بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

المنة لله تقدس و تعالی که برای خاطر جناب مستطاب فضائل و معالی مآب نواب وزیر اعظم ... حیدرآباد
دستور معظم ارسطو ... مختار الملک شجاع الدوله میر ... تراب علی خان بهادر سالار جنگ ...

این نسخه شریفه مسمی بنام تاریخی

[illegible]

معروف

[illegible]

از نتائج طبع نکته سنج

عمدة العلماء الکرام زبدة الفضلاء العظام کشاف غوامض معقول و منقول حلال دقائق فقه و اصول
و حدیث افضل اللبیب اکمل ... مولانا مولوی محمد یوسف علی ابو الحامد ... اللهم ... المآب

در مطبع نامی منشی نولکشور ... مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهلبیت و اقربا و هواخواهان آن مولای انس و جان منطبع اذهان اخوان و خلان سمو المکان باد که از دیرباز بعض احباب و دوستان ازین نامه‌نگار اذل من اصاغر الجا محمد یوسف علی ابو الحامد سندیلی اصل گوپاموی مولد لکهنوی موطن مستدعی آن بودند که کتابی در علم فرائض و مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف نمایم تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مشربین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجرای مسئول این جماعه باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء حبید ملکات روحانیه روح کمالات جسدانیه مستفیض لم یزلی حکیم غلام علی ارتقاه الله العلی بمعارج مقصده الخفی و مطالبه الجلی ازین کار معذور م نداشته بر آنم داشتند که شرحی وافی بیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان المغفور المرحوم مولوی جعفر علی ساکن کسمنڈی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن شرح اختلاف فریقین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمه را تا بجلد که کمتر از نصف کتاب است دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت لهذا نظم مذکور مطبوع طبع آن محب نواز بود و مستبد او در تکمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم این من یشفع الناس دست بخامهٔ قرطاس برده دم و آنچه در صحف این فن بود طبیعت بدان مسامحه نمود بصفحهٔ کاغذ برقم بر اصل نظم و تکمله اش مقدمه و خاتمه تکثیراً للفوائد افزودم و با سرع ازمنه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل ماب تحفهٔ حضرت فواضل آب چشم و چراغ دودمان سیادت و گل و دماغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان جامع مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان قیم قیام مملکت حیدرآباد ناظم نظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان فخر ارسطو نشان فخر الملک شجاع الدوله میر تراب علیخان صاحب بهادر سالار جنگ اید الله البریه بادامة ذاته العلی مدی الایام و اللیالی گردانیدم

بیت

یک نگاهش بران ز عین قبول * نور بخشد بدیدهٔ مامول *

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین باثبوت رسیده که تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم پس دانستن این علم از واجبات ست و فرائض علمیست که از ان مصرف ترکهٔ میت دانسته میشود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض جمع فریضه ست و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت برای ورثه معین گشته و موضوع این علم ترکهٔ میت ست بوجه صرف در مصارفش و غرض از ان عصمت از خطا در تقسیم ترکه ست فها انا اشرع فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا * کو بود بی شریک و بی همتا * نقشبند طراز کون و مکان * چهره پرداز پیکر و جان * نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصورست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار اوست موجود و ما همه معدوم * عقل از فهم کنه او محروم * خرد نکته سنج اهل خرد * خطی از فهم ذات او نبرد * اوست محیی ممیت و وارث هم * غیر او نیست مالک عالم * نعت صلوات خدای عز و جل * بر نبی محمد مرسل * اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمد ست لکن در حقیقت صفت نبی ست * زبدهٔ کائنات و سرور دین * سر نفراکش آسمان و زمین * زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر نفراک کسی بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدن ست * شرف گوهر وجود باو * نقش ایجاد را نمود باو * باد بر هر و جا ست و نمود بمعنی ظهور ست * خوشترین نامها بود نامش * واجب الامتثال احکامش * رحمت حق که نیست پایانش * باد دائم بر آل و یارانش * مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم * آتش حسرت در جانم * آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری ست ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نورزیدم بیقرارم * شرمها بس جرمها دارم * نظر خود به پشت پا دارم * نظر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود بلند نمیکند * منم و گریه در دل شبها * منم و سیل اشک و یارب‌ها * منم و روز و شب دعا کردن * از معاصی خدا خدا کردن * واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و حذر کردن ست * یا الهی بحال من نظری * وه بآه و فغان من اثری * یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته بر باد دهد * جز در تو مرا پناهی نیست * جز کسی تو هیچ راهی نیست * بتمنای لطف سرشاری * آمده بر درت گنهگاری * سرشار اینجا بمعنی بسیار ست و یاء در گنهگاری زائد ست و یای گنهگاری تنکیر ست برای تحقیر * ای خداوند کارساز جهان * بی نصیبش ز لطف خویش مران *

بیان مصرف مال متروک * هر که میرد بعین مالش اگر * حق غیر ست و نیست مال دگر * اول این حق ادا کن و

بیان مصرف مال متروک

پس ازان صرف دفن و ادای وام بدان یعنی هرکس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال حق دیگری
هم متعلق هست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد میت سوای آن مال مشغول بحاجة الغیر چیزی فارغ از حقوق غیر
نگذاشته مثلا میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن هست پس حق مرتهن دران متعلق هست یا خانه گذاشت که خریده بود
و چیزی از قیمتش بایعش نرسیده پس حق بایع دران مکان متعلق هست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی
کرده بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق هست در هیچ صورتی ازان متروکه ابتدا
این حقوق کنند و ازین باقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعت پردازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته اولاً آنرا
بمصرف غسل و کفن کما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند ازان ادای قرضیکه ذمه میت
باشد نمایند باتفاق فریقین سه کن وصیت از سه یک باقی چهاری و پس بوارثان بدهی سه یک از ثلث
سبب … باتفاقش بسوی باقی غیر مستحسن پس تنها بیش این شعر انسب سه کن وصیت از ثلث باقی آن
باقی تند پس بوارثان برسان و لفظ ثلث بضم لام و سکون آن هردو صحیح هست یعنی بعد ادای دیون از ثلث
ترکه باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر ازان ثلث بعد ادای وصیت
چیزی فاضل برآید نیز شامل هردو ثلث باقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را بوارثان میت دهند
باتفاق فریقین بیان اسباب ارث و موانع آن سه سبب ارث نزد هر عالم شد ولاد و ولا نکاح
و رحم یعنی اسباب ارث که بسبب آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد بالکسر بمعنی زادن
و مراد ازان درینجا قرابت نسبی هست هرجا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این شامل هست ابوین
و اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوة و اخوات را دوم ولا بالکسر بمعنی یاری کردن و آزاد کردن هست
پس ولاء العتاقه و ولاء الموالات را شامل خواهد بود و مقرله بالنسب هم درین داخل هست سوم نکاح و آن
ظاهر هست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی هست و آن عبارت از قرابتی هست
که فرضیت و عصوبت ازان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده و اخوال و خالات و تفصیل
انها در محل خود مذکور خواهد شد سه مانع ارث نیز چهار شمار قتل و رق خلاف دین و دیار سبب یعنی
امور یکه شخص را از ارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل هست یعنی اگر کسی
مورث خود را بکشد بوجهی که ازان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکه مقتول محروم
خواهد ماند و این بوجهی هست که در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود پس قتل بالتسبیب
و قتل … قصاص … قتل بحالت … مانع ارث نیست و کشتن پدر پسر را
اگرچه موجب قصاص نیست لیکن مانع ارث هست … قتل عمد مانع ارث هست

بالاتفاق و در شبه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس عبد وارث حر نمیشود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام ابو حنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود و نه بر عکس و بالاتفاق سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته است وارث میشود و نه بر عکس و نزد اهل سنت در فرق اسلامیه باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را از موانع ارث نوشته اند و در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضے علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث ست و میان اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف هست اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامے که استحقاق وراثت دارد آزاد گردید یا کافر یکه وارث تواند مسلمان آورد نزد امامیه میراث خواهد برد بخلاف اهل سنت چهارم اختلاف دیار یعنے اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف حقیقی دارد اسلاماً و کفراً چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلاً کافر حربی در دار الحرب و ذمی از قرابتش در دار الاسلام ست پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دارد چنانچه مستامن و ذمی که اگرچه هر دو در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکے مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجوع بدار حرب تواند نمود و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دار در حق کفار مانع ارث ست نه در حق مسلمین چنانچه اهل البغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت موت ست چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شوند یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکے بوارثان زنده او خواهد رسید و ناظم علیه الرحمة این مانع پنجم را ذکر نکرده زیراکه در اکثر کتب [illegible] بیان آن [illegible] فصلی جداگانه منعقد میکنند [illegible] مستحق [illegible] اند بالترتیب [illegible] ذوی الفروض [illegible] یعنی مستحق میراث [illegible] در اشعار آینده مذکور میشوند [illegible] ذوی الفروض [illegible]

[illegible]

[illegible]

سهمی معین از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شده باشد و عصبه در لغت بمعنی پی و بمعنی اقربای پدری ست و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هر چه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد و علمای امامیه عصوبت را
از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و ذو رحم هر دو را اهل قرابت
و ذو رحم میگویند و نزد شان درین فن سبب ارث دوگونه است یکی نسب و دران داخل اند اصول
و فروع میت و فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولاء سببی بعد از وکه
نام او بگشت مولی العتاقه ای خوشخو* یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی ست و آن عبارت از مولی العتاقه است
که معتق بکسر تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی وارث ترکه معتق بالفتح
میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست* عصبات ذکور و پس ازان*
رد بذو الفرض از نسب میدان* لفظ پس ازان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد یا متعلق برد و
ناظم رحمه الله همین یک لفظ برای هر دو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه بعصبات نسبیه
ذکور مولی العتاقه دهند و عصبات نسبیه اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العتاقه را درین
نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین ست لیکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کننده
ولای او به برادران و اجداد و اعمامش و اولاد انها منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر عصبات ذکور مولی العتاقه
هم معدوم باشند پس ترکه میت را بذوی الفروض نسبیه بیت رد نمایند و برای ذوی الفروض سببیه
یعنی زوج و زوجه رد نیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند یا ذو الرحم مقدم اند
بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواهد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثه نسبی متفق علیه
این قوم ست و در رد بر زوجه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد براوست* ذو رحم هست بعد ازان مولی
از موالات نزد هر دانا* یعنی اگر کسی از عصبات و اهل فرائض سوای احد الزوجین نباشد ذو رحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که بایشان قرابت دارند لیکن عصبه و اهل فرض نیستند و
نزد امامیه اینها در زمره اقربا بر وارثان سببی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث ست و عقد موالات عبارت ست ازینکه شخصی مجهول النسب بکسی بگوید که تو مولای منی هستی
اگر جنایتی از من سر بر زند متحمل غرامت آن شوی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آن کس گوید که قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد [illegible] شده مسطور همچنین عقد بندد
موالات نزد امامیه تحقق شود و [illegible] مولی [illegible] باشد [illegible] وارث [illegible]

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست ومذهب امامیه درین مسئله مثل حنیفه است وعلمای ایشان
این ولا را بولای ضمان جریره تعبیر میکنند ٭ بعد ازینها مقر له ایجان ٭ بالنسب بر دگر باین عنوان که بدیگر
شود نه زین اقرار نسبش ثابت ومقر ای یار ٭ مرده بر قول خویش هم ظاهر نشد او را مکذب ای ماهر ٭
یعنی بعد مولی الموالات مقر له بالنسب علی الغیر وارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقر له با آن غیر ثابت نشود ومقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود مرده ومکذبی
او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب ننمود پوشیده نماند که مقر له بسه شرط مشروط است اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار
نسبش بر پدر یا جد خود کرد واگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش باقرار مقر ثابت خواهد شد
وداخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقر له بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش اب وجد
تصدیق وی نمایند واگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقر باقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد وشرط چهارم اینست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت مقر له باین شرط
توان رسید ومقر له باین شرائط ازان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردانیده ونزد اثنا عشریه بعد ولای ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب ارث
ولای امامت است که در صورت وجود امام ونبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصطلح الشیعه خواهد رسید
ودر صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حصه اش باقی مال با امام زمان میرسد وبر تقدیر غیبت
امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند ٭ پس ادای وصیتی است که آن
به زیاده شد از ثلث ایجان ٭ یعنی بعد ازان از مال متروک باد ادای وصیتی که زائد بر ثلث مال است
بر دارند واز بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام
است ٭ بعد ازینها بنه به بیت المال ٭ مال متروک ای مخزن خصال ٭ بیت المال آنست که حکام
عادل جای مقرر میکردند تا مال لاوارث را انجا ذخیره نهند ودر رفع حوائج محتاجان ازان نمایند
ونزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء الامامة است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست ودر بیان ورثه نسبی که اهل فرض وعصبه وذوو رحم اند ٭ اهل فرض اند
سه قسم وارث دان ٭ عصبه وذو رحم بود پس ازان ٭ یعنی اینان قرابت نسبی سه قسم اند ازان جمله
قسم یکی اهل فرض دوم عصبات سوم ذوو رحم انتها ... هم ... کنند ... گوید

سے اہل فرض آنکہ در شرع متعین * سہم خاص از برای و تعیین * یعنی اہل فرض کسی ست کہ در شرع متعین از کتاب و سنت و اجماع امت سہمی خاص از سہام ستہ کہ نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از برای او تعیین یافتہ و نزد امامیہ ورای این سہام ستہ سدس الثلث و ثلث الثلث ہم از فرائض ست سے کل بفقدان اہل فرض رسان * عصبہ را و گرنہ باقی شان * یعنی عصبہ آنست کہ در صورت فقدان اہل فرض کل ترکہ و باوجود آنہا بقیہ اش باو برسد۔ و این مصطلح اہل سنت ست نہ ارباب تشیع کہ عصوبت را نزد آنہا دخلی در توریث نیست بلکہ قرابت را بجای عصوبت گیرند سے غیر ازین ہر دو از قرابتیان * ای خردمند ذو رحم میدان * یعنی اہل قرابت کہ سوای اہل فرض و عصبات اند آنہا را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیہ داخل اقربای نسبی کردہ اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر ہمہ اقربای نسبی ست

تعداد اہل فرض سے اہل فرض ای یگانہ دوران * منحصر در دوازدہ کس دان * اب و جد زوج و اخ لام مادر * جدہ و دو بنت و بنت ابن * اخت عینی و مادری * ہمہ زاہل فرض بر شمری * یعنی اہل فرض کہ برای آنہا سہمی در شرع متعین معین شدہ از دوازدہ کس بیش نیستند چہار از مردان کہ پدر و جد و شوہر و برادر اخیافی ست و ہشت از زنان کہ مادر و جدہ و زوجہ و دختر و دختر پسر و خواہر اعیانیہ و خواہر علاتیہ و خواہر اخیافیہ ست و نزد امامیہ اہل فرض نوزدہ نفر اند کہ برای سہولت حفظ اینچنین در سلک نظم کشیدہ ست در بیت اما میہ * نوزدہ ذو فروض نامیہ * اب ام بنت و مطلقا خواہر * اخ و جد جدہ از سوی مادر * زوج و زن عم و عمہ اخیافی * یک از خال و خالہ اصناف * بدین تفصیل ہشت از رجال اول اب کہ از طبقہ اولی ست فرضش با ولد میت سدس ست ثانی جد مادری کہ فریضہ اش با برادر و جد پدری میت ثلث باشد ثالث اخ اخیافی حصہ یکی سدس و حظ زائد از یک ثلث بود و این ہر دو از طبقہ ثانیہ اند رابع عم اخیافی کہ با عم علاتی سہم یکی سدس و سہم زائد از یک ثلث ست خامس خال علاتی سادس خال علاتی کہ حصہ ہر یکی ازین ہر دو اگر با عم باشد یک ثلث ست سابع خال اخیافی کہ نصیبش تنہا با عم یک ثلث و با خال علاتی بخال وحدت سدس الثلث و بصورت زیادت ثلث الثلث تعیین یافتہ و این ہر چہار از طبقہ ثالثہ اند ثامن زوج کہ با ہر سہ طبقہ سہیم ست با ولد میت نصیبش ربع و بدون ولد نصف ست و یازدہ از نسا یکی ام کہ با ولد میت حق وے سدس ست و بدونش ثلث دوم بنت کہ بدون ابن اگر واحدہ باشد مستحقہ نصف ست و اگر زائدہ بود مستحقہ ثلثان و این ہر دو از طبقہ اولی اند سوم اخت اعیانیہ چہارم اخت علاتیہ کہ ہر یکی از آنہا اگر واحدہ بدون جد پدری و اخوۃ عینی یا علاتی باشد مستحق نصف و اگر زائدہ بدون آنہا بود مستحق ثلثین ست پنجم اخت اخیافیہ کہ واحدہ را سدس و زائدہ را ثلث میرسد ششم جدہ مادری کہ با اخوہ و اجداد پدری ثلث یافتہ و این ہر چہار از طبقہ ثانیہ اند ہفتم عمہ اخیافیہ کہ با عم و عمہ غیر اخیافیہ در صورت وحدت سدس و بصورت زیادہ

ثلث حق ویست هشتم خاله عینیه نهم خالهٔ علاتیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد دهم خاله اخیافیه که با عم برای وی تنها یک ثلث و با خال و خاله غیر اخیافیه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیده واین هر چهار از طبقهٔ ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه هست با ولد میت ثمن و بدونش ربع فریضهٔ اوست وشرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند **سهام اب** ـ فرض خالص سدس دهی به پدر + ابن یا ابن ابن اوست اگر + مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغیر درین شعر چنین مناسب ست ـ فرض خالص سدس رسد به پدر + هست با ابن و ابن ابن اگر + یعنی پدر را سه حالت اول فرض محض که سدس ست بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر با و نمیرسد واین در صورتیست که پدر با پسر میت یا پسر پسر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با طلق اولاد میت ست ذکور باشند یا اناث عالی بود یا سافل دوم عصوبت محضه چنانچه میگوید ـ غیر تعصیب حق دیگر نیست + ولد ابن و هم ولد گر نیست + یعنی در صورتیکه اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبه میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه درینصورت سدس بفرض و باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو ـ فرض و تعصیب حق او هر دوست + بنت یا بنت ابن اگر با اوست + یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست سدس با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سوم ما بقی ترکه را بر اب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد **سهام جد** ـ چون پدر دان نصیب جد صحیح + لیک در پنج جاست فرق صریح + بعد ازین فرق راست شرح و بیان + حاجب او مگر پدر را دان + گر بمیت بدخل اب پیوست + جد صحیح ست ورنه فاسد هست ـ یعنی حصهٔ جد مثل حصهٔ پدر ست بزیادت یکحالت پس جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا فرقی ظاهر ست که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت ست و جد صحیح آنست که در نسبش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر جد یکه بدخل ام بمیت پیوند آن جد فاسد ست چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام اب الاب و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که شرحش بر ما بعد محول نموده یکی آنکه در سهام ام جد [illegible] حاجب نه در خود ست و جد حاجب و نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام [illegible]

ثلث ما بقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر واحد الزوجین باشد و نزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال واگر
اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه بمادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود محجوب
الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی مبین ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنها
نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات باوجود پدر
ساقط میشوند بالاجماع و بجد ساقط نمیشوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسر شش سدس ولا
میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امامیه همه ولا به پسر خواهد رسید
و پدر و جد را باوجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیانش
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی هست پس
حق جد و جدهٔ پدری دو ثلث ست للذکر ضعف الانثی و حق جد و جدهٔ مادری حصه مادر ست که یک ثلث باشد
بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب اجداد و جدات اند
و با برادران و خواهران وراثت مییابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری و حصص خواهران
کذائی با جدات پدری مساوی ست و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جدهٔ مادری در یک سلک
منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوة و اخوات از طبقهٔ ثانیه وارث اند
که باوجود ورثهٔ طبقهٔ اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و باوجود این طبقهٔ ثانیه اهل طبقهٔ ثالثه که
اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند **سهام زوج و زوجه** * نسل یا نسل
ابن اگر با اوست * ده ربع ورنه نصف حصهٔ شوست * هر دو جا نصف شو بزن برسان * کن همین نصف
منقسم بزنان * یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت یافته شود درین صورت
حصهٔ شوهر ربع ست و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه اش نصف ست و حصهٔ زوجه درهمین دو صورت نصف
حصهٔ زوج ست یعنی باوجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها ربع ست
که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصهٔ زن و شوهر تخصیص با اولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد
کافیست پس باوجود ابن البنت نزد ایشان حصهٔ ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصهٔ اعلی و اگر
زوجات متعدد باشند همین حصه شان که ربع یا ثمن ست بر همهٔ آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل السنة
والشیعه و نزد امامیه زوج از زمرهٔ من یرد علیه است و زوجه مستحقهٔ رد نیست و نزد اهل سنت کسی از زوجین از
اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت و زمین زراعت و عین ابنیه
و عین آلات نمیشود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت وغیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

سهام زوج و زوجه

لا اهل السنة که نزد ایشان از هر قسم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد الام سه ده بیک کس سدس زماده بیان ✤
بهر زائد ثلث ولی یکسان ✤ مانع ارث شان شدند مگر ✤ پدر و جد و نسل و نسل پسر ✤ یعنی اولاد مادر را سه حالست
اول آنکه اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زائد از یکی باشند ثلث باید داد ذکور و اناث
اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینهاست و دریجا امامیه
اختلاف کرده اند درین که اولاد و اولاد را حاجب میدانند و تخصیص باولاد الابن نمیکنند پس اولاد دختری حاجب بود
اگرچه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند سهام مادر سه ده بمادر سدس اگر با اوست ✤
نسل یا نسل ابن اگرچه فرو ست ✤ یا اخ و اخت لیک فوق زیک ✤ ورنه از کل ثلث ده بی بیشک ✤ بدانکه
مادر را سه حالست یکی آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر عینی باشد یا علاتی یا اخیافی
یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه و یک برادر
و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علاتی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع ازدیاد
سهم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر از ینها کسی نباشد ثلث کل
ترکه بوی بدهند و نزد امامیه حجب نقصان منحصر به ولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری دریں طریقه متساوی
الاقدام اند سوم سه هان پدر با یکی ز شوهر و زن ✤ گر با وست پس شنو از من ✤ بعد سهم زن نصیب شود ✤
از تتمه ثلث دهند باو یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصه
احد الزوجین هر چه از ترکه باقی ماند ثلث آن باقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید و
نزد امامیه ثلث کل ترکه حق مادر است و همچنین از ابن عباس رحمه الله نیز مرویست سه جای اب جد بود اگر اینجا ✤
حکم جد نیست چون پدر اینجا ✤ یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه
مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواهد بود و هر چه از حصه احد الزوجین و ام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق به جد
خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم است پس مادر درین صورت هم ثلث
مابقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت و بمذهب اثنا عشریه مادر حاجب جد است و جد در تنقیص حق وی
دخلی ندارد پس مابقی بر مادر رد باید کرد و باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولادش طبقه اولی از ورثه اند
که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث ترکه میت نیست سهام جده سه حصه جده صحیحه ششم ✤ و آن
لاب جده است خواه لام ✤ لکن بجدات این سدس مقسوم ✤ لیک هر یک ز ام شود محروم ✤ یعنی جده صحیحه را دو
حالست اول آنکه سهم جده صحیحه خواه پدری باشد یا مادری سدس است اگر جدات فوق واحد باشند همین سدس
میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات امیه باشند یا ابویه

یا ابویه با وجود ام محجوب بشود یعنی مادر حاجب جدات هر قسم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض
نیست و ارثتش بقرابت ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ
پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریکست
و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد
یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوه و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت
اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ؎ گفت بو یوسف این سدس یکسان + ساز تقسیم
بر سر ابدان + کرد قسمت محمد ایجانان + بر جهات این سدس نه برابدان + بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات
در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابی یوسف رحمة الله آنست که این سدس را بالسویه بر ابدان
جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند بالمناصفه و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین
قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده
بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت
و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس و همین ست مذهب شیعه توضیحش چنانست که مثلا شخصی با دختر
عمهٔ عینیه خود تزوج نمود و از وی پسرے بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که
مادر جدهٔ مادری او هم همان ست و مادر جده پدری وے ذات قرابت واحده هست بدین صورت

ام

ام

ام اب ام

الاب الام

؎ سبب جد که جداست اگر + پدری راست حاجب او چو پدر + میگوید که سبب جده گر دیدن اگر جد واقع شده
یعنی در انتساب وے بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه
پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ؎ باز قربی
بهر طریق که هست + کمر از بهر حجب بعدی بست + یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب بسببیت از هر
طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جده که بعید تر باشد کمر بسته است ای [illegible]
جدهٔ بعدی ست و جد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین ؎ جد فاسد [illegible]
صحیحی [illegible] فاسد چیست + باز ان اب که بین الاثنین ست + این [illegible]

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه چون نسبت او بسوی میتش نسبت کنند
یک اب یا زاید از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود
صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب و ام ام الاب
هر دو صحیحهٔ پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع شده
و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحه پدری
اند و ام اب ام الاب بجهت وقوع اب میان دو ام فاسدهٔ پدری است و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام
اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری است و در بطن پنجم اعداد جدات بشانزده
میرسد پنج از آن صحیحه و یازده فاسده اند و در یافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج دقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
و هر چه باقی ماند این دو را بمرتبه شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات در آن بطن خواهد بود
و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه است و باقی لامحاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته بشمار
چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از آن بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و شش فاسده
و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود

سهام بنات ؎ بهر یک بنت نصف و بهر کثیر * دو ثلث مید هند بے تاخیر * عصبات اند با پسر بشنگ
نصف حظ پسر برد هر یک * یعنی بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر
یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصهٔ آنها دو ثلث
است سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین **سهام
بنات الابن** ؎ همچنین است فرض بنت پسر * نیست بنتے ز صلب میت اگر * یعنی دختر پسر را شش
حال است پس اگر دختر صلبیهٔ میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است که نصف واحده را و دو
ثلث فوق الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از ینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر
از آن چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند
؎ ور بود یک ز صلب یا ز پسر * انکه علیاست ای ستوده سیر * جز سدس نیست فرض بنت پسر * در دو باشند ساقطش بشمر *
یعنی حالت سوم آنست که اگر با این بنت الابن یکدختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در درجه از ین بنت
الابن علیاست مثلا یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است درین صورت سهم مفروض بنت الابن
مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هر گاه نصف در سهم خود گرفته

سهام بنات
سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیات فوق الواحد باشند این بنت الابن ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله آنکه علیات ای ستوده سیر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد نظم

هست سبتے ز صلب میت اگر ✲ جز سدس نیست فرض بنت پسر ✲ گر ز صلب ست فوق یک دختر ✲ حجب باشد نصیب بنت پسر ✲ ور دو بنت پسر که یک علیاست ✲ یک سدس فرض دختر سفلی ست ✲ زائد از یک اگر بود علیا ✲ نیست جز حجب بهرهٔ سفلی ✲ و حالت پنجم اینست که میگوید ✲ آن غلام معصب ار با اوست ✲ بخدا ے ولیت یا که فروست ✲ عصبهٔ بنت ابن ایشان ✲ نصف سهم معصبش برسان ✲ ای البته این بنت الابن ساقط نمیشود وقتیکه غلامی یعنے پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات الفروض نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر از ان باشد درین صورت این بنت الابن را عصبه باید شمرد و از بقیهٔ ترکه بقاعدهٔ للذکر حظ الانثیین نصف حصهٔ پسر مذکور که معصب شده به بنت الابن باید رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ان سفل مراد ست و حالت ششم اینکه بنت ابن از پسر شود محروم ✲ همچنین گفته اند اهل علوم ✲ یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای مابنت الابن در زمرهٔ اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی قائم مقام اولاد میدانند و اقرب ایشان را حاجب ابعد میشمارند و اولاد پسر را حصهٔ پدرش و اولاد دختر را حصهٔ مادرش میدهند و ازینجاست که حصهٔ اولاد پسری پسر باشد یا دختر مضاعف حصهٔ اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سهم هریکے ازین دو قسم در صورت اجتماع ذکور و اناث در هر قسم للذکر ضعف الانثی بر روس تقسیم مینمایند الحاصل ناظم رحمه الله مسئله را که بمسئلهٔ تشبیب شهرت دارد بیان میکند سه از کسی ماند گر سه بنت پسر ✲ بعض از بعض اسفل و پستر ✲ همچنین سه دگر بماند از و ✲ لکن از ابن ابن ای خوشخو ✲ سه دگر دان و همچنین بشمار ✲ لکن از ابن ابن ابن ای یار ✲ یعنی شخصی هر دو سه فریق بنات ابن گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروترست که یکے بنت الابن و دیگری بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر دیگر و بهمان طریق ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافلة الرتبه و پست تر که یکے بنت ابن الابن و دوم بنت ابن ابن الابن المسطور و سوم بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بر طریقهٔ مذکوره در تفاوت درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست

نصف علیا بصورت اولی ✲ گیرد و نیست همسر اورا ✲ ده بوسطی و من یوازیها ✲ از فریق دوم توشش یکے ✲ بهر شش سفلیات باقی یار ✲

این مسئله را تشبیب نام کردند و میتوانند که وجه تسمیه بیان حال زنان باشد ۱۲ منه

بہیچ حظی نمیرسد زنہار؛ یعنی ازین نہ دختران سہ گانہ از فریق اول علیا کہ بنت الابن ست و دختری دیگر از ہر سہ فریق باوی محاذی و مساوی الرتبہ نیست نصف ترکہ خواہد گرفت و وسطی را ازہمین فریق اول با دختری کہ موازی و محاذی اوست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدہند باقی ماند ششش کہ سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی از فریق ثانی و ہر سہ از فریق ثالث باشند حصہ با ینہا از ترکہ میت نخواہد رسید بلکہ باقی ترکہ را بحالت انعدام مستحقین بر ذوات الفروض مذکورہ رد خواہند کرد و در غلامیست نیز با اینہا؛ عصبہ زین ہمہ کند آنرا؛ کو خدای ولیت یا بالا؛ صاحب سہم نیست او اصلا؛ نصف سہم غلام او گیرد؛ ہست ساقط سوای او بے کد؛ یعنی اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکے ازین سہ فریق باشد ازین ہمہ بنات الابن آن بنت را عصبہ میکند کہ پسر مذکور در درجہ باوی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبہ میکند کہ در درجہ ازین پسر علیا و بالا باشد بشرطیکہ علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبہ نخواہد کرد بلکہ آنہا بر فرضیت خود خواہند ماند و دختری کہ بوجود این پسر عصبہ شدہ است بقدر نصف حصہ پسر مذکور میگیرد و بنات کہ سوای عصبہ اند یعنی آنہا کہ در درجہ سفلی از پسر مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئلہ اینست

زید میت

الفریق الاول		الفریق الثانی	الفریق الثالث
علیا		الابن	الابن
بنت الابن	نصف	علیا	ابن
وسطی		بنت ابن	علیا
بنت ابن	سدس بقیہا	وسطی	بنت ابن
سفلی		بنت ابن	وسطی
بنت ابن		سفلی	بنت ابن
		بنت ابن	سفلی
			بنت ابن

بر تقدیر غلام درینصورت این مسئلہ بر پنج نوع متنوع میشود: اول اینکہ محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این ہر دو ترکہ را بعصوبت اثلاثاً باہم خواہند گرفت و ثمانیہ باقیہ محروم خواہند ماند دوم اینکہ موازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر اربا عاً خواہد رسید و ستہ باقیہ محجوب خواہند ماند سوم اینکہ مساوی الدرجہ سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی واصل خواہد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و این غلام اخماساً انقسام خواہد یافت و ثلثہ باقیہ ساقط خواہند شد چہارم اینکہ بحذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی ما بین این عصبہ سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی ثالث اسباعاً قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بہرہ ماند پنجم اینکہ غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد و بقیه میانهٔ غلام و بنات ستة اثمانا منقسم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکوره مانند که ضعف انثی ملحوظ باید دا
و نزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم ست که نزد اهل سنت ست و در صور باقیه وجود و عدم غلام
مساوی ست همه ترکه بعلیای فریق اول به نیابت پدرش خواهد رسید و دیگر انرا نصیبی از ترکه نخواهد بود سهام
اخوات عینیه سه بهر یکی ز خواهر اعیان ❊ نصف بخش کثیر را ثلثان ❊ یعنی اخوات اعیانیه را پنج حال ست
اول اگر تنها یک ست نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث بدهند بالاتفاق بین الفریقین و
لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که بمعنی سهم و حصه باشد حالت سوم سه عصبه با اخ
چو خود گردد ❊ ده بهر اخت نصف اخ بی کد ❊ یعنی خواهر اعیانیه با برادر که مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه
خواهد گردید پس ترکه میان اخ و اخت للذکر حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم سه با بنات و بنات
ابن رسان ❊ آنچه باقی ست حصهٔ ایشان ❊ یعنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اولا حصص بنات صلبیه و بنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواهران بدهند و بمذهب امامیه
با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه با اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم سه مانع
ارثشان چهار شمر ❊ اب و جد نیز ابن و ابن پسر ❊ یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران اعیانیه را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف ست امام ابوحنیفه او را مانع میدانند و همین قول مختار حنفیه ست
و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد و جده گویا معصب خواهران اعیانیه اند.
و نیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص با بن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات ست سهام
اخوات علاتیه سه نیست ار خواهری ز اعیانی ❊ پدری اخت مثل و دانی ❊ نصف یک را کثیر را ثلثان ❊
ای برادر زراه فرض رسان ❊ یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علاتیه باشد
مثل و قائم مقام آن دانند و این خواهران علاتیه را هفت حال ست اول اگر واحده باشد نصف دوم
اگر زائد از یک باشد دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین سه اخت عینی اگر یک ست و هی ❊
پدری را سدس همین ست بهی ❊ ور زیک زائد اند پس پدری ❊ میشود از نصیب ارث بری ❊ و حالت
سوم اینست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای تکمیل
ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زائد بر یکی باشند اخوات پدری از ارث محروم مانند
و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زائده مسقط علاتیه است سه گر اخ او معصبش باشد ❊ میدهد نصف سهم
خود بی کد ❊ حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران عیانیه یافته شود خواهران علاتیه را عصبه
میگرداند و باقی ترکه میان برادر و خواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزد امامیه درین صورت هم به بنو العلات چیزی

سهام اخوات عینیه

سهام اخوات علاتیه

نیر سد وحالت ششم آنکه سه بنات وبنات ابن سان ÷ از عصوبت تتمه با ایشان ÷ اگر بجای مصرع ثانیه
چنین میگفت بهتر بود ع باقی حصه عصوبت شان ÷ یعنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با اخوات
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند و هر چه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخواهران
رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور واناث هر که بود که فروتر باشد حاجب آنهاست و حالت هفتم حالت
حرمان آنهاست باین طریق سه بهر علاتی و بنو الاعیان ÷ از اب جد وابن و ابنش وان ÷ ساقط از
ارث وهم بنو العلات ÷ از اخ عینی ای گرامی ذات ÷ یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه واعیانیه بوجود
چهار شخص از ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابی حنیفه رحمه الله وهو المختار خلافا للصاحبیه
والامامیه دوم پدر سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن وابن الابن اولاد واولاد
الاولاد ست کما مر اگر چه نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هست که آن برادر اعیانی باشد و بمذهب امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و بهر بنو العلات
مسقط ششم هست که بیانش میکند ع اخت عینی به بنت و بنت پسر ÷ عصبه گشت ای برادر اگر چه بهر علاتیها
بود حرمان ÷ حاجب ایشان دست بهر شان ÷ یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خود ش محجوب ست بدیگری چه رسد **بیان**
اخت الام سه مادری اخت را گذشت بیان ÷ در میان سهام مادریان ÷ یعنی احوال اخت اخیافی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح وبسطیکه تعلق بحال او دارد بیان کردم آنجا باید دید **دربیان**
عصبات سه عصبه را اگر شرح طلبی ÷ نسبی هست یا ز هم سببی ÷ همچنین ست در نسخ موجوده این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب ست پس مناسب آنست که باندک تغیر چنین خوانند ع عصبه را
چو شرح میطلبی ÷ یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم ست یکی عصبه نسبیه و دیگری عصبه
سببیه تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت سه نسبی وان بنفسه بالغیر ÷ هم مع الغیر یا ز من ضیر ÷
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو ست معنی شعر اینست که عصبه نسبیه سه
قسم ست اول عصبه بنفسه آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
وآن زنیست که با عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود و هر چه از فرض
زن دیگر بماند آنرا بگیرد **دربیان عصبه بنفسه** سه منحصر دان بنفسه اشمار ÷ یار در چار قسم بی تکرار ÷ جزو میت پس
اصل و میان ÷ جزو اب جزو جد بود پس ازان ÷ یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است در چهار قسم منحصر ست

دربیان عصبات بیان اقسام عصبات

بیان عصبه بنفسه

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت آنحال تفصیل این اقسام اربعه
مے کند یعنی ابن اگرچه باشد پست * اب وجد ہم اگرچه برتر ہست * اخ لابوین اخ لاب پس ازو * ابن اخ
دان اگرچه ہست فرو * ہمچنین عم و ابن عم میدان * ہست گر غیر مادری یکجان * ہکذا بر شمر علی الترتیب * گر
تو داری ز عقل و فہم نصیب * بتیقن باید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن الابن
و ابن ابن الابن و ان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد ہر چند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد
و ان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابناء اینها
چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ و ان سفل قسم چہارم که بجزء جد معبر شده اعمام و ابنای اعمام ہمچنین اند یعنی اول
اعمام میت و ابناء آنها گو که فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت و ابنای ایشان و پس از ان اعمام جد میت
و ابنای اینها و در ہر یکے ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله ہست گر غیر مادری یکجان معنیش انست
که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط ہر چند ضرورت نداشت که
بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برائے تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی که مرقوم شد
در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابحنیفه رحمه الله ہمین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی
رحمہم الله بنو الاعیان و العلات را با جد صحیح وارث میشمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذہب امامیه
ہمین ست و اختلاف دیگر درین مقام انست که نزد اہل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند کبر و صغر آنها را در
ازدیاد و انتقاص میراث دخلے نیست و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه زائد بر حصه
خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مہمله و سکون بای موحده در لغت بخشش بی
و بی جزاست و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او اگر میت
ترکه سوائے این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا زائد بر حصه بوی خواہد رسید
و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از جمله اہل فرائض اند که گاہے فرضیت خالصه دارند
و زمانے عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت سه ہست اقرب پس اقرب و ترجیح *
بجہات قرابت ست صریح * اقرب ذو قرابت ار باشد * میکند ذو قرابتینش رد * یعنی درین انواع اربعه
ہر که قریب تر بمیت ست پس ہمان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش و وی
بر عم جدش و ہمچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجہات قرابت ست ہر که اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین او را رد و محجوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

وهمچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی وابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای توضیح قوت
جهات قرابت بیان میکند * پدری را تو هیچ چیز مده * هست عینی اگر همینت به * اگر من میبودم بجای این شعر
چنین میگفتم * سه پدری را شمار کن لاشئی * هست عینی اگر محاذی وی * که توضیح اقربیت وقوت قرابت
ازان متبادر بفهم میباشد بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که باوجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی
علاتی را که متساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین ندادن یا همین اعیانی برای تو بهتر ست زیرا که علاتی
قرابت واحده دارد و اعیانی ذو القرابتین ست و مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح بجهات قرابت باقربیت ست
مگر در یک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست نزد ایشان

بیان عصبه بالغیره

بیان عصبه بالغیره وان تو بالغیر چار زن کا ایشان * فرض دارند نصف یا ثلثان * بنت وهم بنت ابن
بر شمری * اخت عینی و بعده پدری * عصبه دان بغیر ها هر یک * با اخ و نصف اخ بده بیشک * یعنی عصبه
بالغیر ای زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فریضه ایشان نصف و دو ثلث ست و
آن دختر و دختر پسر وخواهر اعیانیه وخواهر علاتیه است که هر یکی ازینها با برادر خود ها که ابن و ابن الابن و برادر اعیانی
وبرادر علاتی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصه خود می برند بالاتفاق فرق همین قدر ست
که امامیه چنین ارث را بارث بالقرابة تعبیر میکنند واهل سنت ارث بالعصوبة گویند و دیگر فرق آنست که دختران
پسری با ابن الابن که اسفل ازانها باشد نیز عصبه میشوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیب گذشت و نزد
امامیه اقرب مسقط ابعد خواهد بود سه زن که اورا نشد ز فرض نصیب * با اخ خود نگشت ذو تعصیب * عمه و بنت
عم چنین میدان * بنت اخ نیز همبرین عنوان * ذو تعصیب بمعنی ذات العصوبة هرچند تحکم ست شاید بضرورت شعری
در متخیله ناظم رحمه الله طرفی ازجواز لبست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد از برادرش تعصیب * یعنی برادرش را
عصبه کردن او نمیرسد خلاصه اشعار آنست زنیکه اورا نصیبی از فرض نیست واز ذوات الفرض نباشد با برادر خود
عصبه نمیگردد و برادرش هرچند عصبه باشد لیکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زنان عمه و بنت عم و بنت
اخ اند که در زمره ذوی الارحام انسلاک دارند و باوجود برادران خود که عم وابن العم وابن الاخ باشند
حظی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحه اهل سنت اند
که با برادران خود ها نصف حصه برادران میگیرند بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین

بیان عصبه مع الغیره

بیان عصبه مع الغیره
دان مع الغیر هر زنی کو شد * عصبه با زن دگر لابد * خواهر غیر مادری را گیر * یار با بنت و بنت ابن نظیر * یعنی
عصبه مع الغیر زنیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد نظیر آن خواهر غیر مادریست
یعنی اخت اعیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه را فرا میگیرد

ونیز دا امیداخت اعیانیه وعلاتیه ابنت واولاد ابن حاجب ست کما مرالحال فرق در عصبه مع الغیر وعصبه بالغیر بیان
میکند که آنکه بالغیر گشت غیر وران ٭ عصبه هست منفرد ایجان ٭ در مع الغیر غیر را ای یار ٭ عصبه منفرد مدان زنهار
یعنی تفرقه درین هردو عصبات اینست که آنکه عصبه بالغیر ست غیر یکه او را عصبه ساخته خود وشش بحالت تنهائی
نیز عصبه ست وآنکه عصبه مع الغیر ست غیر یکه او را عصبه ساخته خودش بحالت انفراد عصبه نیست بلکه این مع الغیر را
بمعیت آن غیر عصوبت حاصل شده **بیان عصبه سببی** ٭ یافتم چون فراغ از نسبی ٭ با تو اکنون بیان
کنم سببی ٭ بنده گر کسی کند آزاد ٭ اوست مولاش ای خجسته نهاد ٭ نیست از اهل فرض وتعصیب ٭ از
نسب وارثش بعید وقریب ٭ اوست مولی العتاقه واثبات ٭ شد همین کیست آخر عصبات ٭ میسر باید که چون از
بیان عصبات نسبیه فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیه میکنم بدانکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود پس اگر از اهل فرض وعصبات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شده که همین مولی العتاقه آخر عصبات معتق ست ووارث ترکه معتق خواهد شد وتعصیب
درینجا بمعنی والعصوبة هست وشعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گوینده وارثش او بود همان مولی که ثبوت
عصوبت ست او را ٭ ظاهر الدلالة بر مدعا واز خدشات پاک وصاف باشد لکن این جا چه بود تقدیم ٭ یار بر ذوی رحم
بنز دفهیم ٭ بعد ازین اند از همه اولی ٭ عصبات ذکور این مولی ٭ یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم ست که
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد وبعد ازین یعنی بصورت فقدان مولی العتاقه عصبات ذکور اوش در میراث
اولی از همه ذوی الارحام هستند وبعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه
بر ذوی الارحام ست وابن مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانسته ودر عتق هم شرطی نکرده اند
که بوجه الله باشد یا للشیطان وبشرط ولا آزاد کرده باشند یا بنفی آن وبمال یا بلا مال وبطریق کتابت باشد
یا بدون آن وغیر ذلک وامام مالک اعتاق شیطانی واعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمرده ودر مذهب امامیه
مولی العتاقه از ذوی الارحام مؤخر ست که آنها داخل ورثه نسبی اند ودر عتق شرط ست که به تبرع باشد نه عتق
واجب بوجه نذر ویمین وکفاره وغیر آن وعتق قهری هم نباشد مثل انعتاق بوجه زمین گیری وکوری وشرای قریب
وغیره وانها را سائبه گویند یعنی غلامیکه باعتاقش ولا نرسد ونیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد ومولی از ضمان
جریره عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات او برائت نکرده باشد پس بدین شروط مذکوره مولی العتاقه وارث عتیق
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشته باشد ودر صورت انعدام معتق ولا با ولاد ذکور او منتقل میشود وبحالت
فقدان اینها بعصبات نسبیه بنفسه منعم میرسد ودر زمان انعدام معتقه ولا بعصبات ذکور آن زن خواهد رسید بالاتفاق
بین الفریقین ٭ محرم ذو رحم شود آزاد ٭ خود بخود گر بملک کس افتاد ٭ بعصوبت نگردد او را ولی ٭ هر آنکس رسد بوجه نکو ٭

فید حصر نیست درینجا محل حجه نیست سوم لفظ اثبات شد خلاف محاوره چهارم لفظ همین زائد ست پنجم عصبات بسکون صاد غلط ست اگرچه توجیهش [illegible]

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
درآید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و بآنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه او میگردد و ذو رحم عبارت از
صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولا متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذو القربی ست که بصورت ذکورت احدهما
و انوثت اخری شرعاً نکاح بینهما جائز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج شدند که اگر مالک آنها شود
منعتق نخواهند شد و نزد امامیه انعتاق محارم رضاعیه ست باید دانست که اقربا سه قسم اند یکے قریب
و آن اصول اند هر چند بالا روند و فروع هرچند فرود باشند هرگاه که مالک یکے ازین اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات و اولاد
ایشان و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلاقصد آزاد شوند خلافاً
للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شراے رجال اقرباے متوسط راهمین حکم ست و در شراے
نسوان این حکم نیست که بشراے اینها سوای عمودین دیگرے بلاقصد آزاد نمیشود و عمودین مراد از اصول
و فروع ست سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشد اینها بمجرد ملک بلاقصد
آزاد نخواهند شد بلاخلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصرعه ثانیه بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اقرباے مملوک باشد یا از غیر اقربای او
و مقصود نیست که محرم ذی رحم اگر بملک کسے که محرم وست افتد خود بخود بلاقصد عتق آزاد میشود
پس بجاے مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعه گر بملک قریب خود فتاده
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنے خود بخود ست تعریب بیان ضرور نیست ؎ گر زن آزاد و عبدای دلبند
متولد سه بنت حره شدند ✽ پس پنجاه زان سه اے دلبر ✽ بنمودند در شراے پدر ✽ اتفاق
همچنین گر افتاد ✽ که یکے بیست و دیگرے سی داد ✽ پس ز مال پدر به سه دختر ✽ دو ثلث
فرض شان ده اے دلبر ✽ آن دو دختر که بود ای دانا ✽ پدرشان خریده آنها ✽ ثلث باقیش زره ولا ✽
بعد تخمیس مر آنها را بده ✽ خمس ازینها بصاحب سی ✽ صاحب بیست را دو گر ده ✽ صحت مسئله شد ظاهر ✽ از جمل
بیچ لیکن ولی ماهر ✽ این مثالی ست از مسئله مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر زنے حره را عبدے در نکاح خود
آورد و سه دختر ازان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت متبع مادر
میباشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که عبد ست
از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بست دینار و کبری سی دینار در وجه قیمت
داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روے فریضه بهر سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پدر خود را خریده اند از روی ولا باید داد بعد تخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد سه
خمس بصاحب سه دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب دو دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد چون اصل مسئله از سه آمد و
دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه منقسم نمیشود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو
تباین است پس این پنج را گرفتیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را
در سه که عدد اصل مسئله است ضرب دادیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح یافت
که تقسیم از ان مستقیم میشود به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشد خواهد رسید از ان هر یک دختر ده ده
خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله
ولا هم شتریات نمیرسد که انعتاق بشرای محارم مورث ولا نیست بلکه ثلثین بفریضه و یک ثلث برد بر سه
دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک بهر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرع خیره
قبیح است پس تبدیلش بچهل و پنج در آب است بیان حجب ۔ قسمی از حجب حجب نقصان است ✤
قسم ثانیش حجب حرمان است ✤ حجب نقصان سهم کم گشتن ✤ بوجود کسی جبیبان ✤ حجب بفتح حای مهمله
و سکون جیم در لغت یعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثیست بوجود وارثی دیگر از سهم
خودش کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یعنی حجب نقصان و دو حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم
گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از پنج کس است اهل آن شش زن و شوهر ✤ پدری اخت و ام و بنت پسر ✤ حجب
نقصان انیمه روشن ✤ در بیان سهام کردم من ✤ یعنی این حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصه
شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن
و زوج از نصف بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از نصف
بسدس محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند
و بنت الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب
نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام
آنها بروشن ترین وجهی مبین شده و اختلافیکه درین بین الفریقین واقع است مشرح گردیده ✤ حجب حرمان چه با
ای پر فن ✤ از همه ارث بی نصیب شدن ✤ پس تو میدان نیستش دو فریق ✤ هر یکی زان و میکنم تحقیق ✤
بهر یک نیست حجب حرمان گه ✤ یافت گاهی بسوی دیگر ره ✤ از فریقی که اول است شمر ✤ ابن و اب و زوج و
ام زن و دختر ✤ غیر ازین شش بدان فریق دوم ✤ کوست محجوب حجب حرمان هم ✤ حالا بیان قسم ثانی
از حجب یعنی حجب حرمان میکنند و میگویند که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بملاحظه نسبت حجب

بیان حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هریکے بیان میکنم یکے ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمیشود
و فریق دیگر آنست که بحجب حرمان گاهی بوی راه نیابد و فریق اول که بحجب حرمان گردانیدن نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نساء و آنچه سوای این شش نفراند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان سه بهر ادراک حجب حرمان کان + در فریق دوم بود ایجان +
باتو گویم دو اصل بس محکم + تا نباشد بنز د تو مبهم + یعنی برای دریافت کیفیت وزبان حجب حرمان که در فریق دوم
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنم که این قسم مبهم نماند اصل اول اینکه سه غیر نسل ام ارشود منسوب
بکسے سوی میت ای محجوب + تا بود واسطه ندارد کار هیچ ذی واسطه بارث ای یار + تا بود رب بکسے برای توسط و توسل
است یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصے دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثنای اولاد ام آنست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار ما بعد گزارش خواهد یافت سه اصل ثانی
همین کرای محجوب + هر بعید از قریب شد محجوب + ضابطه دان همان که در عصبات + پیش ازین بر تو کرده ام
اثبات + عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلان بفتح عین ست بخلاف اثبات که
فعلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جائز ست بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان صنف
محجوب میشود همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری ست چنانچه جدات با مادر که سبب
ارث آنجا امومت ست و بنات الابن با بنات که سبب موجب ارث فرضیت ست و از ین دو اصل اکتفا بیک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث تواند شد
که اب قریب ست و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام ست و در مذهب امامیه
هم برای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکے ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لابد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات و اجداد
و جدات ست و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب اب و لاء و همچنین
مراتب و لاء مولی العتاقه حاجب مولی الموالات و وی مانع ولاء الامامة ست دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب ابعد ست در هر صنف پسر و لد حاجب ولد الولد ست و اخوة حاجب بنی الاخوة اند
و هکذا سه اندرین باب هست قاعده + با تو گویم بطور فائده + هست مدلی به زیکره کر + مستحق جمیع

ای ولد وارث مدلی ست منعدم بیشک گو نشد و جد وارث هر دو یک مدلی اسم مفعول ست از ادلا بمعنے
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی ست که بواسطهٔ او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوے
کسی مثلا جد نسبت به بیت مدلی ست و اب که واسطهٔ این ادلاست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن
که واسطهٔ انتساب و میت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب ادلا
و انتساب قاعده ست که بطریق فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکهٔ میت شود بجهت واحده مثل
عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه جد وارث هر دو یکی باشند مثل
... ... مدلی بهست و بجهت واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرد
... بجهت ارث ... دیگر ست جهت ارث اخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب جد و ابن الابن ...
یعنی ... حاجب مدلی ... جد و ابن الابن ست ... ورنه شد مستحق کل پس اگر شد ... ارث یکدیگر
... ورنه او را از اهل ارث شمار ... و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر
از مدلی و مدلی به متحد باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درین صورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه
بجهت واحده که فرضیت باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود
که مدلی به فرا گرفته ست ورنه ای اگر سبب ارث هر یکے از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد
چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت
و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

آنکه از ارث خود
شود محروم نزد ما بیشک ست کالمعدوم نیست حاجب بهر دو حجب اصلا دیگری را گهی بمذهب ما همچو کافر
رقیق و هم قاتل حاجب غیر نیست ای عاقل زابن مسعود میکنند اظهار کوست حاجب بحجب نقصان ...
... اسباب مثل کفر وغیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بے شک مثل معدوم ست که گاہے
... نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمیشود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خود
... ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم یک اخ
... پدر حاجب ... اخ نخواهد شد و ترکه تمام و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین ... وارد است
... بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان درین شعر اسقاط الف اظهار که همزهٔ قطعی ست ...
... ربع ... نزد ما نصف ... این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردیده
... نزد ابن مسعود ... شوهر را میرسد چرا که ابن هرچند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب وجه ست
از نصف بربع و نزد ما فرزنه حنفیه ... نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی نرسد ...

رسانیده این مثال ماخوذ از روایتی ست که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گذاشته در گذشت حضرت علی
و زید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند و همچنین در ان مثالهای دگر + یک برای ذکی ست
بس نوشتن یعنی مثالهای دیگر را که توضیح و قایل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیست
و توضیح امثلهٔ باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حصهٔ زوجه با وجود بنت ربع ست نزد
حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذشت قریبه کافره
حاجب بعیدهٔ مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنابر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسدس
محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان ست حاجبش غیر او نمایان [illegible] حاجبیت او بهر دو حجب و نزاع +
نیست در دیگر هست بالاجماع + هرگاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز میان هر دو
حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب و نمایان گردد [illegible] محجوب بحجب حرمان ساخته هست این محجوب
دیگر را بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب هست بالاجماع [illegible] خلافی از ابن مسعود درین خصوص مروی
نشده همین مختار امامیه هست الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب
بحجب نقصان باشد [illegible] مطلقاً بلا تقیید + [illegible] اب و ام [illegible] اب اگرچه شدند +
هر دو محجوب لکن ام را دلبند + حجب نقصان بام رسید [illegible] بجای ثلث سدس او را رسید یعنی خواهر و
برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زائد و با اینها اگر مادر و پدر
هم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از [illegible] آن اخوه و اخوات محجوب شده اند لکن مادر را
از اینها حجب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس [illegible] و امامیه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر
و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه و ند حاجب [illegible] حجب نقصان [illegible] نقصانی بمادر نخواهد رسید
دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد [illegible] ام ام اگر با اب [illegible] ام اب پدر دو +
گرچه محجوبه ام اب ز پدر + شد ولی گشت از وراثت پدر [illegible] ام ام که شد او را + حجب حرمان ام اب پیدا + یعنی اگر
یا ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هرچند [illegible] باوجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد
لکن از ان ام الاب محجوبه ام الام از ورث خارج گردید [illegible] ام الاب حجب حرمان پیدا
شد و لکن اینجا تعلیل الشیء بنفسه لازم می آید الحال [illegible] محجوب بیان میکند و میگوید یعنی
اصطلاحی محروم + با تو گویم که تا کنی معلوم + نیست محجوب حجب حرمان + [illegible] فرقی میان آن هر دو وارث را
گفته ام موانع چار + شد از ینها یکی ادا چار + نیست محجوب هست او ممنوع گشت [illegible] ممنوع
نیست وارث بهیچ ره محروم + هست در ذات خویش کالمعدوم + یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

گفتم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل بیان هر دو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع چهارگانه ارث بیان کرده‌ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه متلبس باشد پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم هیچ راه وارث نیست بلکه فی نفسه مثل معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد ؎ معنی گشت اندرو پیدا ✤ مطلقاً شد ز اهل ارث جدا ✤ یعنی یک معنی در محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی ز اهل ارث مطلقاً جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی میفرمود قصر مسافت بغیر متصور بود ؎ بخلاف کسی که او محجوب ✤ بوجود کسی شدای محبوب ✤ مطلقاً غیر اهل ارث مدان ✤ بل بوجهی ست وارث او ایجان ✤ وارثش دان بحق حجب دگر ✤ غیر وارث بحق خویش شمر ✤ یعنی محروم بخلاف آنکس ست او بوجود کسی محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه چیست که در حق حجب دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض

؎ شش بیان گشت حصه در قرآن ✤ نصف دان هم ربع ثمن پس از آن ✤ نوع اول همین ست نوع دگر ✤ ثلثان و ثلث سدس شمر ✤ دان همی مخرج احاد اما ✤ مخرج نصف دو شد ای دانا ✤ مقصود بیان اصولی چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکا احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده سه ازان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه ازان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی عجیب ست که نوعی ازینها هر جزو به تضعیف از مرتبه ادنی بمرتبه اعلی ترقی میکند و به تنصیف از مرتبه اعلی بادنی تنزل مینماید ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به تنصیف ربع شود و ربع ثمن و بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود همی یعنی همنام آن مخرج هر یک باید دانست مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که این کسر ازان عدد واحد صحیح برآید و همی عبارت از عددیست که اسمش ازو ماخذ کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه و سدس و سته ؎ ور یک نوع شد دو سه یکجا ✤ مخرج جزو کل بس ست ترا ✤ یعنی مخارج فرادی فرادی بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافی ست مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس بر مخرج سدس اختصار کنند ؎ مخرج نصف شش نه غیر ازان ✤ با کل و بعض نوع ثانی دان ✤ شد ربع گر بنوع

ثانی ضم؛ مخرجش دان دوازده بی کم؛ گر بنوع دوم ثمن پیوست؛ بیست و چار مخرج ثمن ست؛ پاین بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول باکل یا بعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بعض نوع ثانی منضم شود دوازده بی کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول باکل یا بعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چهار خواهد بود الحال درینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول و امثلهٔ آنها جدولے بنویسیم

جدول برای صور اختلاط نوع اول بالکل یا بالبعض [illegible]	نصف		ربع		ثمن	
		امثله		امثله		امثله
با ثلثان و ثلث و سدس	۶	زوج و ام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و نزد امامیه ممتنع ست که ام [illegible]	۲۴	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود رض بصورت ابن کافر و زوجه و ام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه
با ثلثان و ثلث	۶	زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافاً للامامیه که ضرر با اخوات عینیه عائد نمایند	۱۲	زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عائد سهام اخوات نمایند	۲۴	ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود رض در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین
با ثلثان و سدس	۶	زوج و ام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه و ام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۲۴	زوجه و ام و بنتین بالاتفاق
با ثلث و سدس	۶	زوج و اخوات اخیافیه و جده صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض ندانند	۱۲	زوجه و جده و اختین لام خلافاً للامامیه	۲۴	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه و ام
با ثلثان	۶	زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع بسهم اخوات	۱۲	زوجه و اخوات اخیافیه بالاتفاق	۲۴	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
با ثلث	۶	زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق	۱۲	زوجه و ام بالاتفاق	۲۴	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود رض در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه
با سدس	۶	مادر و یکدختر بالاتفاق	۱۲	زوجه و اخ لام بالاتفاق	۲۴	زوجه و مادر و پدر و ابن بالاتفاق

وجدول دیگر که مشتمل استخراج مخارج که سوی یک از نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد و الاختلاط باشد بجزان لحاظ صحت و امتناع آن نیست

جدول ...	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	٢ صحیح مثل یک اخت عینیه و شوهر					
ربع	٤ صحیح مثل زوجه و یک اخت عینیه	٤ غیر صحیح				
ثمن	٨ صحیح مثل زوجه و یک بنت	٨ غیر صحیح و	٨ غیر صحیح			
ثلثان	٦ صحیح مثل زوج و اختین عینیتین ممتنع نزد امامیه	١٢ صحیح کزوجه و بنتین	٢٤ صحیح مانند زوجه و بنتین	٣ [illegible]		
ثلث	٦ صحیح مثل زوج و ام	١٢ صحیح کزوجه و ام	٢٤ غیر صحیح باتفاق ... [illegible]	٣ صحیح ... [illegible]	٣ صحیح بحوام و ثلثین لام بخلاف امامیه	
سدس	٦ صحیح مثل ام و یک بنت	١٢ صحیح کزوجه و اخ لام	٢٤ صحیح مانند زوجه ... [illegible]	٦ [illegible]	٦ صحیح بحوام و اخ لام خلافا للامامیه	٦ صحیح کسان ابوین با ابن

بیان عول ... [illegible] ... عددی تلو فا کنند بفروض و عول در لغت بمعنی جور و میلان از حق نقصان و زیادت غلبه است در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرج است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی هرگاه مخرج از ذوالفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان بمدی در فروض جمیع ورثه بر نسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجائز شمارند و بصورت ازدیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر مادر رای پدر و زوجین عائد می نمایند و بنات و اخوات

را سور و ضرر سیدار ند و این مذهب ابن عباس ست رضی الله عنه مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابوین و زوج و اخوات
اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت و در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش ست
و در مسئله اولی ابن عباس رضی الله عنه مذهب ابن عباس خلافا للشیعة که نزد ایشان باخوات
بشوهر و چهار که ثلثین شش ست باختین دهند و در ثانیه از شش بند عول واقع شود و که سدسین ست با بوین دهند که
نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هر گاه این مطالب باگزین قلب گردید پس بدانکه ناظم علیه الرحمه
میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب تمام
باید ساخت و مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی را تا که از این
افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند و میشود مخرجی که شد حاصل ۞ ز اختلاط دو نوع گه عائل ۞ یعنی مخرجی که
از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی فرادی یا مختلط از نوع واحد
عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه اخوات عینیه
و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت پس تبدیل این
یک شعر بدین دو شعر ضرور ست سه فرضهای مقدر قرآن ۞ هفت اعداد دان مخارج آن ۞ چار عائل نمیشود
زنهار ۞ سه از ان گاه عائل ست ای یار ۞ غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت مخارج ست
سه از ان مخصوص بنوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چهار بود
چهار از این مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه
خود نمیتواند بود ما بقی سه که شش و دوازده و بست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخارج در بعض اوقات
بفروض متعلقه خود ها وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکے از این مخارج ثلثه باید شنید ۞ عول
شش نزد جمله اهل خرد ۞ تا بده جفت و طاق هر دو بود ۞ یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی باز دیاد سدس شش بر ذات خود ش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین و
همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه دوم باز دیاد نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر
اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکے بزیادت یک ثلث تا هشت برسد
مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث تا ده گردد
مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی ست بشریحیه که قاضی شریح آنرا فیصل کرده بود
سه طاق باشد و دوازده را عول ۞ تا بهفده بحفظ آر این قول ۞ چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بشرط عول دوازده باید نهاد که عول آن در ترو طاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل
بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر عیانیه و یک خواهر خیافیه و زمانی بازده یا دو ربع خود به پانزده عول کند
بصورت اجتماع زوجه و دو اخت عیانیه و دو اخت خیافیه یا بر تقدیر اجتماع زوجه دو خواهر عینیه یک خواهر خیافیه یا مادر و احیانا بزیادت
یک ربع و یک سدس به هفده عائل شود و قتیکه زوجه و دو اخت عیانیه و دو اخت خیافیه و ام مجتمع شود ایست شرح
عول دوازده آنکه ای اذکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود ← بیست چهار عول دارد یک
بیست و هفت نه دیگر بیشک ← یعنی بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه در
مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه
ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین ست مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار
بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین مع اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث
تعجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را موکد بلفظ بیشک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده ست و بنا بران مذهب این عول هم لازم می آید امداد افزودن این شعر در مقام
اولی ز مذهب می نماید ← ابن مسعود عول بست و چهار ← سی و یک نیز کرده ست شمار ← بیان نسبت اعداد

بیان نسبت اعداد

← عددی گر به نسبت دیگر ← عین او شد مماثلش بشمر ← و ر اقل عاد اکثر ست ای جان ← متداخل باصطلاحش خوان
ور به هر گز نشد عاد آن هر دو ← عددی ثالثی پس ای خوش خو ← متوافق بهم بکسری خوان ← مخرج کسر عاد ثالث دان ←
قول جعفر را چنین یاد دست ← وفق کسری که مخرجش عاد ست ← غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد ← متباین بهم بدان بخرد
آنجاکه در تقسیم ترکه دریافت بعض عدد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که بیان
در عدد تقریر یافته اهم مهمات ست لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب
اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هرگاه عددی را با عدد دیگر نسبت کنند پس اگر عدد به نسبت
آن دیگر عینش باشد هر یکی را به نسبت دیگری مماثل و باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل
نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد احدهما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر
اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا
باصطلاح حاسبین متداخل خوانند و این نسبت عدد را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
اقل عاد یعنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن
هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را توافق و سوم ست مثل چهار و شش که دو هر دو را فنا

میکنند وهشت وبست که چهار هر دو را عاد ست واین متوافق را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک وطریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلا دو مخرج نصف ست وچهار مخرج ربع ودر توافق جزء وفق ووفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج
آن قرار یافته واگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست واین نسبت را
تباین گویند مانند سه وچهار و نه وده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر سه قسم لعدد دست
لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد واضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
درست میشود ع جعفر این حرف لائق یاد ست * پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر بر
اقل مثل یا امثالش افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود واگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل بقسمت صحیحه منقسم شود ودر توافق دو قسم اعتبار کرده اند
ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود که ما این را توافق حقیقی وتوافق بالمعنی الاخص گویند
ثالث عاد اعم از مغایر ومتحد اقل العددین گیرند مثلا چهار وهشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی
این را توافق بالمعنی الاعم گویند وچون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل به توافق حکمی
که در اصول آتیه بصورت قلت سهام وکثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق
قلت رؤس مع کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند
جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید * ودر توافق اگر اعداد متعدده دو گونه
اعداد عاده را در عدد وافنا اعتبار میکنند چنانچه هشت وبست که هم چهار عاد آنهاست هم دو
همچنین دوازده وهجده که دو و سه وشش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست وشناخت
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل وتوافق وتباین تامل میباید پس سهل طریق معرفت آنست
از اکثر بر آرند که یک مرتبه یا بمرتبات اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست اگر اقل اکثر را فنا کرد
فوق اقل باقی ماند اگر کمتر از اقل ست این کمتر را از آن اقل بر آرند وهمچنین باید مکرر کرده باشند
پس اگر بدین طریقه یکی دیگری را فنا کند با یکدیگر توافق باشد وآخرین عدد که مفنی واقع شود همان عدد وفق
اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست واگر سه بالثلث علی هذا القیاس
وجزء وفق را دو وازده مثلا هشت وپنجاه وچهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه وچهار بر آرند شش باقی
چون شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند وسه بار دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد
که جزء وفق هشت وپنجاه وچهار باشد واگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

مثل پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب واحد را عدد نمی شمارند بنا بر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام شان یافته شود غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** ❊ گشت از بهر صحت تقسیم ❊ منضبط هفت اصل نزد فهیم ❊ در روس و سهام سه بشمر ❊ در روس و روس چهار دگر ❊ این بیان تصحیح مسائل فرائض است و تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی ست برای برآوردن سهام مجتمعه مسئله که در کمتر از ان تخریج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد و نزد علمای این علم برای تصحیح مسائل و صحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه از ان مابین روس و سهام باید شمرد و چهار در روس و روس

بیان اصول ثلثه اول میان روس و سهام ❊ از سه اول روس و سهام ❊ کنم آگه ترا بشرح تمام ❊ بر تماثل روس با سهام ❊ در عدد یا مداخلت شد تام ❊ هست قسمت صحیح ورنه اگر ❊ گشت هر یک فریق نی بدگر سهم او منکسر ولی بعدد ❊ بر روس شش مداخلت گردد ❊ با توافق بزن با اصل و عول ❊ وفق عدد روس بی هول ❊ در تباین با اصل و عول بزن ❊ جمله عدد روس ای پرفن ❊ ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام و روس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم اصل اول آنست که میان عدد روس و سهام تماثل یا تداخل که آنرا تماثل حکمی گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر روس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج یک اخت اعیانیه که هر یکی مستحق نصف است و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل است شوهر مستحق ربع و سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله روس و سهام نباشد پس اگر سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر روس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر روس منکسر نشود و لکن میان عدد سهام و روس فریق منکسرة السهام ایهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد روس را در اصل مسئله اگر عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی هست در غیر عائله با اتمام فریقین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و روس دوازده ایشان توافق حکمی بالربع است پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع روس است در اصل مسئله و مثال تداخل در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده و عول به پانزده و سهام ثمانیه و روس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن شانزده است در پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه ثلثین که مسئله از شش و در سهام اربعه و روس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف ده باشد در شش و مثال توافق در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات دو ثلث مسئله از دوازده و عول به سیزده و در سهام ثمانیه و روس سته بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

پنج ست بضرب سه که نصف روس ست در پانزده عول اصل سوم اینکه اگر با بین روس یک فریق و سهام او تباین باشد
پس باید تصحیح جمله عدد روس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر عائله بالاتفاق
زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام و سه روس
اخوات اخیافیه باهم مباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد روس ست در سته که اصل مسئله است
و مثال عائله نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول بهفت
و میان سهام اربعه و روس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد روس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمة الله هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد روس در اصل و عول بهر دو
صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد روس را عدد روس نظم کرده
شاید عدد بمعنی شمردن که حاصل بالمصدر ست اعتبار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود حسن ست مصرع
جزو وفق روس را ای ذی طول، که جزو وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست و از بی هول ذی طول بمعنی صاحب
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند سه و تباین تو اصل و عول بزن، در شمار روس ای پرفن
متقم مذکور دفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی خلاف شائع ست **بیان اصول اربعه اخیره بین الروس والروس** سه کنم اکنون بیان مصرح ، در روس و روس چار دگر ، گر بزاید یک فریق صحیح ، شد نه تقسیم
پس بیان تصحیح ، بیر روس و روس ، گر تماثل شدای خجسته نهاد ، زین عدد یکی کنی مضروب ، در بهان
اصل و عول ای محبوب ، چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که میان
روس و روس اند میکند اصل اول آنکه زائد از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر روس آنها
بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر روس آنها کسر واقع شود درین صورت اگر میان اعداد روس
یک فریق و اعداد روس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد روس متماثله در اصل مسئله اگر غیر عائله است
و در عول اگر عائله است ضرب باید کرد و تماثل در روس و روس دو قسم ست یکی آنکه اعداد روس هر یکی مثل
دیگری باشند مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران عیانیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه مستحقات
یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب چهار که عدد یکی از روس متماثله است بالاتفاق و همچنین زوج
مستحق نصف و سه خواهران عیانیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و عول بنه
و تصحیح از بست و هفت بضرب عول در سه که عدد یکی از روس متماثله است دیگر آنکه اعداد روس بعینها اگرچه باخود متماثله
نباشند لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض روس با سهام خود توافق دارند وفق آن روس با عین اعداد روس دیگر مماثلت
داشته باشد مثل شش اخوات عیانیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از سه ست میان شش و سه هر چند تداخل ست لکن

در رؤس اخوات سته و سهام انها توافق عملی بنصف ست و نصف رؤس باعین رؤس اخوات ثلثه اخیافیه مماثلت
دار و لیس تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عائله شش اخوات عیانیه و سه جدات و سه اخوات اخیافیه
مسئله از شش و عول بهفت و تصحیح از بست و یک بضرب بهفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله است بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه فارسیت انداخته هر چند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم صریح * لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است شعر
در سهام و رؤس چند فریق * هست گر انکسار بالتحقیق * و در مصرعه اخیره شعر چهارم بجای لفظ همان هم بهتر است
و همچنین شعر ما بعد که از تشویش مرجع ضمیر توان ست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
میکند و میگوید ست در تداخل بنی پس اکثر را * در همان اصل عول ای دانا * یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم در بعض دیگر متداخل باشند پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدده عدد رؤسی که
اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عائله و در عول بعائله ضرب کنند مثل دو زوجه و چهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی و دو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در هشت بالاتفاق و مثال عائله چهار زوجات و سه اخوات عیانیه
دوازده اخوات لام مسئله از دوازده ست و عول بپانزده و تصحیح از یکصد و هشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده عول سه در توافق بکل دیگر زن * وفق یک با نه حاصل ای پر فن * زن یعنی سوم گاهی خوش
شد موافق و گرنه در کل او * همچنین تا باخر و حاصل * بهمان اصل و عول ای عاقل * یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درین صورت وفق اعداد رؤس احد المتوافقین را
در کل عدد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل و ثالثه
توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در وفق
رابع اگر حاصل ضرب سوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از ان حاصل ضرب اخیر را در
اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل چهار زوجه و هجده دختر و پانزده جده و شش عم
مسئله از بست و چهار ست سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ثلثان حصه هجده بنات و چهار یعنی سدس
سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته ست و چون در اعداد رؤس و سهام بنات توافق بالنصف بود
نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شدند و در چهار و شش توافق بالنصف
بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث ست را بضرب ثلث یکی سی و شش دیگری سی و شش
حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث است و بضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد و هشتاد شد که از او اعداد
مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئله نموده ایم و درین مسئله نزد امامیه

جدات واعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده هست و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان روس ازواج اربعه اعمام سته توافق بالنصف ست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد اخوال تسعه توافق بالثلث ست بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت و مثال مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و هشت چون در اعداد روس ازواج اربعه اخوات سته توافق بالنصف ست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده عول چهار صد و شصت و هشت میشوند و در تباین ضرب جمیع یک در جمیع دیگر بغیر از شک و مبلغش در کل سوم ریجان و همچنین تا اخیر بعد از ان مجتمع را ن با اصل و عول ای یا رد حاصلش مقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد روس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد روس حاصل الفرق را در کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا روس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر عائله باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه و شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه دو زوجه است و سدس که چهار باشد سهم جدات ستة است و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره است و یک باقی برای عم سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد روس آنها توافق بالنصف ست نصف روس جدات که سه باشد و نصف روس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی در دیگری حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و بضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل میشوند و این مثال به اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال باتفاق فریقین اینست [illegible] مسئله از هشت تصحیح از چهل هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله هفت اخت اعیانیه پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش ست و عول بهفت و تصحیح از هفتصد و سی و پنج بضرب روس اخوات اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه اول را اهم دانسته ملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان روس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده بران عمل نمایند بعد از ان مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن مثله شعاری بدان کرده شد قوله بغیر از شک در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرورست بگذاشت در تباین بود جمیع یک

تصحیح دگر برین نشک ✽ دربیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ✽ گر تو خواهی که سازیش تصحیح ✽ حصه هر فریق را
از تصحیح ✽ سهم هر فرقه را ز اصل و عول ✽ زن بمضروب یا برین بی هول ✽ ما حصل این بگفته جمهور ✽ سهم فرقه ز تقسیم
مذکور ✽ هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گزارش یافت اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس آنها مختلف النسب بوند بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق از تصحیح تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل در مسئله غیر عائله و از عول در مسئله عائله بوی رسیده باشد در مضروب که برای
تصحیح مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصه همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از مقسم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول آن بنه چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف ست نصفش که سه باشد بگیرند درین صورت میان رؤس و
رؤس تماثل ست سه در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای زوج سه سهم بود لفر بش
در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بضربش در سه شش شدند و برای سته اعیانیه چهار بودند
بضربش در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی ازین اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه بدل کنند مصرع گر مراد
باشود تنقیح ✽ ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد ست و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروب که آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر چنین بایستی گفت
ے سهم هر فرقه زن در آن اعداد ✽ که زدی اصل در همان اعداد ✽ و در شعر ثالث حشو بسیار ست و اظهار نای
فرقه مخل فصاحت و تصحیح را تعبیر بمقسم کردن از قبیل مجاز ست پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید ے
حاصل ضرب سهم در مضروب ✽ هست لاریب حصه مطلوب ✽ بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
ے گر تو خواهی که گردد ت تحقیق ✽ سهم هر واحد از احاد فریق ✽ سهم اصلی هر فریق ایجان ✽ ساز تقسیم بر رؤس
آن ✽ زن بمضروب خارج و حاصل ✽ سهم هر واحد ست ای عاقل ✽ یعنی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از آحاد
فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یکی از افراد آن فریق چقدر ست باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس احاد
آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروب که آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصه هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را با هم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضربش در هفت عول هفتصد و سی و پنج حاصل گردد

که از ان تصحیح مسئله میشود سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش در یکصد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیافیهٔ خمسه دو بود خارج قسمت بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات ست و هکذا سهام اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب مسطور شصت میشود که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر امثله را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد بروزن افعال که جمع احد ست احاد بروزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن با استغراب ست و نقل بیت پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب مینماید مصرع سهم هر یک ز جزئیات فریق + و در شعر سوم دو قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهم اضافتش بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرور ست سه خارجش را بزن دران مضروب + که باصلش زدی همان مضروب + حاصل ضرب حصهٔ هر یک + زان فریق ست سهم وی بشک + الحال قاعدهٔ دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یکفریق بیان میکند و میگوید سه نیز مضروب هر فریق نما + قسمت و باز خارج آنرا زن بسهم فریق و حاصل آن + سهم هر فرد آن فریق بدان + حاصلش آنست که اعداد همان مضروب را که در اصل مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد از افراد آن فریق دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود و بضربش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور بر اخوات اخیافیهٔ خمسه بیست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از آنهاست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده ست که بضربش در چهار شصت میشود که حصهٔ هر فرد از آنهاست الحال قاعدهٔ سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشتهٔ نظم کشیده سه نیز منسوب کن نصیب فریق + آنچه شد ز اصل مسئله تحقیق + سوی عدد رؤس ای محبوب + پس بهر واحدش ده از مضروب + بهمین نسبت و مبرز نهار + محنت ضرب و رنج قسمت یار + یعنی ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ هر فرد از یک فریق طریقهٔ نسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله متحقق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبی که در اصل مسئله برای تصحیحش ضرب کرده بدهی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور الصدر میان یک سهم و رؤس ثلثهٔ جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصهٔ هر واحد از جدات دانند و میان دو سهم و رؤس خمسهٔ اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که
چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و رؤس سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست
و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی عدد لفظ بشمار آرند بهتر
هست بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه ضابطه بهر قسمت ترکات ✤ گر تو پرسی ز من بگویم بات ✤
گر مماثل بمقسم تصحیح ✤ گشت متروک قسمت ست صحیح ✤ زن بمتروک ورنه با تحقیق ✤ سهم تصحیح هر کسی ز فریق ✤ حاصلش بخش ساز
بر تصحیح ✤ خارجش سهم وارث ست صحیح ✤ این بیان قاعدهٔ آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد
بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک
با مقسم که مسئله از آن تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل ست مثلاً تصحیح از بیست و چهار و متروک هم بیست و چهار
یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصهٔ آن وارث
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول بهشت و ترکه بست و پنج دینار که
مباین هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم
هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج ست
و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت
سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت بر آمد بدانکه ائمهٔ این فن بصورت
توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود ✤ خاص بهر توافق ست اینجا ✤ نیز قانون دیگر ای دانا ✤ مال متروک را چو
با تصحیح ✤ در حقیقت توافق ست صریح ✤ پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد ✤ ضرب در وفق مال باید کرد ✤ وفق تصحیح را گرفته
بر آن ✤ حاصل ضرب منقسم گردان ✤ سهم هر یک ز هر فریق بدان ✤ هر چه خارج شود ز قسمت آن ✤ یعنی
از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد
پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه
خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه
که اصل مسئله از شش و عول بنه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصهٔ زوج ست
در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه

حصۂ شوہر باشد و برای ہر یک از اخوات عینیہ و اخیافیہ یک یک سہم بود چون آنرا در دہ ضرب کنند ہمان دہ حاصل شود و بعد قسمت بر سہ خارج قسمت سہ و یک ثلث حصۂ ہر یکی از خواہران بر آید ۵ باز در یاب ہمبرین اسلوب حصۂ ہر فریق ای محجوب ✽ یعنی انچہ سبق ذکر یافت طریقۂ دریافت حصۂ ہر فرد از ہر فریق بود و اگر ترا دریافت حصۂ ہر فریق منظور باشد بہمین طریقہ ضرب و تقسیم حصۂ آن فریق را دریاب مثلاً در مسئلہ مذکورہ بقاعدۂ اولی عامہ حصۂ فریق اختین چہار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر ہشت تصحیح دوازدہ و نصف خارج قسمت حصۂ فریق اختین ہست و در مسئلہ مذکورہ بقاعدۂ مخصوصہ توافق سہم فریق اخوات اربعۂ اعیانیہ چہار بود و بضرب در وفق ترکہ چہل شد و بعد قسمت بر سہ سیزدہ و یک ثلث خارج قسمت حصۂ فریق اخوات ہست بیان قسمت ترکہ بر غرماء ۵ دادن وام گر کنی تدبیر ✽ دین دائن چو سہم وارث گیر ✽ گیر مجموع دینہا بعمل ✽ ہمچو تصحیح بی قصور و خلل ✽ باز جاری کن ای گرامی ذات ✽ انچہ گفتم بقسمت ترکات ✽ غرما بالضم غین معجمہ و فتح رای مہملہ و میم با الف ممدودہ جمع غریم بمعنی دائن و مدیون ہر دو مگر اینجا بمعنی دائن ہست بدانکہ ہر چہ از متروکات میت بعد تجہیز و تکفین باقی ماند اگر باداء دین کفایت کند فبہا و اگر مکتفی اداء دیون نباشد بحساب رسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقۂ آن انست کہ دین ہر دائن را بمنزلہ سہم ہر وارث از تصحیح مسئلہ شمارند و مجموعۂ دیون را در عمل مانند مجموعۂ تصحیح بلا قصور گرفتہ ہر چہ در قسمت ترکات و تعیین حصۂ ہر وارث گفتہ آمد در آن مجموعہ ہمان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با جمیع دیون مماثلت باشد کار سہل ہست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین ہر دائن در جمیع ترکہ ضرب نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکۂ میت سیزدہ دینار ہست و وام ذمہ او پانزدہ دینار دہ دینار ازان یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان تمام دیون مباینت ہست و بضرب دہ کہ عدد دین یکی از دائنانست در سیزدہ کہ عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون کہ پانزدہ ہست قسمت کنند خارج قسمت ہشت صحیح و دو ثلث حصۂ صاحب عشرہ باشد و بضرب پنج کہ عدد دین دیگریست در سیزدہ ترکہ شصت و پنج شدند و بتقسیمش بر پانزدہ خارج قسمت چہار صحیح و یک ثلث حصۂ صاحب خمسہ ہست و مراعات قاعدۂ مخصوص توافق میان دین و ترکہ در صورت مذکورہ اگر ترکہ را نہ دینار فرض کنند میان ترکہ و مجموع دیون کہ پانزدہ ہست توافق بالثلث باشد چون دہ را کہ عدد قرض یک دائن ہست در ثلث نہ کہ سہ باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج کہ وفق مجموع دیون ہست شش خارج قسمت حصۂ صاحب عشرہ باشد و ہمچنین بضرب پنج قرضۂ دیگری در سہ پانزدہ حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سہ خارج قسمت حصۂ دائن دیگر باشد مخفی نماند کہ ناظم رحمہ اللہ درینمقام مبحث تخارج را نظم نفرمودہ حال آنکہ از ضروریات مقام ہست بناءً علی ذلک بنظم آن پرداختہ داخل متن مینمایم و للقبر خشت علی دوام بیان تخارج ۵ گر بچیزی معین از متروک ✽ وارثی راہ صلح کرد سلوک ✽ اہل این فن تخارجش

خوانند * بهر ضبطش چنین سخن رانند * که تصحیح مسئله بنگر * سهم هر یک جدا جدا بشمر * حصهٔ آنکه کرد صلح صریح * طرح باید نمود از تصحیح * مابقی مال را کنی مقسوم * بر سهام بقیه معلوم * مثل یک عم و شوهر و مادر * صلح بر مهر کرد اگر شوهر * ترکه را سه حصه کن آنجا * زان دو ام را بده یکی عم را * یعنی بصورت تعدد ورثهٔ میت یکی از جملهٔ وارثان بر چیزی معین از مال متروکهٔ میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیء فلان را از ترکه در حصهٔ من گذارید باقی ترکه را باهم اقسام نمائید و بر همین معنی مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی برآمدن و این تخارج نزد اهل سنت جائز است و هرچند در کتب امامیه بحث موارث فی کل تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط مشهود والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعدهٔ تخارج علمای فرائض چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه مع مصالح دارند و سهام هر یک از ان همه جدا جدا بشمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصهٔ فلان و چند سهم نصیب بهمان است بعد ازان سهام آنکس را که بچیزی معین از ترکه صراحةً صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد و باید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی مرد و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درینصورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که ذمهٔ اوست صلح کرد درین صورت حصهٔ زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو ازان حق ام و یک حق عم است پس بقیهٔ ترکه را بعد اخراج مهر بر همین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو ازان بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بچیزی مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه باوجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون مابقی از حصهٔ زوج فرضاً و رداً بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی هر دو حصه بآخر خواهد رسید و مثال متفقهٔ فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده است سه ازان بزوج و دو باب و هفت بابن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر پنج قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند بیان رد ـ رد آن گشت ضد عول ایجان * مذهب اکثر صحابه بدان * غیر از اهل فرض ناید گر * عصبه هیچ کس ترا بنظر * هرچه باقی ز اهل فرض بود * جز بزوجین کن بر آنها رد * رد در لغت بمعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیهٔ ترکه است بر مستحقین آن و رد ضد عول است و عامهٔ صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت رضی الله عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکهٔ فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

بیان رد

نیز مذہبش اختیار کردہ اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل برد شدہ اند پس میگوید
کہ اگر سوای اہل فرض کسی از عصبات یافتہ نشود ترکہ میت ہرچہ از اہل فرض باقی ماند بر اہل فرضیکہ سوای زوجین اند
رد باید کرد و ابن عباسؓ بر جدہ ہم رد روا نداشتہ و حضرت عثمانؓ قائل برد بر زوجین ہم ہست و نزد امامیہ
بصورت اعدام دیگر ورثہ نسبی بر زوج ہم رد ست و بر زوجہ رد نیست چنانچہ در ابتدا گذشت باید دانست کہ نزد مختار
امامیہ خواہر اعیانیہ و علاتیہ مانع رد بر اخوات اخیافیہ ست خلافاً لاہل السنۃ سے منحصر یار من مسائل رد * ہمگی بر چہار قسم بود
گر بفقدان غیر اہل رد * جنس واحد از اہل رد باشد * عددی کان بود برابر رؤس * ساز از و مسئلہ مشو مایوس * مسئلہ در
دو بنت از دو دان * ہمچنین ہم دو اخت مثل آن * یعنی مسائل رد ہمگی در چہار قسم منحصر ست قسم اول آنکہ اگر در صورت
فقدان غیر اہل رد یعنی در مسئلہ ردیہ کہ من لا یرد علیہ موجود نباشد اگر در ان مسئلہ از اہل رد جز جنس واحد یافتہ نشود
از عدد رؤس ہمان جنس واحد بنظر تسہیل مسئلہ باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذشت یا دو اخت
پس تصحیح مسئلہ از دو باشد بدانکہ مراد از جنس درینمقام قسمی ست از دوازدہ قسام ذوی الفروض ست سے در دو جنس اند یا سہ مسئلہ
گیر * از جمیع سہام بی تاخیر * قسم دوم آنکہ بصورت فقدان من لا یرد علیہ اگر من یرد علیہ دو جنس یا سہ جنس باشد در ینصورت
مسئلہ از جمیع سہام آنہا باید گرفت یعنی اولاً تصحیح مسئلہ نمودہ ہر قدر سہام کہ بہر یکی از اجناس مختلطہ از تصحیح مسئلہ رسیدہ
باشد آنرا مجتمع کردہ بعدد آن سہام مسئلہ سازند و ہرچہ بہر یکی رسیدہ باشد بوی رسانند و وجہ تصریح بدو جنس و
سہ جنس و عدم اکتفا بدو و ما فوق آن آنست کہ باستقرا معلوم شدہ کہ من یرد علیہ زائد بر سہ جنس در یک مسئلہ مجتمع نشوند
الحال صور ممکنہ اجتماع اجناس من یرد علیہ و تصحیح مسائل آنہا بیان میکنند و میگوید سے مسئلہ در دو سدس مایہ
از دو ست * در ثلث با سدس سہ نیکو ست * یعنی اگر دو سدس در مسئلہ من یرد علیہ یافتہ شود مسئلہ از دو تصحیح
باید مثل جدہ و اخت لام کہ اصل مسئلہ از شش ست یک یک بہر یکی بفرضیت باقی برد پس تصحیح مسئلہ از دو ست
و بہر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئلہ از سہ بہتر ست مثلاً ام و دو خواہر اخیافیہ
کہ سدس حق مادر ست و ثلث حصہ ہر دو خواہران اخیافیہ اصل مسئلہ از شش و تصحیح از سہ و بہر دو خواہران و یکی
بمادر و نزد امامیہ اجتماع ثلث با سدس ممتنع ست و این صورت داخل قسم اول ست زیرا کہ اولاد ام با ام محجوب ست
نزد شان بدانکہ لفظ سدس بضم دال و سکون آن ہر دو آمدہ سے دان بنصف و سدس چار امی یار * در ثلث
با سدس پنج شمار * نیز از پنج یار مسئلہ ساز * نصف گر یا دو سدس شد انباز * یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس
مسئلہ را از چہار باید دانست مثلاً بنت و ام کہ اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام ہر دو چہار ست و بصورت
اجتماع ثلثان و سدس مسئلہ از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر کہ اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام
پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئلہ از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر کہ

اصل مسئله از شش ست و مجموع سهام پنج و نزد اثنا عشریه بنت الابن را با بنت صلبیه نصیبی نیست پس مجموع سهام
درین صورت چهار ست و بطریقهٔ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
توان یافت سه هم بنصف و ثلث نیز پنج بدان * اندرین هر سه شکل ای جانان * گرچه از شش در اصل مسئله بود *
لیک از رد به پنج عود نمود * یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخت اعیانیه که مسئله
از شش ست و مجموع سهام پنج و بمذهب شیعه این صورت داخل قسم اول ست که ام حاجب اخوات ست و بطریقهٔ
شان در مسئله ردیه اجتماع دو جنس من یرد علیه که احدهما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجمله درین هر سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد به پنج برگردید بدانکه اگر در صور مذکوره سهام هر یکی بر اعداد رؤس
آنها استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکوره در تصحیح
عمل باید نمود لکن ... در رؤس را آنجا د ... عول ضرب میکردند و اینجا در مسئله ردیه ضرب
باید کرد و چنانچه ... ازین بیان خواهم کرد ... اول از چهار قسم و ثانی هم * گفتیم اکنون شنو بیان سوم * گر من لا یرد
... ...
شد ... * ... رد ... * فرض من لا یرد ... ایجان * از اقل مخارجش پس از آن *
بر سر اهل ... * باقیش مستقیم شد فبها * مثل ... بنت و شوهر که هست از چهار * مسئله مستقیم و بس هموار *
یعنی از ... ... و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با من لا یرد علیه جنس واحد از
من یرد علیه باشد ... تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه نموده فرضش با و بدهند پس اگر باقی از آن
بر ... اهل ... ... باشد و مستقیم شود فبها و هو المدعا مثل سه دختر و شوهر که مسئله از چهار ست که اقل
مخارج فرض شوهر باشد یکی بزوج میرسد و سه باقی بر رؤس بنات ثلثه بلا کسر انقسام می‌یابد و حاجت ضرب و تصحیح باقی نمی ماند
... وفق رؤس ... * پس ... مخرج ... * باقیش ... رؤس اهل رد * بتوافق وگرنه زان بکند
عدد جمله ... * یعنی اگر باقی بر رؤس اهل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکوره با رؤس
اهل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در همان مخرج ... باید زد و حاصل ضرب را تصحیح مسئله باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیه توافق حقیقی و حکمی نداشته باشد عدد کل رؤس را در همان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئله باید نمود
... ... هشت * و مثال از پی توافق هشت * یعنی مثال توافق اینست که میت زوج و شش دختر گذاشت
... مخارج فرض ... ... از آن یک بشوهر رسید سه ... با رؤس بنات سته بتوافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را که ثلث رؤس ست در چهار که اقل مخارج باشد ضرب ... و از هشت که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله کنند دو بزوج
یک یک بهر یکی از بنات سته بدهند ... بی اشکال * بهر غیر توافق ست مثال *

مسئله از دوازده کو بود ✽ لکن از رد به بست عود نمود ✽ این مثال غیر توافق ست یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس
تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بجهت اقل
مخارج فرض زوج ست رد کرده یک که فرض اوست برآوردند سه باقی را بر رؤس بنات خمسه متباین یافته عدد جمله
رؤس خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج ست بزوج دادند و باقی پانزده را سه
سه بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بست رجوع کرد ✽ سازم اکنون بشرح و بسط ایجاد
چارمی از چهار قسم بیان ✽ گر کمن لا یرد دو جنس شود ✽ مجتمع با من از اهل رد ✽ فرض من لا یرد دهی مسعود از اقل
مخارج و پس نود ✽ مسئله کان برای من یرد دست ✽ از ره عقل و فهم آر بدست ✽ گشت قسمت صحیح اگر فیها ✽ وین یکی
صورتست ای دانا ✽ یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم و قسم چهارم اینست که اگر با من لا یرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود او لا فرض من لا یرد علیه از اقل
مخارج فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی از این اقسام اربعه ذکر یافته
براه دانائی حاصل کرده هرچه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
مسئله مسطوره صحیح و درست آید فبها و هو المدعا ✽ این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلای
خود که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
و ربع چهار چون یکی از ان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله ردیه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از سه است
بقسمت صحیحه انقسام یافت دو از ان بهر دو خواهران و یکی بجده رسید ✽ اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشد
بر طبق اصول تصحیح نمایند یک سهم جدات را بعد بار رؤس آنها تباین ست و دو حصه اخوات سته با رؤس آنها
متوافق بالنصف بتوافق حکمی پس سه از عدد شش ست و لا در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند دوازده
حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله ردیه زنند دو از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه و سه سه بهر یکی
از جدات و چهار چهار بهر یکی از اخوات بدهند و بمذهب امامیه حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه یک ثلث ست
و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
دارد بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه آنست که استقرا معلوم شده که
مسئله جامعه چهار طوائف ردیه نمی باشد پس لا محاله در مسئله ردیه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظم رحمة الله در
نظم این قسم تساهل واقع شده که او تقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیها ✽ درینصورت
تبدیل شعر رابعه ازین اشعار باین شعر ضرور افتاد ✽ مسئله کز برای اهل رد ست ✽ کن بران منقسم بقیه که هست ✽
یعنی اولا فرض من لا یرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد از ان بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر ست ورنه زن همان مسئله وگرنه ضرورت باقل مخارج مذکور * حاصلش مخرج ست بالتحقیق * از برای فروض هر دو فریق * یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود همان مسئله من یرد علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب بتحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد و غیر اهل رد ست مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار ست و رد به هشت که اقل مخارج فروض زوجه ست و بعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمیشود بلکه میان هر دو مباینت ست پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب ست مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد علیه شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و داخل قسم ثالث بود و مثال متفقه فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت ست که اصل مسئله از بست و چهار و رد به هشت و چون هفت باقی بعد ادای فریضه زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج ست مستقیم نمیشود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح نما نیست خاتمه مسائل رد دیگر در کتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله رد یه سه گر تو خواهی که گردد تای جان * سهم هر فرقه زین فریق عیان * که بهر یک چه میرسد بشمار * از همین مخرج فروض ای یار * از اقل مخارج انچه سهام * یافت من لا یرد زنی ناکام * بهمان مسئله که ای محبوب * هر دو سهم من یرد منسوب * حاصل ضرب دان پس ای عاقل * سهم من لا یرد مشو غافل * یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه ازین فرق یعنی من یرد علیه و من لا یرد علیه ازین مخرج فروض که مسئله رد یه بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد پس برای دریافت سهام من لا یرد علیه طریقه آنست که سهمیکه من لا یرد علیه از اقل مخارج یافته ست آنرا در همان مسئله که سوی من یرد علیه منسوب کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی بعد ازین زان سهام اهل رد * یار در باقی که آن ماند * از سهام کسی که ای مسعود * نیست در اهل رد کهی معدود * حاصلش سهم من یرد میدان * جعفر اینک نمود ختم بیان * یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهام من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خودشان بانها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی را بعد ادای از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طائفه از من یرد علیه دانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چون یک را که سهم زوجات ست در پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات ست را که از مسئله من یرد علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه ست ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل شود و همچنین یک سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات سته دانند بدانکه رساله منظومه را همین قدر ناظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خودش نظم کردم

وازینجا تمنا و شرح جات تکمیل باقی می پردازم سه سهم هر فرقه که شد زینها؛ منکسر بر روش ای داناه؛ مسئله میشود درست و تصحیح
باصول و قواعد تصحیح؛ یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لا یرد علیه که بر رؤس آنها منکسر شد مسئلهٔ ردیه باصول و قواعد
تصحیحیه درست و صحیح میشود چنانچه در مسئلهٔ مذکورة الصدر میان پنج سهم و رؤس زوجات اربعه تباین ست و همچنین در بست
و هشت سهام و رؤس بنات تسعه و هفت سهام و رؤس جدات سته لکن در رؤس زوجات و جدات توافق بالنصف ست
چون نصف احدهما در کل آخر ضرب کنند دوازده میشوند و در بین دوازده و نه رؤس بنات توافق بالثلث ست چون ثلث
احدهما در کل دیگر ضرب کنند سی و شش حاصل شود و آنرا در چهل که مسئلهٔ فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یکهزار و چهار صد
و چهل میشود که از ان تصحیح مسئلهٔ فریقین ست پنج که برای زوجات بود بضرب آن در سی و شش یکصد هشتاد شد چهل و پنج
بهر یکی از زوجات میرسد و بضرب بست و هشت که نصیب بنات ست در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می آید بهر یکی
از بنات یکصد و دوازده میرسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد و پنجاه و دو میشود بهر یکی از جدات چهل و دو
میراث میرسد بیان مقاسمة الجد؛ نزد صدیق اخوة و اخوات؛ خواه اعیانی اند یا علات؛ جمله محجوب میشوند بجد؛
این سخن بو حنیفه راست سند؛ صاحبینش بقول زید روند؛ که بجد وارث این جماعه شوند؛ میرسد هر چه انفع ست بجد؛
از ثلث و ز مقاسمه بکید؛ یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا
علاتی همه اینها با جد صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی بن کعب
و اکثر صحابه است و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله سند کرده بران فتوی داده است و آحبین با علم حنفیه
که ابی یوسف و محمد رحمه الله هستند بقول زید بن ثابت رض رفته اند که جماعه اخوة و اخوات عیانیه و علاتیه با جد وارث میشوند
و جد حاجب اینها نیست و همین مذهب مختار مالکیه و شافعیه فرقهٔ شیعه ست و شیعه بنی الاخیار [illegible] بخلاف
دیگران که جد حاجب اینها [illegible] نزد امامیه [illegible] جد صحیح و فاسد [illegible] و مساوی [illegible] دیگران جد فاسد [illegible] اینها
که نزد شان جد فاسد از ذوی الارحام ست و بر قول زید بن ثابت رض جد را [illegible] از دو امر که ثلث [illegible] مقاسمه باشد انفع
افضل بود میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زائد بوی رسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال [illegible] مقاسمه [illegible]
بدهند سه چیست و انی مقاسمه ایجان؛ وقت تقسیم در جد و اخوان؛ [illegible] نصف [illegible] نصیب [illegible]
بدانکه مقاسمه در لغت بمعنی باهم قسمت کردن باشد و باصطلاح [illegible] قسمت [illegible] میان جد و اخوة
اعیانیه یا علاتیه بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک درمیان جد [illegible]
اخوة و اخوات بشمول جد [illegible] للذکر ضعف الانثی تقسیم نمائی پس هر چه بجد رسیده [illegible]
بجای برادرست سه ابن علات با بنو الاعیان؛ [illegible] مقاسمه [illegible]
ازمیان بروند؛ جمله با قیمت حظ اعیانی؛ [illegible] اگر خواهرست [illegible] نصیبه [illegible] ابن علات

را سهیم کنند * چون جد و اخت عینی و اختین * لیک علاتی اند این اثنین * گر بجای دو اخت یک اخت ست * کی ز حظی
طرف تواند بست * جد از آنجا که بنو العلات ای اخوة و اخوات علاتیه یا بنو الاعیان که اخوة و اخوات عیانیه باشند با هر چند وارث
نمیشوند لکن حاجب مانع ارث آنها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصهٔ او بنو العلات یا بنو الاعیان در مقاسمه داخل
کرده میشوند و بعد ازان که حصهٔ جد جدا کرده شود آنها خائب و خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون میروند
و هر چه بعد نصیب جد باقی میماند جملهٔ آن حصهٔ بنو الاعیان ست مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ
علاتی گذاشت جد را یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار روس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو اخ اعیانی را باید بداد
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساوی است و اگر بجای اخ علاتی
اخت باشد مسئله باعتبار روس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود و اینجا
مقاسمه برای جد بهتر است از ثلث مال فی اینهمه در صورتیست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از بنو الاعیان
یک خواهر ست لا ثانی لها یعنی برادر و خواهر دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصهٔ جد و گرفتن حصهٔ خود که نصف
متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت اعیانیه و دو اخت
علاتیه کنند مقاسمه در اینجا برای جد بهتر از ثلث مال ست که جد را بجای برادری گرفته مسئله از پنج باعتبار روس
و تصحیح از بست بضرب پنج اولا در مخرج نصف و ثانیا در دو که عدد روس اختین علاتیه ست جد را هشت و اخت
اعیانیه را ده و باقی دو بهر دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از ترکه بهره
نبرد زیرا که درینصورت مقاسمه برای جد افضل ست و مسئله باعتبار روس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بخواهر
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب و خاسر خارج خواهد شد * سه مختلط گر باین جماعه شود * صاحب حصه گر پس جد
بعد فرض سهیم میگیرد * انفع سه امور را بی کد * زان سه باشد مقاسمه یک چیز * مثل زوج و جد و برادر نیز * ثلث
ما بقی دوم باشد * همچو اخوین و اخت و جد و جده * ثالث آن سدس جملهٔ مال * بنت و اخوین جد و جده مثال *
یعنی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم بهتر از سه
امر میگیرد یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درینصورت مسئله از دو
و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل ست از سدس تمام مال و از ثلث ما بقی دوم ازان سه
ثلث بقیهٔ ترکه ست بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل جد و برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود
سدس که فرض جده ست از شش باشد و بعد ادای فریضهٔ جده پنج باقی میماند چون آنرا ثلث صحیح نیست اصل مسئله را
در مخرج ثلث ضرب کنند شانزده حاصل شود همان تصحیح مسئله ست جده را سه ازان بدهند و پانزده باقی
ثلثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیهٔ عشره را بر اخوین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

برای جد افضل از مقاسمه و سدس جمیع مال است چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو ست و ده از ان جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی ست که پنج جزو از بجده اکثر ست از ده جزو از چهل و دو و بر تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
از ان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهة کمتر ست از پنج جزو بجده و سوم از ان سدس از جمیع مال متروک ست
مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش ست سدس آن که یکی
باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث ما بقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریة سدس
جمیع مال درینصورت محتاج بیان نیست سه ما بقی را ثلث صحیح چو نیست * پس ببین اصل مسئله از چیست *
ضرب کن مخرج ثلث در اصل * تا که اسهل شود ثلث را فصل * این بیان قاعده ایست که چون ثلث باقی
ترکه میت بعد اعطای نصیب ذی سهم دیگر سوای اخوه و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و ما بقی را ثلثی صحیح نیست پس
اصل مسئله را ببین که از چیست و مخرج ثلث را که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب اسهل
شود و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت سه چون گذارد زنی جد و مادر * اخت عینی و دختر و شوهر * پس سدس
بهتر ست در حق جد * هیچ جز حجب اخت نرسد * مسئله اصل از دوازده دان * لیکن از عول سیزده گردان * این
مثالی ست که درو سدس کل مال برای جد انفع ست از مقاسمه و از ثلث ما بقی بعد نصیب ذی الفرض دیگر هر چند مثالش
سبق ذکر یافت لکن وجه ایراد این مثال درینجا برای آنست که اخت عینیه یا اخت علاتیه که محجوب بجد نیست لکن فی بعض
احیان مع الجد وارث نمیشود با آنکه چنین مسائل عائله نیز میباشند و خلاصه مضمونش اینکه چون زنی بمیرد و جد و ام و اخت
اعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی ست و اخت اعیانیه را جز حجب چیزی
نمیرسد و اگر بجای اعیانیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید و نیز آنرا ذکر کرد پس اگر چه اصل مسئله بسبب اجتماع
نصف و ربع و سدس از دوازده ست لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت ست و ربع آن که سه بود
سهم زوج ست و سدس که دو باشد حصه جد ست باقی ماند یک و حق ام سدس ست که دو باشد درینصورت یکی
افزوده سیزده نماید و اخت را که با دختر عصبه بود چیزی نمیرسد زیرا که جد را سدس جمیع مال از مقاسمه نسبت
چون زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی [illegible] مقاسمه کنند دو ثلث از یک
خواهد رسید و دو سهم سیزده بالبداهة اکثر از نیست و وجه [illegible] ثلث باقی [illegible] ثلث از سهم مقاسمه
کمتر ست نزد زید ابن ثابت از اخوات خواه اعیانی اند یا علات * [illegible] فرض * با جد الا در اکدریه
زوج و ام جد و اخت اعیانی * صورت اکدریه را دانی * در حق جد مقاسمه بهتر * که برد ضعف حصه خواهر *
مسئله از شش و سه عائل * صحت از بست و هفت کن حاصل * که خواهر [illegible] یا بجایش [illegible]
نیست ره عول و اکدریه را * سدس کل برای جد ولی * یعنی نزد زید ابن ثابت [illegible] از خوات اعیانیه و علاتیه [illegible]

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئلهٔ اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردیده مراد
از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری نمی بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات الفروض
بالکلیه محروم از میراث نمیشد در عداد ارباب فرائض معدود نمیگردید و وجه تسمیهٔ این مسئله باکدریه آنست که این صورت
بعینه در قبیلهٔ بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه
اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش ست و به نه عول میکنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر از ثلث مابقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه آنست
که ضعف حصهٔ خواهر خواهد یافت و از بست و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصهٔ جد یک است و حصهٔ خواهر سه
هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزلهٔ سه اخت اند مستقیم نمیشود پس او را در سه ضرب
کنند بست و هفت میشود نه از آن حق شوهر است و شش نصیب مادر و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصهٔ اخت دوازده میشوند چون آنرا میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس زید در غور
اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب جد
ازدیاد نه پذیرد و در مسئلهٔ متقدمه بنت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود بنا علیه اخت از ارث حظی نه برد
و اگر بجای اخت در این مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند اگرچه دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله ست سه بزوج و یک بام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث مابقی بهتر است و اگر یک اخ بجای
اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد درین صورت
سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درین صور نصف حق زوج و ثلث حق مادر فرضا و باقی
حق او رداً خواهد بود و سدس بجد استحباباً میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت در احوال
جد گذشت حاجت اعاده ندارد **بیان مناسخه** سرور آن کز غنا متمتع داشت * ورثه مستحق مال گذاشت *
وارثی قبل قسمت متروک * نیز راه عدم نمود سلوک * سهم او حظ دیگران گردید * نوبت قسمتش ولی نرسید * که از ینها یکی دگر
اندر گذشت * آن کسان را که وارث خود داشت * همچنین چند بطن بگذرد * که به تقسیم مال شد تاخیر * نام این انتقال ای جانان *
در شریعت مناسخه بیدان * مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ورثه
است قبل القسمت بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثهٔ مستحقین
[illegible] گذاشت و وارثی از ورثهٔ مذکوره قبل قسمت متروکهٔ مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

حظ دیگر وارثان خویش گردید لیکن هنوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم مرد و کسانی را که وارث خود داشت بگذاشت همچنین چند بطن دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بمرد نام این انتقال شریعت مناسخه است و وارث میت دوم بعمل نیست گر غیر وارث اول نیست بر یک تیره قسمت که زیک جنس وارثانند هم پس دوم میت است کالمحجوب بل کالم یکن شود محسوب میگویید که هرگاه صورت مناسخه متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم از دخال واخراج میت ثانی تغییری تبدیلی واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس هم شده پس میت دوم مثل محجوب است بلکه کالم یکن محسوب شود گویا وجود در میان نبود چنانچه شخصی دو پسر و چهار دختر از بطن زن واحده گذاشت پس یکی از پسران یا دختران کوره مرد و وارثی غیر ازین اخوة و اخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول بر بنین و بنات احیا للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد و وارثانند غیر یکدیگر یا تغیر قسمت است اگر ابتدا کنیم میت اول را سازیم تصحیح بقصور و خلل ده بهر وارثی از ان تصحیح سهم او صریح کرده تنقیح پس تصحیح میت دیگر کوشیم انگه بحصه اش نگر صحت مسئله بما فی الیده که بنوعی مماثلت ار ضرب و قسمت در ان کار مسئله را بحال خود بگذار یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند ای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول اند یا باوجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت اول بکرده تصحیح مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منقح شده بهر یکی باید داد و بعد از ان تصحیح میت ثانی کوشید و بحصه میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و ما فی الیده همانست نظر باید کرد که آن با تصحیح مسئله ثانی چه نسبت است اگر تصحیح مسئله ثانی با ما فی الیده بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی است یا تماثل حکمی که تداخل باشد بصورتیکه ما فی الیده اکثر از تصحیح باشد درینصورت ضرب و قسمت کاری ندارد مسئله مصححه را بحال خود ابقا باید نمود ما فی الیده را بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت باوجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و یک پسر یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری از ینها مرد و یک اخ علاتی و دو اخت اعیانیه گذاشت درینصورت مسئله میت اول از هشت خواهد شد دو بپسر و یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی از سه است و هشت هر دو اخت اعیانیه را دو باقی یک ثلث باخ علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر است مثال تغایر ورثه انشاء الله بصورت مناسخه در آخر این فصل مشرح خواهد شد سه نیست ما فی الیده اش چه با تصحیح استقامت پذیر بالتصحیح بنوعی اگر توافق هست وفق تصحیح دوم را بدست آر از ان باید لیکن تصحیح تا شود مسئله درست یعنی و اگر ما فی الیده دیگر با تصحیح مسئله ثانی میت عراقه با کسر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و ما فی الیده نسبت توافق حقیقی باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید تا مسئله درست و صحیح شود میت دیگر که از میان تصحیح نصیب شده بر تصحیح وی باقی تمام تصحیح منقسم خواهد شد و مرد ...

بعت که مافی الید اقل از تصحیح باشد ویا تباین بود پس ای دانا زن تصحیح اول آنرا مخرج هردو مسئله شمار و حاصل ضرب هردو جای یار یعنی واگر میان تصحیح مسئلهٔ میت ثانی و مافی الیدش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب کن و حاصل ضرب در هردو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هردو مسئله ای تصحیح هردو صورت مذکوره شمار کن پس بتصحیح سوم بپرداز و تصحیح سوم را مقام دوم ساز و جای اول بگیر مبلغ را پس عمل کن چو ثانی و اولی آن ضوابط که گفته ام سابق و کن مراعات آن در این لاحق و همین نهج رابع و خامس و ثانی مبلغ ست چون سابق در قاعده واجب الرعایت دان و هکذا تا بلانهایت دان و یعنی چون از تصحیح مسئلهٔ میت دوم فارغ شدی پس تصحیح مسئلهٔ میت سوم مشغول شو و این میت سوم را بجای میت دوم بگردان و هرچه بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئله میت اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئلهٔ اول بگیر بعد ازان با این مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئلهٔ ثانیه و اولی عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز بکن یعنی اولا مسئلهٔ میت ثالث تصحیح کن و ببین که میان تصحیح و مافی الید او کدام نسبت ست بصورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور ضرب کن و حاصل ضرب را هردو صورت که توافق و تباین باشد مخرج هرسه مسئله شمار کن و بصورت تماثل میان تصحیح و مافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست و همین نهج که طریقهٔ تصحیح مسئلهٔ میت ثالث مذکور شد هر یک از میت چهارم و پنجم نیز بجای ثانی ست مثل ششم که آنهم بجای ثانی ست و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئلهٔ میت چهارم باشد و مبلغی که از تصحیح چهارم حاصل شده اول مسئلهٔ میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئلهٔ میت ششم باشد و همچنین قیاس کن و برای تصحیح مسئلهٔ هر یکی ازین اموات قاعدهٔ تصحیح مذکوره از ملاحظهٔ نسبت و ضرب و غیرها واجب الرعایت و همین طریقهٔ تصحیح تا بلانهایت باید دانست بدانکه لفظ دوم و سوم بتخفیف واو و تشدید آن هردو در اشعار اساتذه آمده است چون زنی فوت شد که مالی داشت و ورثه زوج و بنت و ام بگذاشت و زان میان زوج قبل قسمت مرد و اب و ام زوجه حظ ارثش برد و بعد ازان بنت مرد و وارث آن و بنت و ابنین و جده اش را دان و پس ام هم پیام مرگ رسید و زوج و اخوین وارثش گردید و این مثالیست جامع طرق تصحیح بهرسه صورت تداخل و توافق و تباین و صورتش اینست

حمیده المسئله من ۱۲ تردّ الی ۱۱ و تضرب فی ۴ فتصح من ۱۶ ثم تضرب فی ۲ فتصح من ۳۲ ثم تضرب فی ۴ فتصح من ۱۲۸

ام محموده	بنت حامده	زوج واصف
سدس	نصف	ربع
۲	۶	۳
۲	۹	۴
۶	۱۸	۸
۲۴	۷۲	۳۲

واصفہ المسئلہ من ۴ | ما فی الیدہ ۴ ثم ۸ ثم ۳۲ | بینہما تماثل

اب موصوف	ام منعوتہ	زوجہ شکورہ
	ثلث ما بقی	ربع
۲ / ۴ / ۱۶	۱ / ۲ / ۸	۱ / ۲ / ۸

حامدہ المسئلہ من ۶ | ما فی الیدہ ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲ | بینہما توافق بالثلث

ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفہ	جدہ ام الام محمودہ
			سدس
۲ / ۶ / ۲۴	۲ / ۶ / ۲۴	۱ / ۳ / ۱۲	۱ / ۳ / ۱۲

محمودۃ المسئلہ من ۲ تضرب فی ۲ فتصح من ۴ | ما فی الیدہ ۹ ثم ۳۶ | بینہما تباین

زوج احمد	اخ شکور	اخ صبور
نصف		
۲ / ۱۸	۱ / ۹	۱ / ۹

۱۲۸

الاحیا

موصوف	منعوتہ	شکورہ	شاکر	ناعت	وصیفہ	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکہ درینصورت اصل مسئلہ حمیدہ بوجہ اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازدہ است چون سہم ... بشش و ... دو بام واحدہ شود یک باقی می ماند پس مسئلہ ردیہ است اولا از اقل مخارج فروض من یرد علیہ کہ ... کنند و یکی ازان بزوج دہند باقی سہ بر سہام ثلثہ بنت و سہم واحدہ ام کہ ہمگی چہار باشد مستقیم نیست میان ... است چہار را کہ مسئلہ زوج بود درین چہار کہ بمنزلہ روس است ضرب نمایند و از شانزدہ حاصل ضرب تصحیح مسئلہ کنند چہار ازان بزوج و نہ بہ بنت و سہ بام خواہد رسید و اصل مسئلہ زوج متوفی کہ محتوی شد ... بحالت تماثل میان ... ما فی بوجود ربع از چہار باشد و ما فی الیدش نیز چہار و این ہر دو متماثلین باہم مستقیم القسمت اند زوجہ ... ثلث ما بقی است و پدرش را باقی دو بعصوبت میرسد و اصل مسئلہ بنت متوفاۃ کہ اشتمال ... توافق ... ما فی الید است بوجود سدس از شش باشد و ما فی الید آن نہ و میان ہر دو توافق بالثلث است ... شش مع قائم بمقام روس است در مبلغ یعنی تصحیح اول کہ شانزدہ باشد ... اصل مسئلہ ... حاصل قسمت کہ سی و دو باشد مخرج ہر دو مسئلہ بود و درینصورت ما فی الید ... گردد ...

و دوازده بهر دو ابن و سه به بنت وی خواهد رسید و اصل مسئلهٔ ام متوفاة که متضمن مثال تباین ما بین تصحیح و ما فی الید است
بود و نصف از دو باشد و تصحیحش از چهار که با ما فی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که سی و دو بود ضرب نمایند
یکصد و بست و هشت حاصل شود که همان مخرج مسائل و ازان تصحیح بطون اربعه است پس ما فی الیدش سی و شش
میرسد بجده سهام زوج ست و بجده سهام خوین که بهر یکی نه میرسد طریقهٔ استخراج سهام ورثهٔ میت
اول و آخر در مناسخه از مبلغ سه بهر ادراک حصهٔ هر یک بشنو از من طریقه اینست اگر تصحیح اول و ثانی
است بینوتی که میدانی حصهٔ وارثان اول را در تصحیح دومین انجا حصهٔ وارثان آن دیگر در ما فی الید
همان دیگر اگر خواهی که سهام ورثهٔ هر یک اموات از مبلغ تصحیح برآری پس طریقه آنست که اگر در تصحیح اول و دیگر بینوتی
معلوم یعنی تباین است سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصهٔ هر وارث را از بطونیکه فوق بطن
اخیر مناسخه باشند در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آن وارث دانند و طریقهٔ استخراج سهام وارثان
آن میت دیگر که خاتم المناسخه و بطن اخیر بوده است که حصهٔ این وارثان را که از تصحیح مسئلهٔ مورث بایشان رسیده
در جمیع ما فی الید همین میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود سه هر دو باهم
موافق اند اگرچه گرچه مضروب هست سهم مگر وفق تصحیح و وفق ما فی الید بهر ضرب سهام بیاید یعنی اگر بر یک
تصحیح اول و اخیر باهم متوافق است پس درینصورت هم اگرچه برای دریافت سهام هر یک از ورثهٔ میت اول و دیگر
مضروب سهام هر یک است لکن برای ضرب سهام ورثهٔ اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر است و برای ضرب سهام
ورثهٔ اخیر مضروب فیه وفق ما فی الید میباید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثهٔ اول را در وفق تصحیح و سهام
ورثهٔ اخیر را در وفق ما فی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند بیان ذوی الارحام
سه هست توریث ذو رحم منقول از کبار صحابهٔ مقبول هست مختار بو حنیفه همین همبر ان صاحبین گزین
لیک زید بن ثابت محمقام نیست قائل بارث ذوی الارحام هست مختار مالک این مذهب رفت هم شافعی
بدین مشرب بدانکه ذو رحم بفتح را و کسر حای مهملتین در لغت بمعنی صاحب قرابت است و در شرع هر قریبیکه
نه ذوی الفروض و عصبات باشد چنانکه ابدا ازین مذکور است پس توریث ذو رحم از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمر فاروق
و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی عبیده جراح و معاذ بن جبل و ابی الدرداء و غیرهم رضی الله عنهم منقول شده و در
روایتی از ابن عباس هم آمده و علقمه و ابراهیم و شریح و حسن و ابن سیرین و عطا و مجاهد از تابعین هم بدان رفته اند
و همین حکم مختار امام ابو حنیفه است و بر همین ائمه صاحبین برگزیده که ابی یوسف و محمد اند و فیصر نیز بهمین طرف رفته
و علمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند و با بعض عصبات مصطلحهٔ اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
در ما بعد ذکرش خواهد آمد لکن زید بن ثابت از زمرهٔ صحابه قائل بوراثت ذوی الارحام نیست و در روایتی شاذه از ابن عباس رض

طریق استخراج سهام ورثهٔ میت اول و آخر در مناسخه از مبلغ

بیان ذوی الارحام

عباس رضی نیز همچنین ست وسعید بن مسیب وسعید بن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند ومختار امام مالک هم همین ست
وامام شافعی نیز برین مشرب رفته و قمقام بفتح قاف وضم آن بمعنی سردار وسید قوم ست ـ بر قریبی که نیست آن قریبی صاحب سهم
عصبه نیز نیست ای ذوی فهم ـ هست در شرع ذو رحم نامش ـ منقسم وان بچار اقسامش ـ یعنی آن صاحب قرابت
که ذی سهم مقدر وعصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم ست وآن منقسم بچار صنف ست ـ صنف اول بجانب
اموات ـ آنکه شد منتمی بدخل بنات ـ اول اولاد دختران بشمر ـ بعد ازان نسل دختران پسر ـ صنف اول از
اصناف اربعه که بجانب میت بدخل دختران منتمی ومنتسب باشد یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند واسطه
این نسبت بنت واقع شود ومقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد وبعد اینها اولاد دختران
پسر میت ست اگرچه فروتر باشند ـ صنف ثانی که هست موتی را ـ انتما جانبش ز لی آنجا ـ بنود غیر دخل ام بالذات
یعنی اجداد فاسد وجدات ـ صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب وی انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر دخل ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود ومراد ازان اجداد فاسد اند وجدات فاسده
که میت بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود ـ صنف ثالث که انتمای آن ـ سوی ابوین میت ست عیان
نسل اخت و بنات اخ وانی ـ نیز ابنای اخ لام خوانی ـ صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس ست که انتسابش بطرف ابوین
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود واین صنف اولاد اخوات
اعیانیه وعلاتیه واخیافیه ست وهمچنین بنات اخوة اعیانی وعلاتی واخیافی ست ونیز ازین صنف پسران اخ اخیافی
اند ـ صنف رابع که منتمی ست همان ـ سوی جدین وجدتین ایشان ـ عمه وخال وخاله اموات ـ عم لام نیز ای
ستوده صفات ـ صنف رابع از اصناف اربعه که همان منتسب ست بطرف هر دو جد میت که اب الاب واب الام
باشند وبطرف هر دو جده میت که ام الاب وام الام باشد وآن عمه میت ست که اگر خواهر اعیانیه وعلاتیه پدر میت ست
منتسب بجد پدری میت خواهد بود واگر خواهر اخیافیه پدر میت ست منتمی بسوی جده پدری میت خواهد بود ودیگر
ازین صنف خال وخاله میت ست که اگر برادر وخواهر اعیانیه وعلاتیه مادر میت ست منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود واگر برادر وخواهر اخیافیه مادر میت ست منتمی بسوی جده مادری میت خواهد بود ودیگر ازین صنف عم اخیافی
میت ست یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجده پدری میت ست واعمام اعیانی وعلاتی از عصبات اند نه از ذوی الارحام
اینست اصناف اربعه ذوی الارحام وهرکه بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت واخوال آنها وهمچنین عمومه وخووله جدین و
جدتین میت مگر آنکه بتکلف در صنف رابع درج نمایند ومراد از جدین وجدتین اعم ازان گیرند که بدرجه اولی باشند یا فوق
آن ـ از ابو یوسف اینچنین مرویست ـ که همین بوحنیفه را مرضی ست ـ وز محمد روایت ست درین ـ که بقول

امام اعظم دین + و صنف ثانی ست اقرب الاصناف + بعد ازان اول از زمرهٔ اصناف + باید دانست که در تقدیم و تاخیر
اصناف اربعهٔ مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت کرده که
اقدم الاصناف اول ست بعد ازان دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزو میت ست بعد ازان
اصل وست بعد ازوی جزو اب بعد ازان جزو جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به هست درینمقام و همین
ترتیب توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق آنست که نزدشان صنف ثانی و صنف ثالث در
یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابوسلیمان از محمد رحمه الله
روایت کرده و آن روایت ایست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست و صنف اول
بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی ست چنانکه در درجهٔ او ست
یعنی ام الام ذات الفریضه ست و زنیکه محاذی ابن البنت ست ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد اب الام
در قصاص میت اگر مادر قتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود + هست مختار صاحبین امام +
که از میان صنوف ذوالارحام + صنف ثالث مقدم ست ای را د + بر اب الام از زمرهٔ اجداد + یعنی این هر دو روایت
از امام ابوحنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله آنست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة و ابنای اخوة لام باشند بر اب الام از زمرهٔ اجداد مقدم ست و راد بفتح را و تخفیف دال
مهملتین بمعنی سخی و بهادر آمده **بیان صنف اول ذوی الارحام** + هر که اقرب بمیت از اینهاست
بهر میراث اقدم و اولی ست + پس بنات بنات و ان ولی + از بنات بنات ابن اینجا + ور مساوی برتبه اند بهم +
ز انمیان نسل وارث ست اقدم + پس ازینجاست بنت بنت پسر + اقدم از ابن دختر دختر + بعد ازان که از بیان ترتیب
اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس اول احال توریث صنف اول بیان
میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب بمیت باشد میراث را همان اقدم و اولی ست
بنا برین تا عمده بنت البنت که مدلی سوی میت بیک واسطه ست اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه
ست اگرچه واسطه اش قوی ست باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبه و درجه باهم برابر باشد که وسائط هر یکی متساوی
العدد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست پس همین سبب
بنت بنت الابن که دختر زن ذات الفریضه ست اقدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هر چند خودش قوی ست لکن پسر
ذات الرحم ست و نزد امامیه مذهب مختار درینصورت اولاد پسر را اگرچه انثی باشد مضاعف اولاد دختر اگرچه ذکر باشد میرسد و
در اولاد اولاد هر یکی للذکر ضعف الانثی منقسم میگردد و پدر و مادر میت حاجب اینها نمیشوند + گر مساوی ست رتبه

هر یک + نیست از نسل وارثی هیچ یک + یا بود نسل وارثی هر یک + پس ابو یوسف و حسن بیشک + قسمت مال بر سرابدان + در فروعات کرده‌اند بیان + هر زنی راست نصف حصهٔ مرد + با صولش نظر نباید کرد + بل خلاف و وفاق صفات شان یکسان + هست در مردی و زنی یکسان + یعنی اگر هر یکی از ینها مساوی الدرجه است و هیچ یکی از ینها از اولاد وارث نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از ینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت الابن و بنت بنت الابن پس درینصورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خودش و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه رحمه الله هست قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سرابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینهما للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و ذکورت اب البنت و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثت طبقهٔ اولی و واسطهٔ فیما بین است اگر هر یکی از آنها از یک صنف اند چنانچه درینجا است در فروع آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند دو حصه باولاد پسری و یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث ست و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث باشد + و ز محمد در اتفاق اصول + رای بو یوسف و حسن منقول + ور خلاف ست در صفات اصول + قسمتش بر اصول منقول + حصهٔ اصل را بفرع دهند + بخلاف فروع دل ننهند + چون از بیان مقولهٔ ابی یوسف رحمه الله فراغت حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت و انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول ست و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف ست از محمد رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصهٔ هر اصل را بفرعش بدهند و باختلاف ذکورة و انوثت فروع متوجه نشوند + پسری گر بود ز یک دختر + دختری هم بود ز دخت دگر + هست بالاتفاق قسمت مال + بهر زن نیمهٔ نصیب رجال + این مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله درینصورت یکی ست که اگر میتی را یک ابن البنت ست و یک بنت البنت مال میت باتفاق صاحبین و حسن میان هر دو برای زن نصف حصهٔ مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها و نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث با بن و یک ثلث به بنت خواهد رسید و نزد امامیه که بالمناصفه بر دو بنت انقسام یافته حصهٔ هر بنت بولدش خواهد رسید و یکی ابن بنت را دختر + وان دگر ابن بنت بنت دگر + نزد آن هر دو طور قسمت آن + در فروع ست بر سرابدان + بطریق محمد این قسمت + در اصول ست اندرینصورت + بطن ثانی محل قسمت دان + حق هر اصل ده بفرع همان + این مثالیست که دران حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله

مختلف ست که اگر یکی بنت ابن البنت و دیگری ابن بنت البنت ست نزدیک ابو یوسف و حسن رحمهما الله طریقهٔ قسمت
آن و فرع برابدان ست اثلاثاً دو ثلث با ابن بنت البنت و یک ثلث به بنت ابن البنت و بطریق محمد رحمه الله قسمت
این که در صحیح ست در اصول میت یعنی بطن ثانی را محل قسمت دانند که اول محل اختلاف بذکورة و انوثت همانست پس
مال را اثلاثاً قسمت کرده دو ثلث به بنت ابن البنت حق پدرش و یک ثلث با ابن بنت البنت حصهٔ مادرش بدهند
و نزد امامیه نظر باصول هر دو انصافاً بهر یک تقسیم نمایند و در بطون کثیر مختلف اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت
مال اولاً باید و برخلافیکه اولاً زاید پس دو فرقه کن از ذکور و نسا جمع کن حظ هر فریق جدا پس با ولاد هر دو طائفه
ببین که کجاست اختلاف دیگر در این قسمت حظ زمرهٔ اسلاف کن بر اعلی الخلاف این اخلاف باز انجا جماعهٔ
زن و مرد مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین تا نهایت اعمال طور تفریق هست و قسمت مال یعنی اگر
از ذوی الارحام تا جدات و اجداد آنها که بنات و ابناء متساویة الدرجات میت باشند بطون کثیرة الوسائط مختلفة
الصفات اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال ابتدا بر خلافی باید که اولاً پیدا شده یعنی در بطنی که اول اختلاف بصفت
ذکورت و انوثت واقع شده مال متروک را اولاً قسمت نمائی پس در همان بطن جمع فرقه بکن یکی فرقهٔ ذکور و دیگر فرقهٔ نسا
و سهام هر فریق را از این هر دو فرقه جدا جدا جمع کن بعد ازان با ولاد هر دو طائفهٔ مذکوره ببین که اختلاف
بذکورت و انوثت در اینها کجاست هر جا که اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت و انوثت در اولاد
اینها یافته شود حظ اسلاف ای حصهٔ هر فرقه از ذکور و اناث بر اخلاف و اولاد اینها قسمت کن و باز بعد
قسمت این جماعهٔ زن و مرد اعلی الخلاف را مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین نظر در اولاد این هر دو فرقه تا
باید نمود و همان عمل سابق را کار بند باید شد بالجمله تا نهایت اعمال که عمل منتهی شود همین طریقهٔ فرقه فرقه کردن
و قسمت مال بر آنها نمودن ست و مثالش اینست

مسئله نزد محمد رحمه الله از ۵ و تصحیح از ۶۰

میت زید

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن
بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
۱	۲	۴	۳	۶	۲	۶	۳	۹	۴	۸	۱۲

شخصی مرد و دوازده شخص از ذوی الارحام متساویة الرتبه در بطن سادس گذاشت که نه از ایشان پسران اولاد و اولاد بنات
و بنات و سه رجال از اولاد بنات و در این دوازده شخص جدی و لد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف
رحمه الله و پیروانش از پانزده است باعتبار عدد رؤس للذکر ضعف الانثی میسر شود و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله
از پانزده است و تصحیحش از شصت زیرا که مال متروک را پانزده سهم کرده و لا بر اول بطن که سه ابن و نه بنت اند و عدد رؤس
آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک جداگانه جمع کنند شش سهام ابنا و نه سهام
بنات اند و در بطون ما تحت اختلاف صفت ذکورت و انوثت جویند در بطن ثالث این اختلاف موجود است که اولاد
ابنای ثلثه یک ابن و دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنای ثلثه است میان ایشان للذکر حظ الانثیین تقسیم نمایند به ابن سه و بهر بنت
خواهد رسید پس ابن هر دو بنات را یک فرقه کنند و ابن را یک فرقه و سهام ثلثه ابن تا آخر بفرعش که اختلافی در آن
واقع نشده رسانند و در فرقه هر دو بنات در بطن خامس اختلاف است آنجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو با ابن و یک ببنت
رسیده بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث در اولاد فرقه بنات تسعه هم اختلاف است که شش بنت
و سه ابن اند و اینها دوازده رؤس شدند که سهام تسعه این فرقه بر رؤس آنها مستقیم نمیشوند و میان سهام و رؤس توافق
بالثلث است پس چهار را که ثلث رؤس است در اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله
نمایند و از این تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بست و چهار گردیده چهار از آن بفرع ابن اول که ولد عاشر است و هشت
بفرع ابن ثانی که فرزند یازدهم است و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم است خواهد رسید و سهام فرقه بنات
که نه بود سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث تقسیم للانثی نصف الرجل هجده حق بنات سته و هجده حظ ابنای ثلثه باشد و
هر یکی از این ذکور و اناث را فرقی جدا فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف است نه با ابن و نه بهر دو بنت تقسیم کنند
و حظ ابن بفرع وی دهند و در فرقه هر دو بنت در بطن سادس اختلاف است از نه سهام آنها در آنجا سه به بنت و شش
با ابن دهند و در فرقه بنات سته بطن ثالث که حق شان هجده سهام است به بطن رابع اختلاف واقع شده که از اولاد آنها
سه بنت و سه ابن اند دوازده سهام بفرقه ابنا و شش بفرقه بنات میرسد این فرقه ابنای ثلثه در بطن خامس به بنت و یک ابن
مختلف شدند شش با ابن سیده بفرعش منتقل خواهد شد و فرقه این هر دو بنات در بطن سادس مختلف شده آنجا چهار با ابن و دو به بنت
خواهد رسید و این فرقه بنات ثلثه بطن رابع در بطن خامس مختلف بیک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با ابن سه بهر دو بنات
خواهد رسید و سهم این ابن بعینه بفرعش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بوجه اختلاف للذکر حظ الانثیین منقسم
خواهد شد و در این صورت نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده است و انقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ هر اصل
بفرعش رسانیده شود — هم محمد در اصل میگیرد * صفت اصل و از فروع عدد * اگر ز بنت بنت بود * دو پسر وارث
اناثه جدید * نیز از ابن بنت بنت گر * مستحقش جاند یک دختر * ز ابنة ابن دختر ثالث * هست دیگر دو بنت هم وارث * پس

بنزد وش محل قسمت در ان بطن علی الخلاف الیک در ان صفت اصل معتبر باشد و ز فروع ست اعتبار عدد میشود منقسم بهفت سهام اینچنین میرسد بذوالارحام که بود چار سهم ابن از ان ما بقی حصۀ دو بنت از ان حظ هر یک بفرع او برسد صحت از بست و هشت در ان بیکد حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان شرط کرده بیان میکند و میگوید که دیگر غیبت که محمد رحمه الله در قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورت و انوثت باشد میگیرد و عدد از فروع میگیرد که فروع هر یکی چند شخص اند مثالش بدینصورت ست

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ تصحیح از ۲۸ — و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

		میت بکر
بنت	بنت	بنت
ابن	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت
بنتی	بنت	ابنی
۱۶	۶	نزد محمد ۶
۲	۱	نزد ابی یوسف ۴
۲	۲	نزد امامیه ۲

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث ثالثه جد فاسد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت بنت دیگر مستحق ثالثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن علی الخلاف محل قسمت باید داشت لکن در ان بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی الخلاف درینجا بطن ثانی ست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش دو ابن باید گرفت و یک دختر را ازین هر دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یکدختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت پس مجموع رؤس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر آنست و بدین وجه ترکۀ میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن البطن دوم ست و ما بقی سه از ان حصۀ هر دو بنت البطن دوم دو از ان نصیب بنت ذات الفرعین و یک از ان حظ ذات فرع واحد پس فرقۀ ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن بهر دو دخترانش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و حصۀ هر یک بفروعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافاً ست و عدد سه نصف صحیح ندارد در اصل مسئله که هفت باشد دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سهام بنت بنت البنت بر دو پسر انصافاً منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت شود که از ان

تصحیح مسئله است و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار در نصیب دختران و پسر واقع میشود و عدد روس بنات و ابن چهار است و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بست و هشت میشود و بعد ازین بحیثیت صورت مسئله از سه است و تصحیح از شش و دو و هر یک بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد دو حصه به بنت ابن بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابنین و بنتین خواهد رسید لیکن بجای یوسف اندرین صورت مال در فروع میکنند قسمت چار زان سید بهر دو پسر و مابقی سه نصیب دختر یعنی هر چند مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود ولکن ابو یوسف رحمه الله درین مسئله مال متروک را بر ابدان فروع قسمت میکنند پس باعتبار روس فروع مسئله از هفت باشد چهار از ان بهر دو پسران بنت ابن البنت دهد و مابقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد از ان یک سهم رسد و چون تعوریث جمع را شمند از قرابت جهات میگیرند نزد ابو یوسف اعتبار جهات در روس فروع دان بالذات است و نزد محمد موصوف در اصول اعتبار آن معروف و این تتمه مباحث صنف اول است میگویند که چون توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند کرعلما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده است یا متعدده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات در ابدان روس فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتداء تقسیم میکند و همین است روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ماوراء النهر و هر چه مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله ذو الجهتین و صاحب جهته واحده را در توریث یکسان شمار کند و روایت مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات در اصول است و فروع زیرا که او مال را بر اعلی الخلاف تقسیم میفرماید و نزد امامیه چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول است احتیاج بلحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرع خود میرسد اگر فرع ذات الجهتین است حصه دو اصل خود خواهد یافت نه حصه یک اصل خود است گر دو دختر زینب بنت بود که همان بنت بنت هست و لد و نیز از زینب دختر ثالث و پسر هست مال را وارث هست بسه سهام قسمت مال نزد ابو یوسف دو حصه مال در دو ثلث حق هر دو دختر دان و یک ثلث حصه پسر برسان و بطریق محمدی که گذشت و ساز تصحیح آن بست و هشت و بست و دو زان بدختران تا هی و شش زان حصه پسر نهی و لیکن قول محمد است اقوی و هست ذی رحم بران فتوی و این مثال اعتبار جهات قرابت که اگر کسی مرد و ازوی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن بنت دیگر است پس قرابت این هر دو دختر بمیت از دو جهت است یکی جهت پدری دیگر جهت مادری و نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال است بدین صورت

نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸   و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳

خالد

بنت   بنت   بنت

بنت   ابن ۸   بنت

بنتین ۲۲   ابن ۹

در ینصورت نزد ابو یوسف رحمہ اللہ چون ہر دو دختران ذوات الجہتین اند ہر یک ازان بمنزلۂ یک ابن باشد مسئلہ از سہ
بود و مال را بر سہ سہم قسمت کردہ و ثلثان حق ہر دو دختران اند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس ہر یکی را از ابن و
بنتین یک یک سہم رسد و ہمچنین ست نزد فرقۂ اثنا عشریہ مگر باعتبار اصول آنہا کہ سہ بنت اند پس ترکۂ میت را بر سہ سہم قسمت
کردہ یک یک بہر یک از بنات ثلثہ رسانیدہ حصۂ ہر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی کہ بیانش گذشت یعنی
موافق مذہب محمد رحمہ اللہ تصحیح مسئلہ درینصورت از بست و ہشت باید کرد بدین طریق کہ در بطن ثانی کہ اعلی الخلافات قسمت
تقسیم کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزلۂ دو ابن کہ باعتبار جہات قرابت نزد وی از اصول ست و دو بنت اند یکی ازان
بمنزلۂ دو بنت ست کہ ہفت و شش شدند پس مسئلہ از ہفت باشد پسر را ازان چہار سہم و بنت متعددۃ الفرع را دو سہم و بنت
دیگر را یک سہم برسد و ذکور و اناث را طوائف جداگانہ ساختہ سہام اربعۂ پسر را بہر دو دختر انش رسانند و سہام ثلثہ ہر دو
بنات را بر فروع آنہا کہ یک ابن و دو بنت ست للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سہام ثلثہ بارؤس اربعہ مباینت
و ہشت چہار را در اصل مسئلہ کہ ہفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب کہ بست و ہشت ست بقسمت صحیح تقسیم نمایند بست و دو
ازان بہر دو دختران از طرف پدر و مادر آنہا بدہند کہ بہر یکی یازدہ برسد و شش ازان حصۂ پسر بہند لکن قول محمد رحمہ اللہ
در احکام ذوی الارحام اقوی و اشہر از ہر دو روایت مرویہ از امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ ست و در مسائل ذوی الارحام بر ہمین
قول فتوی ست مگر علمای بخارا در مسائل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجہ الیسر و سہولت بر قول ابو یوسف
رحمہ اللہ فتوی دادہ اند **بیان صنف ثانی** اقرب صنف ثانی از موتی بہ بہر میراث بردنست اولی + در تساوی تمیز
زینہا آنکہ مدلی بوارث ست اولی + در تساوی منازل آنہاست + متفق و صفت من ہم یدلی ست + در قرابت
ہم اتحاد بود + منقسم بر رؤس ایشان بیکبار + یعنی از صنف ثانی کہ اجداد و جدات فاسدہ اند ہر کہ اقرب بموتی باشد از جہت
پدر بود یا مادر بہر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فریقین پس اب الام اولی از اب ام الام و اب ام الاب و ہمچنین
اب ام الاب اولی از اب ام ام الاب و از اب ام اب الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی در مرتبہ
قرب ازین جماعۂ کہ متساوی القرابت اند ہر کہ منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سہیل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی بصری چنانکہ اب ام الام اولی ست از اب اب الام کہ مدلی بہ آنجا ام الام ست کہ جدۂ صحیحہ است و اینجا اب الام
ست کہ جد فاسد بود و آبو سلیمان جرجانی و ابو علی بستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل ندادہ اند و در صورت
مذکورہ ہر دو را وارث میدانند و ہمین ست مذہب امامیہ اگر منازل قرب و بعد و ادلا بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی
و وصف ذکورۃ و انوثۃ کسی کہ بواسطۂ اش ہر یکی نسبت کردہ شدہ نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی مراتب قرب و
ادلا بوارث و غیر وارث و صفات مدلی بہ ہر یکی متحد ست کہ ہر یکی بوصف ذکورۃ متصف ست یا بوصف انوثت و جہت در
قرابت ہم اتحاد ست کہ ہر یک از جانب اب میت ست یا ہر واحد از طرف ام میت ست چنانچہ اب ام الاب و ام

بیان صنف ثانی

(۲)

اب ام الاب پس درینصورت ترکه را ابدان آنها للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین و معنی ولادیان
مدلی و مدلی به در فصل حجب گذشت سه وصف مدلی بهم اگر یا بی مختلف باید که دریابی اول بطن که اختلاف در آن
هست آن را محل قسمت دانی یعنی با وجود استوای منازل این صنف و صنف مدلی بهم که واسطه انتساب بسوی میت اگر مختلف
بمذکورت و انوثت یابی پس ترا باید تا دریافت کنی اول بطنی که در ان اختلاف واقع ست و آن بطن را محل قسمت دانی
و للذکر ضعف الانثی تقسیم کنی و طائفه نساء و زمره رجال را دو فرقه جداگانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت مثالش
نزد محمد رحمه الله مسئله از ۶ تصحیح از ۱۸

مکرر

الاب	الاب	الاب	الاب
ام	ام	ام	ام
اب ۲	ام	اب ۲	ام
اب ۸	اب ۳	ام ۳	ام ۱۲

درینصورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت در ام و در اب ست که روس آنها شش باشد مسئله از شش و تصحیح
چهار سهام هر دو اب که یک فرقه ست و دو سهام هر دو ام که فرقه دیگر ست و در مرتبه چهارم روس اب و ام فرقه جدا ۶ و ام فرقه
ام فرقه ثانیه ست و سهام هر یکی از ان فرقه با روس آنها مباینت دارد پس شش را در سه که اعداد روس ست
ضرب کرده حاصل ضرب را که هژده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب در جده ثالثه ست با بائهما
در درجه رابعه هشت و چهار للذکر مثل الانثیین میرسد و شش که سهام هر دو ام در جده ثالثه ست باب و ام آنها
در درجه رابعه چهار و دو میرسد و نزد علمای شیعه درینصورت مسئله از شش باشد و للذکر ضعف الانثی در
مرتبه چهارم قسمت یابد اختلاف ست در قرابت اگر جانبی ام و جانبی ست پدر تلثین بهت حق طرف پدر
ثلثی حق جانب مادر یعنی اگر با وجود تساوی مراتب اتفاق وصف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف که یک جانب
ام ست و یکی جانب اب درینصورت ثلث حق جانب پدر ست که حصه اب باشد و یک ثلث حق جانب مادر ست که حصه ام باشد باتفاق درینصورت
مسئله از سه و تصحیح از ۹

معظم

الاب	الاب	الام	الام
ام	ام	ام	ام
اب	اب	اب	اب
اب ۳	ام ۲	اب ۲	ام ۱

اگر فریقی کثیر الاشخاص ست بر همه قسمت حق خاص ست بطریقی که کرده اند بیان به مرد را حصه دو زن برسانیده

اگر فریقی از فرقه ابویه و امیه کثیر الاشخاص ست یعنی مثلا اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در مثال مذکور

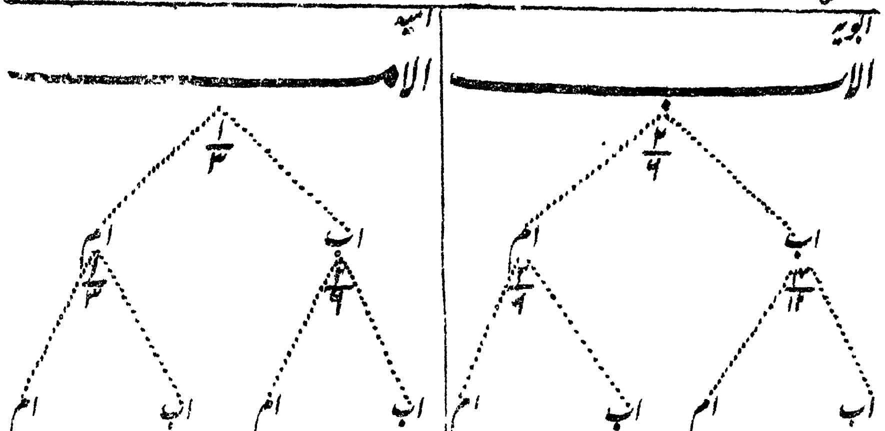
جانب پدر دو شخص اند و جانب مادر دو شخص بر همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجب ست بدان طریق که بیان

کرده اند که مرد را حصه دو زن سازند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعه بجانب مادر تقسیم بر زن و مرد علی السویه

ست و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلا اگر شخصی مرد و چهار جد پدری و مادری و چهار جده پدری و مادری گذاشت بدین صورت

نزد اهل سنت اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۷ و نزد امامیه اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۰۸

میت
محسن



	اب	ام	اب	ام	اب	ام	اب	ام
نزد اهل سنت	۸	۴	۴	۲	۴/۳	۲/۳	۲/۴	۱/۳
نزد امامیه	۳۲	۱۶	۱۶	۸	۹	۹	۹	۹

درین صورت نزد اهل سنت بمذهب ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف و علی ابن عیسی مصری دو شخص که اب الاب و ام

الام باشد مستحق ترکه نیستند و باقی شش کس که ... استحقاق دارند و بمذهب ابی سلیمان جرجانی و ابی علی البستی

هر هشت مستحق هستند و بهر صورت اصل مسئله از سه هست دو سهم حظ اب و یک سهم حق ام درجه اولی پس اب و ام را دو فرقه

جداگانه سازند و حقوق هر یک را علی الخلاف که ... ست تقسیم کنند و چون سهام هر یک بر روس هر مرتبه دوم که سه است

مستقیم نیست و میان هر دو روس تماثل ست اصل مسئله را در سه که روس یک فرقه ست ضرب کنند و از نه که حاصل ضرب ست

تصحیح نموده از شش سهام اب چهار به پدرش و دو بمادرش بدهند و همچنین از سه سهام ام دو به پدرش و یک بمادرش سازند

پس اب الاب را یک فرقه و ام الاب را فرقه ثانیه و همچنین اب الام را یک فرقه و ام الام را فرقه دیگر جداگانه قرار داده حق هر فرقه

بالیوشان للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام هر یکی ازین فرق چهارگانه بر روس ... ... نیست تقسیم

نیست و روس بعضی هم متماثل اند پس ... روس یک فرقه را که سه ست در تصحیح که نه باشد ضرب کنند و از بست و هفت

بیان صنف ثالث

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسیده هشت ازان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار ازان بپدر و دو بمادرش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار ازان بپدر و دو بمادرش رسد و سه سهام
بام الام رسیده دو بپدر و یک بمادرش رسد و بمذهب اول ابوین اب الام را چیزی نرسد بلکه از حصه ام شش باب ام الام
و سه بام ام الام رسیده بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث با جداد پدری و یک ثلث با جداد مادری میرسد ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شده دو ثلث آن ثلثین بجد و جده پدری پدر و یک ثلث آن ثلثین بجد و جده مادری پدر هر دو جا للذکر ضعف الانثی
قسمت یابد و ثالثی که از اصل با جداد مادری رسیده میان آنها علی التسویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری نه هست و سهام اجداد مادری
چهار و این هر دو باهم متباین اند یکی را در دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه هست ضرب کرده یکصد و هشت حاصل ضرب
تصحیح مسئله نمایند سی و دو باب ابالاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب هشت بام ام الاب هند و بهر یکی از امیه
نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریق دیگر اختیار کرده اند لکن چون معمول همین است لهذا ذکرش تطویل لاطائل
دانستم بدانکه ضابطه کلیه در اجداد ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که انها یا متساویة الدرجه اند یا نه بتقدیر ثانی
اقرب اولی است و بصورت اول جهت قرابت یا متحد است یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده و ثلث بابویه
یک ثلث بامیه میرسد و بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق است ابدان فروع قسمت یابد و اگر
صفت مختلف بود بر اعلی الخلاف تقسیم کنند بیان صنف ثالث سه صنف ثالث چه اول و چه ثانی است و غیر اقرب در آن
هم اولی نیست و اگر تساوی بقرب شد باهم نسل اهل عصوبت است اقدم ⁂ این توضیح حال صنف ثالث است که اولاد
خواهران و دختران برادران مطلقا و پسران برادران مادری با شند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانیست که غیر اقرب در آنهم اولی نیست
بل اقرب اولی است و اگر در قرب با یکدیگر تساوی است پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم است نزد امامیه چون
لحاظ عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر است لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت
در باب ترجیح در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد ازان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول هیچ ذو رحمی
ولد العصبه در نیست و در رحمی که ذو رحمی ممکن نیست انکه ذو رحمی که در بطن ثانی است بالضرورة از اولاد بنات خواهد بود و مثل ابن البنت
و اولاد وی غیر ذوی الارحام نباشد و عصبه نیز در بطن ثالث است از اولاد ابنا باشند اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن
یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت ابن الابن و در بطن ثالث هر دو ذو رحمی اند صاحب فرض ذو رحمی اند ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه
باشند منحصر نیست و ذیر که در بطن ثالث اولاد اهل الفرض مثل اولاد اخت جز در بطن اول نخواهد بود و ذو رحم در بطن ثانی و ما بعد ممکن نخواهد بود
لکن اجتماع ولد العصبه و ولد ذوی الرحم متساوی الدرجه ممکن است مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ و اگر یکی بنت اخت است پسر
بنت ابن برادر است ... باقی ابن اخ و بنت اخت ... اند ... لبنت ... و احد ... و ان کم
... الاعیان ... اولاد ... مستحق بنت ابن اخ ... و ... الام ... مرد ... و مضاعف انتهی ⁂

که ابو یوسف وحید زمان قائل قسمت است برابدان و بست نزد محمد ابن حسن حصهٔ مرد مثل حصهٔ زن که بود نزد وی اعتبار
اصول و اختلاف فروع نامقبول و این مثال تقدیم ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام است صورت مسئله اینست
که شخصی مرد و یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذاشت و این هر دو اخ و اخت که ابن و بنت موجوده از نسل شان هستند خواه
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی از آنها علاتیست و دیگری از بنو الاعیان است در همه صورتها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ
باشد زیرا که وی ولد العصبه است و مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا اینجا بیان ترجیح اولاد اخوة و اخوات
اعیانیه و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند ذوی رحم مرد را که ابن بنت الاخت است مضاعف ذی رحم انثی که بنت
ابن الاخ است بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام برابدان قسمت میفرماید که در روایت ایشان
ترجیح ذکر بر انثی است و تساوی مذکر و مؤنث در اولاد ام بوجه تصریح نص بر خلاف قیاس بود لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحمه الله
حصهٔ مرد مماثل و مساوی حصهٔ زن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف وصف فروع را قبول
نمیکند و چون استحقاق اینها بقرابت ام درست و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حقوق اینها با وجود اختلاف صفت
ذکورت و انوثت متساوی باشند و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویست اگر تساویست در عصوبت هم و یا بنفی عصوبت
است بهمه یا یکی از نسل اهل فرض و دیگر نسل اهل عصوبت است اگر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت را و نزد محمد روایت
قسمت بر اخ و اخت شده بنصورت که جهات از اصول میگیرند و [illegible] از فروع عدد پس حق هر فریق از اینان
منقسم بر فروع آن میدان [illegible] اگر در عصوبت هم تساویست [illegible] ذوی الارحام ولد العصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات [illegible] اصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ [illegible] ذوی [illegible] ولد [illegible] بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی درین صورت
[illegible] ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت [illegible] و بنو الاعیان بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو اخیاف ترجیح بود [illegible] رحمه الله در قسمت بر اخ و اخت که اصول
ایشان ذوی الارحام اند [illegible] روایت است [illegible] عدد [illegible] کنند یعنی اگر فروع یک
[illegible] دو [illegible] اصول [illegible] تقسیم نماید پس آنچه هر فریق را از اصول رسید
بر فروعش منقسم و اند و نزد مذهب اثنا عشریه [illegible] اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه و اولاد
بنو العلات چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف [illegible] یک اخت اند یک سدس مال آنها رسد و اگر همه از
[illegible] یک ثلث مال آنها [illegible] علی التسویه بر هر دو زن و مرد انقسام باید
[illegible] بنو الاعیان [illegible] در تخصیص کلیه بمذهب امامیه همین است که مال

بر اصول تقسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ما سوای آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند مثلاً از سه اخ که سه بنت هست مگر جهت هر برادر دست گر * همچنین از سه اخت سه دختر * هم سه ابن از سه خواهر گرد پیش ابو یوسف اندرین حالت * به فروع از چهار شد قسمت * هست اقدم فروع اعیانی * فرع علات بعد آن دانی * بعد ازینها فروع اخیافیست * لیک ما قبل بعد را نافیست * این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند و بعض ازان اولاد اهل فرض اند و بعض اولاد عصبات بدینطریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران مختلف الجهات گذشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم بنت اخت اخیافیه و همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات دیگر گذاشت یکی ابن اخت اعیانیه دوم ابن اخت علاتیه سوم ابن اخت اخیافیه بدین صورت

میت
خالد

هرسه اعیانیه			هرسه علاتیه			هرسه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله [illegible] تمام مال متروک بملاحظه رؤس ربعه ابن و بنتین فروع اربعا تقسیم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق اقدم است یعنی با وجود اولاد اخ و اختین اعیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتوانند بود و بعد آن فروع بنی العلات استحقاق یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق اند که با وجود آنها اولاد اخیافیه وارث الحق نتوانند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه قدم باستحقاق اولاد اخ و اختین اخیافیه است و معنی این مصرع لیک ما قبل بعد را نافیست * اینست که فرقه متقدمه فرق متاخره را نفی میکند از استحقاق باز میدارد یعنی با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه و اولاد علاتیه اخیافیه را نافیست او نا و [illegible] مانع و حاجب است و از محمد القسمتش مرویست * که ثلث حق فرع اخیافیست * باقیش حق فرع اعیانی * هست و فرق متعلقه تمط دانی * ثلث اولین حصه شود * متساوی بهر یکی برود * کرده قسمت بقیه از ثلث * سه ازان سهم بنت اخ بر شش * دو ازان حق ابن اخت بدان * حصه بنت اخت واحد ازان * پس محمد بنا بقول صریح * مسئله را زنه کند تصحیح * بر حسب با النذکر مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق [illegible] و ثلثین بقیه آن حق فروع اخ و اختین اعیانیه است و طریقه قسمت آن بدین نمط بدانی که ثلث [illegible] حصه [illegible] شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را بر شش حصه قسمت کرده سه ازان [illegible] حق ابن الاخت اعیانیه و یکی ازان حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله [illegible]

برا خوة واخوات باعتبار عدد فروع وجهات ایشان اصول ست این مسئله را تصحیح میکنند که بوجود ثلث عمل مسئله از سه ست ثلث ازان یک باشد به بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست و ثلثین که دو باشد یکی ازان به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت است که روس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم ست و میان این هر سه روس و روس بنی الاخیاف مماثلت ست پس عدد روس را در اصل مسئله ضرب کنند تا نه حاصل شود و ازان مسئله تصحیح یابد و تتر دامیه نیز درین صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه است و ثلث حق اولاد اخیافیه و آن ثلث علی السویه برابر اخ و خواهر منقسم شده باولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و ازان بنت الاخ حق پدرش و یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به هر سه بنی الاخیاف برسد و دوازده به بنت الاخ و شش شش بهر یک از بنت الاخت و ابن الاخت برسد و رسالة ابن اخ سه بنت گذشت بهر اخی مختلف جهت میداشت آنکه نسل برادر عینی ست * وارث مال غیر او کس نیست * که جز او نسل ذوی العصوبة نیست * حکم این مسئله ز هر دو یکیست یعنی و اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولادش هستند جهت مختلف میداشت یعنی یکی اعیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبة نیست و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکیست و هیچ دران اختلاف نیست و صورت مسئله اینست

میت زید

اخ عینی	اخ علاتی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

و بطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن [illegible] میرسد

بیان صنف رابع و حکم در صنف رابع ست چند [illegible] صنف [illegible] چهارم [illegible] که جز او وارثی [illegible] نبود یعنی صنف [illegible] اعمام و عمات مطلقا و اخوال و خالات [illegible]

ست و سوای او [illegible] ذوی الارحام [illegible] ست [illegible] که [illegible] بیشتر [illegible] مستحق [illegible] شد [illegible] که [illegible]

و شوهر بالاتفاق [illegible] جمع [illegible] ترتیب [illegible] قوی [illegible]

نزد [illegible] سبب [illegible] بالجمله [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشند [illegible] قرابت [illegible] متحد [illegible] نزول

بیان صنف رابع

[illegible]

وخالات یا جملہ از جانب اب اند مانند اعمام اخیافیہ و عمات علی الاطلاق درینصورت ہر کہ از آنہا اقوی ست اولی و اقدم باشد
پس علاتی را از اخیافی اولی دانی و اعیانی اقدم و اولی از ین ہر دو ست بر معنی صاحبین و امام را اتفاق ست بالجملہ زن باشد
یا مرد ہر کسیکہ اقوی از ینہا بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمہ اعیانیہ از عمہ علاتیہ و عم و عمہ اخیافیہ اولی ست و عمہ علاتیہ از
عم و عمہ اخیافیہ اولی ست و ہمچنین خال و خالہ اعیانیہ از علاتیہ و اخیافیہ اولی و خال و خالہ علاتیہ از اخیافیہ اولی ست و نیز علمای شیعہ
بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات یا اخوال و خالات علاتیہ اعیانیہ حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیہ علاتیہ قائم مقام آنہا
شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با عیانیہ اگر نباشند بعلاتیہ میرسد و اگر ذکور و
اناث مجتمع اند و متساوی القرابت اند ببینید اصل مشہور پس نگاہ بدارید ضعف انثی نصیب مرد شمارید یعنی اگر ذکور و اناث
مجتمع اند کہ بعضی مرد اند و بعضی زن ہر یکی از آنہا متساوی القرابت و متحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنہا اصل مشہور را نگاہ دارید
و منہا ضعف انثی حصہ مرد شمارید و نزد امامیہ در اخیافیہ تقسیم میان ذکر و انثی متساوی ست و در اعیانیہ و علاتیہ للذکر
ضعف الانثی پس ہر عم و عمہ اخیافیہ از ثلث مساوی برسد و بہر یک از عم و عمہ اعیانیہ باشند یا علاتیہ للذکر حظ الانثیین خواہد رسید
و ہمچو اخیافی اند ہمچنین کہ عمات ہمچنین جمع اند خواہ خال ست خالہ مطلق و لیکن ہر دو از یک جہت فی حق این
مثال اجتماع ذکور و اناث ہمیست کہ حیز قرابت شان متحد بود بدین طریق کہ مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر کہ با
ہمچنین عمات یعنی خواہران مادری پدر جمع شوند خواہ خال و خالہ اند مطلقاً اعیانیہ باشند یا علاتیہ یا اخیافیہ باہم جمع شوند
لکن مثال خال و خالہ ہر دو از یک جہت فی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خالہ ہم اعیانیہ باشد و اگر خال علاتی ست خالہ ہم علاتیہ
باشد و اگر خال اخیافی ست خالہ ہم اخیافیہ باشد درین ہر دو صورت ترکہ للذکر ضعف الانثی تقسیم خواہد یافت لکن
نزد امامیہ چون ہر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر و الانثی منقسم خواہد شد و زن نیمہ مرد نخواہد یافت
و مختلف حیز قرابت اگر ہست پس ضعف و قوتش منگرید ثلث دہ نصیب مادریان و دو ثلث جانب پدر رسان و حق
ہر فرقہ بر اشخاص ہم میشود منقسم بقسمت خاص تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند و میگوید کہ اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعہ مختلف ست یعنی بعضی از آن از طرف پدر میت باشند چون عمات مطلقاً و عم لام و بعضی از آن جانب مادر
میت باشند چون اخوال و خالات مطلقاً پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکہ یک ثلث بحصہ کسانیکہ منسوب
بسوی مادر میت اند بدہید و دو ثلث بحصہ آنانکہ منتسب جانب پدر میت اند برسانید و حق ہر فرقہ از پدری و مادری بر اشخاص آنہا بقسمت
خاص کہ عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد از ین قول کہ ضعف و قوت را منگرید این نیست کہ در ہر فرقہ ضعف و قوت
را نظر نباید کرد کہ اگر مثلاً عمات اعیانیہ و علاتیہ و اخیافیہ با اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بہمہ عمات و یک ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید زیرا کہ درینصورت قوت و ضعف ہر فرقہ بر اتوریث اشخاص آن فرقہ ملحوظ خواہد بود پس ازین جملہ عمہ اعیانیہ و خال اعیانی وارث
خواہند بود و باقی ساقط خواہند گردید و بمذہب شیعہ عمہ اعیانیہ و اخیافیہ و خال اعیانی و اخیافی وارث اند و ثلث یک

سدس بعمهٔ اخیافیه و باقی بعمهٔ اعیانیه و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمهٔ اعیانیه با خال علاتی یا
اخیافی جمع شود قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیهٔ مذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات
با اخوال و خالات اینکه ثلث حق حیز مادر است و ثلثین حق حیز پدر است واحد باشد یا متعدد مختلف الجهة یا متفق الجهة مگر بحالت اجتماع
کلالات جهات ثلثه در حیز کلالة الاب کلالة الابوین مسقط است و از حق هر متحد الحیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس و بجماعت
[illegible] ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب حیز پدری للذکر ضعف الانثی
[illegible] در کلالة الام خواه از حیز پدری باشد یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواهد بود و چون الام
[illegible] بجانب مادری اند همچنین عمهٔ الام و انی که آن خاله است اعیانی و این مثله عدم اعتبار قوت قرا
[illegible] است که حیز قرابت نها مختلف باشد پس هرگاه عمهٔ اعیانیه متعدده با خالات اخیافیه متعدده جمع شوند
[illegible] قریبه خالات قرابت ضعیفه زیرا که جهت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکه ثلثین بعمات و
[illegible] خواهد رسید و همچنین خیافیه که با او خالهٔ اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود و درین باب
[illegible] فریقین متحد است بیان حکم اولاد صنف رابع حکم اولاد صنف رابع وان باهمان صنف اولین
[illegible] که میراث اقرب است اولی و التساوی مقدم است قوی و لیکن با انهمه شهود منضم و وحدت حیز قرابت هم و ورثا
[illegible] تعصیبه هر نکه هست اند و چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف
[illegible] و وجه عدم بیان احکام [illegible] اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارت از اولاد بنات و اولاد
[illegible] است هر چند که پایین [illegible] لاد انها که خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات
[illegible] اولاد انها [illegible] صنف رابع است و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة مطلقا و بنو الاخوة لام
[illegible] اولاد که خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات اند حکم
[illegible] شان محتاج بیان است لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکند و میگوید که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
[illegible] که بصورت انفراد [illegible] صنف رابع هر که از اولاد آنها اقرب بمیت است از هر جهتی که باشد اولی بمیراث بود
[illegible] تساوی [illegible] بمیت اقوی مقدم است لکن با انهمه قوت قرابت و اقربیت وحدت حیز قرابت نیز منضم میشود
[illegible] قرب بمیت [illegible] قرابت انها متحد بود پس هر که قرابت قویه دارد بالاجماع اولی است از کسیکه
[illegible] اولاد عمهٔ اخیافیه گذشت اولاد اعیانیه بر همه مقدم است و
اگر اولاد اعیانیه [illegible] اولاد اخوال اعیانیه علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر است
[illegible] ایشان با هم بمقام آباء خود است اولاد [illegible] عمهٔ اخیافیه با اولاد عم و عمهٔ اعیانیه و علاتیه وارث سدس اگر یکی
باشند وارث ثلث است اگر زائد بر یک باشند و اولاد عمات حاجب اولاد علاتیه است و همچنین اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی ازین

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یکصورت که ابن العم اعیانی با عم علاتی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور خواهد بود
لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم یافته شود با ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت هست
درینصورت نیز کسیکه ولد عصبه است هم اقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصوبت را معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست سه پس اگر دختری بود از عم + و آنی از ابن عمه اش اقدم + لیک در صورتیکه هر یک زان + درجهت هست
از بنو الاعیان + و ازین هر دو عمه اعیانی + مگر علاتی ست آن ثانی + پس همه مال را درینصورت + هر که دارد قرابتش قوت
اینمثال صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه و قوت قرابت تساوی باشند مگر یکی از ان ولد عصبه بود صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه میت باشد پس آن دختر ازین پسر اقدم است لکن در صورتیکه هر یکی از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که درینصورت قرب درجه اولادشان و قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه است بر ابن العمه که ولد ذی رحم است
در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا در بطن اول منقسم گردیده انصبا هر یک از عم و عمه باولاد آنها منتقل خواهد شد
بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده که و اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه هست مگر آن دیگر یعنی عم علاتی ست پس تمام
مال را درینصورت آنکس خواهد برد که قرابت او قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاتی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی باشد با آنکه ولد ذی رحم
ست بر ثانیه با آنکه ولد وارث ست تقدم دارد چنانکه گذشت سه در قرابت چو قویست صریح + ده برادلا بوارثش ترجیح + پسر عمه ز
بنی الاعیان + اقدم از بنت عم لاب میدان + و چون اولا بیان نمود که بصورت اعیانی بودن عمه و علاتی بودن عم قوی القرابت
مستحق میراث میشود حالا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صریح ست برادلا بالوارث آنرا ترجیح باید داد یعنی
اگر یکی از ذوی الارحام صاحب قرابت قویه باشد و دیگری ولی الوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه بر ولد وارث ترجیح یابد زیرا که ترجیح
بامریست که در ذاتش موجود ست آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث بامریست که در ذات دیگری موجود ست که آن عصوبت باشد
پس بنا برین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم ست بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت سه مذهب بعض گرچه هست
اینهم + که زهمه نسل وارث ست اقدم + پس همه مال را بود تنها + مستحق بنت عم لاب اینجا + یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القرابه بر
ولد الوارث ترجیح دارد اگر چه اینهم مذهب بعض مشائخ ست که در میراث نسل وارث از همه اقدم ست پس نزد ایشان اینجا یعنی در مسئله متقدمه تمام
مال متروک را تنها بنت عم علاتی مستحق ست سه و قرابت مساویست الا + مختلف حیز قرابت ها + اعتبار عصوبت قوت + نمایند درین
صورت + دو ثلث حق حیز آباست + یک ثلث زان قرابت ام ست + معتبر در فریق مادریان + مقتضا قوت قرابت دان + معتبر جانب
پدر دانی + قوت و نسل وارث فانی + حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که گر درجه قرابت مساویست لکن حیز قرابتها
مختلف ست که بعضی از جانب اب و بعضی از جانب ام درینصورت اعتبار عصوبت و قوت نمایند یعنی بر همین نظر کنند که مثلا جانب
ذوی الارحام ابویه کسی ولد عصبه ست و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت ست پس ولد عمه اعیانیه بر ولد خال

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد برقیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودنش ذات القرابتین و لذا هو وارث که صحیح و جده صحیحه با بر خالهٔ علاتیه تقدم نمیابد بلکه هر دو بالاشتراک مستحق اند لکن درینصورت اختلاف حیز قرابت جمع ثلث مال حق حیز آبائی ست و یک ثلث ازان حق اقربای مادریست و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریقها در بیان قوت قرابت در قسمت حق معتبر دانی یعنی اگر بطرف اقربای پدری و لا د عیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق با عیانیه رسد و رنه بعلاتیه و رنه باخیافیه و در فریق پدری معتبر قوت قرابتست و بعد آن معتبر نسل وارث ست یعنی اولاد عصبه و چون جانب مادریان عصوبت متصور نبود و اعتبار نسل وارث انجا نیفزوده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد عیانیه مقدم ست بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه و نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست و هر یکی از آنها قائم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد و نزد ابو یوسف عقیل و فهیم و حصه هر فریق را تقسیم در فروع ست بر سر ابدان بالحاظ جهات لیکن ابدان بطریق محمد دانا و قسمت صنف اول ست اینجا که بود منقسم نصیب فریق بطن علی الخلاف بالتحقیق لیکن وی جهات نیز عدد از اصول و فروع اخذ کنند و در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلافست پس نزد ابو یوسف رحمه الله حکم انست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهت واحده ست سهم همان جهت باو بدهند و اگر مستحق بدو جهت ست سهام هر دو جهت او را رسانند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جای قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی الخلاف ست یعنی اول بطنیکه در ان اختلاف مذکورست و انوثت واقع شده لکن بطن علی الخلاف جهات از اصول میگیرد و عدد از فروع اخذ میکنند و بر طبق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین هر دو دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان هر دو پسر بنت خال علاتی اند درینصورت نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۰ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۶ و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۴

زید

فریق ابویه — فریق امیه

	عمهٔ علاتیه	عمهٔ علاتیه	عم علاتی	خالهٔ علاتیه	خالهٔ علاتیه	خال علاتی
	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت
	ابنی	بنتی		بنتی	ابنی	
نزد ابی یوسف	۱۰	۱۰		۲	۸	
نزد محمد	۶	۱۸		۲	۱۰	
نزد امامیه	۴	۱۲		۲	۶	

اصل مسئله از سه ست و دو ازان حق حیز پدری ست و یک ازان حق حیز مادری ست و تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله از سی

زیرا که رؤس فروع ابویه بملاحظهٔ جهات اصول هشت ست که بمنزلهٔ چهار ابن باشد و سهام آن فریق بر آنها استقامت
ندارد بلکه میان آنها توافق حکمی بالنصف ست و رؤس فروع امیه نظر بجهات اصول بمنزلهٔ پنج ابن ست و سهم واحد میان
با رؤس مباینت دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست
پس باهم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله نمایند
بست بفریق ابویه سانند هر یک از ابن و بنت پنج سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه دهند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را
از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تصحیح مسئله از سی و شش نیز که نزد وی اولا تقسیم در بطون اعلا است باعتبار
عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزلهٔ هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نمود
دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزلهٔ یک عم و یک خال قرار دهند هر دو و چهار دو سهام
باقی ماند حصهٔ ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصهٔ امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس دو را در اصل مسئله ضرب کنند و از
حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه سهم نصیب عم را بهر دو دختران دخترش سانند
و دو سهام هر دو عمه که طائفهٔ اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت ست پس
ابن را دو ابن و بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شوند و میان و سهام عمتین و سه رؤس اولاد آنها تباین ست در سهم آنها
حاصل ضرب که بفریق امیه سیده یکی از آن حق خال ست که بهر دو پسران بنت وی میرسد مستقیم نیست که عدد رؤس
دوست و باقی یک که حق طائفهٔ اناث یعنی هر دو خاله ست چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت ست یک ابن
مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه ابن شوند بوجه تباین منقسم نتواند شد و میان این رؤس اولاد خالات
و عمات تماثل ست یکی از آن باید گرفت و چون این با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت دارد یکی در دیگر ضرب
کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند
بست و چهار از آن حصهٔ فریق ابویه ست که بهر یکی از دو دختران ابن عمه بنت عم و سهم شش از جانب او و سه از جانب
پدر میرسد و هر یکی را از هر دو پسران بنت عمه سه سهم میرسد و دوازده از آن حصهٔ فریق امیه ست که هر یکی از هر دو پسران
ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از طرف مادر و دو از طرف پدر میاید و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک
سهم میاید و بر طریقهٔ امامیه اگر چه اصل مسئله از سه ست لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده از آن بابویات و هشت
بامیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمهٔ اولی ست بهر دو پسران دخترش رسد و چهار سهم عمهٔ ثانیه و هشت
سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن بنت آنها رسد و بهر دو سهم خالهٔ اولی بهر دو دختران دخترش
رسد و بهر دو سهم خالهٔ ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت آنها رسد و این جا
شان دیگر هم توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و هر حیز محتوی جهات ثلثه باشد نگاشته میشود

نزد اہل بنت مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۹						نزد امامیہ مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۱۸				
میت زید										
ابویہ						امیہ				
عمہ عینیہ	عم علاتی	عمہ علاتیہ	عم اخیافی	عمہ اخیافیہ	خال اعیانی	خالہ اعیانیہ	خال علاتی	خالہ علاتیہ	خال اخیافی	خالہ اخیافیہ
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درینصورت بنت الابن عمہ اعیانیہ و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خالہ اعیانیہ مقدم اند اصل مسئلہ از سہ و تصحیح از نہ شش
ازین بہ بنت الابن عمہ اعیانیہ و دو با بن البنت خال اعیانی و یک بہ بنت الابن خالہ اعیانیہ میرسد و اگر اولاد عم و عمہ و خال و
خالہ اعیانیات نباشد اولاد عم و عمہ و خال و خالہ علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از نہ چہار ازان با بن البنت عم و دو بہ بنت
الابن عمہ و دو با بن البنت خال و یک بہ بنت الابن خالہ میرسد و اگر کسی ازینہا نباشد اخیافیات ابویہ و امیہ مستحق خواہند بود و
مثل علاتیات قسمت مال میانہ شان باشد درین ہر سہ صورت میان ابی یوسف و محمد رحمہما اللہ اتفاق ست و بطریقہ امامیہ
درینصورت اولاد اعیانیہ و اخیافیہ ابویہ و امیہ استحقاق دارند و علاتیات ہر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئلہ از سہ و آنرا اولا
در مخرج ثلث ضرب کردہ حاصل ضرب را کہ نہ باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیہ ضرب نمودہ از ہجدہ حاصلش تصحیح مسئلہ نمایند
دوازدہ حق ابویہ و شش حق امیہ است و ازان دوازدہ ہشت سہم عمہ عینیہ بہ بنت ابن او منتقل شود و چہار باقی علی التساوی
بالمناصفہ بعم و عمہ اخیافیہ رسیدہ باولاد ہر یکی واصل گردد و ازان شش سہم جانب امیہ چہار میان خال و خالہ اعیانیتین بالتساوی منقسم
شدہ باولاد آنہا و دو بہر یک ازان خال و خالہ اخیافیتین بمساوات رسیدہ بہر یک ازانہا و اولاد آنہا منتقل گردد و بصورت عدم اعیانیہ
از ہر طرفی علاتیہ ان طرف مستحق شوند و جائیکہ نصیب فرقہ بر افرادش مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقہ ضرب کردہ از حاصل ضرب
تصحیح نمایند ۔ عمہ والدین عم شان ، خالہ و خال والدین یکجان ، نیز اولاد شان و نسل ولد ہمچنین عم و خال جدہ و جد و خالہ
نیز عمہ اینہا ، بعد ازان نسل شان و ان سفلا ، ہمہ احکام صنف رابع را ، منتقل دان بجانب اینہا ، یعنی ہرگاہ کسی ازین صنف رابع
کہ عمومہ و خؤلہ میت و اولاد آنہا اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع جانب عمہ و عم و خالہ و خال والدین پس باولاد و
نسل اولاد شان منتقل دانند و اگر کسی ازینہا نیز یافتہ نشود جملہ این احکام بسوی عم و عمہ و خال و خالہ جد و جدہ صحیحین پس باولاد و
نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی بعد دیگری بجای عمومہ و خؤلہ میت و اولاد آنہا شمارند و اولاد ہر متقدمی را اگرچہ اسفل باشند
از متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین این حکم را بر ہمین چہار فرقہ یعنی عمومہ و خؤلہ ابوین و جدین منحصر ندانند بلکہ عمومہ و خؤلہ
ابوین جدین پس عمومہ و خؤلہ جدین جدین ہمچنین الی غیر النہایۃ قائم مقام عمومہ و خؤلہ میت توانند شد بدانکہ لفظ ہمچنین در قولہ ہمچنین
عم و خال الخ مفید فوائد عدیدہ است اول تعقیب دوم مماثلت بعم و خال والدین خواہ تنہا باشند یا عمہ و خالہ

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد اینها با اولاد عمومه و خوله و والدین بیان خنثی مشکل که وارث است
مشکل از خنثی گاه مردش شمارند و گاه انثی اگر بجایش نصیب زن از مرد کم بود زن شمار باید کرد و چون مرد کمتر است از زن
داشتن شمار مرد احسن و هر که از مرد و زن بود محجوب اگر کسی جای خنثی اش منصوب به حال بدتر شمار خنثی است جای محجوب جای
خنثی را رفته چون اکثر صحابه بدین و صاحبین امام اعظم چنین اگر بود ابن و بنت سهم خنثی حظ خنثی است نصف چون انثی
چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شد باید دانست که خنثی مشتق است از خنث
بالفتح بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این صفت موجود است لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل آن را گویند که انسان صرف مرد
و زن نیست و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردید و مراد از خنثی مشکل شخصی
که آله زنی و مردی هر دو دارد یا هیچ یکی از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه عدد خنثی نیست و حکمش موقوف حکم قرعه است
ذکورتش اثبت شود یا انوثتش لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی است پس هر چه از ذکورت یا انوثت خنثی بمرجحات شرعیه عقلیه راجح آید
در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی تنها از آن کار شد از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود در نساء دارند و اگر هر دو آله مخرج بول
بود اعتبار آن آله ایست که بول از آن اولا برآمده این جمله متفق علیه بین الفریقین است و بصورت علم سبقت بول از احد الآلتین صاحبین کثرت
مقدار بول را برای ترجیح اعتبار کنند والا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه تاخر انقطاع بول را معتبر داشته اند و بصورت تساوی بعضی از ایشان
بعمل بالقرعه رفته اند و بعضی بشمردن ضلوع تنها هر دو پهلوی او رفته بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند و بحالت اختلاف
مرد انگارند و لا بد این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و میل بسوی زنان کند مرد است
و اگر مثل نسوان پستان برآرد و حائض شود و حامل گردد زن است بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی محقق نشود در شمار
خنثی مشکل خواهد بود و هر گاه وی در سلک ورثه میتی منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف است شافعیه میگویند که اگر وارث
ترکه کسی خنثی مشکل باشد آن را گاهی مرد شمار کنی و گاهی زن بشمری بدین طریق اگر بجای خنثی زنی فرض کنی که حصه آن زن از مرد دیگر
در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلاً یک پسر دیگر و ولد خنثی است خنثی را زن شمرده نصف حصه پسر
خواهند داد و اگر حصه مرد دیگر بجای خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمردن احسن است مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی لاب که اینجا
خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش است سه بزوج و یک بمادر و یک برادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر
خنثی را زن شمارند مستحق سه سهام شود و مسئله عول بهشت کند و هر که از مرد و زن که اگر بجای خنثی در ورثه باشد محجوب
گردد در این صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بجای خنثی زن باشد محجوب گردد و اگر مرد باشد محجوب نشود خنثی را همان زن محجوب باید داشت
و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصیب کنی محجوب باشد و اگر زن را نصیب کنی محجوب نباشد خنثی را آنجا مرد شماری چنانچه اگر
شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده محجوب خواهد گردید و همچنین
اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را دو حصه کرده نصف بزوج و نصف باخت عیانیه دهند و خنثی را مرد شمرده محجوب

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله از شش بهفت عول کند و یک سهم بخنثی برسد و وجه شمردن خنثی در بعض احیان زن و در بعض
اوقات مرد اینست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و بهمین معنی مثل اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین یعنی رحمهما الله رفته اند و
همین روایت مفتی به است مثالش اینست که اگر کسی ابن و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ابن است
است مختار عامر شعبی و قول عبدالله ابن عم نبی که بخنثی حواله باید کرد نصف هر یک از حصه زن و مرد یعنی قول اکثر صحابه
و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب به شعب همدان است قول عبدالله
ابن عباس که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول اینست که بخنثی نصف حصه هر یک از زن و مرد که بجای خنثی فرض
توان کرد بدهند بوجه منازعتی که ورثه دیگر را با اوست یعنی ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه زن باو بدهند و خود خنثی
میخواهد که من از زمره مردان منسلک شده حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه
انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین است مذهب شیعه در باب خنثی لیکن مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین جدا جدا
یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطا نصف حصه مرد و نصف حصه زن
هر یکی جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده از این تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشانست بل مذهب ایشان همانست
که سبق ذکر یافت گفت ابو یوسف اولاً تقسیم کن بمرد و زن از شرکت و سهم پس فریقی که از ان بود خنثی نصف یک مرد و
نصف یک انثی حصه کامل از برایش دان و صحت مسئله بکن بنیسان که اگر کسر در حق خنثی است بسط سویش حق
فریقش راست پس فرض دون برآن حق خنثی بر شمردن صحاح آنهمه را نیست گر کسر در حق خنثی جمله حصه اش بر اصل فرض معتبر
دان بهر دو صورت عول است بالجمله این خلاصه قول یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته اولاً
مال میت را بر زن و مرد که شریک و سهیم و ورثه اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقیکه از ان فریق خنثی
است و خنثی را از ان فریق برآورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک مرد و نصف حصه یک
انثی از ان فریق برآورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک مرد و نصف حصه یک انثی
از ان فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد است نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرند و اگر از فریق اخوه
و اخوات باشد مجموعه نصیب یک اخ و یک اخت گیرند و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بدین طریق نمایند که اگر حصه که بخنثی رسیده
در وی کسری است حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط کرده و بر آن
بیفزایند و آنهمه را اعداد صحیحه شمارند مثالش بعد ازین مذکور است و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله که برای
تقسیم فریقیکه در ان خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و خنثی است چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند در ینصورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول اینست که

بهر دو صورت طریقهٔ عول معتبر دانند سه در مثالی که گفته‌ام بالا ⁂ یک پسر است نصف و دختر را ⁂ سه ربع هست حصهٔ خنثی ⁂
نیمه مرد و نیمه انثی ⁂ یک و دیگر به بنت و ابن هی ⁂ بهر خنثی یکی و نصف نهی ⁂ الغرض مسئله بهر صورت ⁂ یابد از نه بجد بیلش
صحت ⁂ این مثال تصحیح مسئله هست در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگوید که در مثالیکه بالا گفته‌ام آن ابن و بنت و ولد
خنثی ست حصهٔ ابن یک علی الصحیح و حصهٔ دختر نصف علی الدست پس حصهٔ خنثی سه ربع ست که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی ست بسط کنند
شش ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود آنرا تصحیح گرفته چهار از آن با ابن و دو به بنت و سه بخنثی بدهند
و اگر تقسیم میان ابن و بنت از سه کنی و دو با ابن و یک به بنت ماهی درین صورت حق خنثی یک و نیم نهی که سه نصف باشد هرگاه سه را
که از آن مسئلهٔ ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بران سه نصف که حق خنثی ست بیفزائی نه نصف میشود آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله از نه تصحیح
میپابد و همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده‌اند سه هست را محمد را نا ⁂ که نصیب فریق خنثی را ⁂ بشمولش
دوباره کن تقدیر ⁂ که از پسش گیر دگاه مردش گیر ⁂ آنچه در هر دو حالتش برسد ⁂ نصف هر دو بده بحصهٔ خود ⁂ عدد هر دو مسئله
بشمار ⁂ نسبت هر دو را ملاحظه دار ⁂ حاصل ضرب یک وفق دگر ⁂ بتداخل توافق هست اگر ⁂ حاصل ضرب یک بکل دگر ⁂
در تباین بگیری اکبر ⁂ هر چه در دست آید از نیها ⁂ بشمار دو حال زن آن را ⁂ آنچه حاصل شود ز ضرب اخیر ⁂ این همان مقسم
فریقش گیر ⁂ باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره بالا نموده‌اند
زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باید که تامل بقاعدهٔ آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فریقین مبتنی
و مذهب شیعه علی مذهب شعبی ست بعض علمای شیعه بر طریقهٔ ابو یوسف رحمه الله رفته‌اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده‌اند لهذا صواب دانستم که تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئلهٔ خنثی اسهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابو یوسف گفته شد ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله نیست که نصیب فریق را که خنثی از آن فریق ست بشمول خنثی دو بار اندازه
باید نمود و درین دو بار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده تصحیح مسئلهٔ فریقش باید پرداخت بار دیگر خنثی را شامل فرقهٔ نساء نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین هر دو حالت بخنثی برسد نصف هر دو نصیب خنثی در حق خود میبرد و برای تصحیح مسئلهٔ فریقیکه خنثی در آنست
اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا بشمار کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملاحظه دار اگر در هر دو توافق هست وفق یکی در کل دیگر ضرب کرده
حاصل ضرب بستانی و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگر ضرب نموده حاصل ضرب بگیری الجمله بتقدیر هر نسبتی هر چه از بین هر دو
مسئله در دست آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگر باشد خواه ... و عدد که شمار هر دو حال مذکورست او را نوشته تنصیف ست
کنی و آنچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقش گیری یعنی تصحیح مسئله از آن شماری سه
در مثال گذشته در یکحال ⁂ بهر خنثی بود دو خمس از مال ⁂ لیک در حالت دگر او را ⁂ سه ربع مال ست حق یک انثی ⁂ مسئله را

لِن از چهل تصحیح + حصه هر یک بدان بدین توضیح + سیزده زان بود حق خنثی + هیجده ابن و نه حق انثی + هر چه از پنج یافته
هر کس + ضرب آن در چهار باید و بس + آنچه از چهار یافته هر یک + ضرب در پنج بایدش بیشک + حاصل هر دو ضرب ایجان
حصه هر یکی از آن میدان + یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی است یکحال که حال ذکورت خنثی است بملاحظه رؤس و
ابن و یک بنت مسئله از پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی مفروض المذکورة میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی است بنظر
بر رؤس یک ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی است بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله
تباین است یکی را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب که بیست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از آن تصحیح مسئله
کنند و حظ هر یکی از این اشخاص ثلثه بدین توضیح بیان کنند که سیزده از آن حق خنثی است و هیجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقه
دریافت این سهام آنست که از مسئله پنج هر سهمیکه بهر کس رسید و ضرب آن سهم در چهار بباید و آنچه از مسئله چهار هر یک یافته در
آن پنج بباید حاصل هر دو ضرب حصه آن کس حقانی که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود بعد ضرب در چهار هشت شد و
از چهار یک سهم بود بعد ضرب در پنج پنج شد مجموع این هر دو حاصل سیزده است و همچنین بحصه دیگران پی بری و اگر با فرق
خنثی ورثه دیگر نیز شریک باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل المخرج
سهام هر یکی قرار دهند و طریقه دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده با
در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یک از فریقش که از تصحیح مسئله خود شان بوی رسیده در
اعداد که از مسئله اهل فروض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آنها شمارند و مثال صورت توافق
آنست که ولد خنثی و یک بنت است و بفرض ذکورت خنثی مسئله از شش کنی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف است پس نصف احد هما را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب است در عدد حالتین که دو است ضرب نموده در
تصحیح مسئله نموده چهار ده بخنثی و ده به بنت سانی لکن چون تقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه بباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که متباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده بیان حمل ــ مدت حمل منتهاش کمال + هست در ابوحنیفه دو سال
لیث بن سعد شد بسه قائل + سه چار است شافعی مائل + قول زهری مخالف اینهاست + که بود هفت سال بی کم و کاست
لیک هر یک اقل مدت آن + غیر شش مه نکرده است بیان + چون از بیان اثبات خنثی مشکل فارغ شدم و در توریث
حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال مدت
حمل که اکثر مدت عبارت از آن است نزد ابوحنیفه و اصحاب وی رحمهم الله دو سال است و لیث ابن سعد فهمی قائل شده که
اکثر مدتش سه سال است و امام شافعی رحمه الله مائل بدان است که اکثرش چهار سال است و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه علام است یعنی نزد وی هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی از اینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آنرا سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده است

سه نصیبی که آن بود اکثر	از حنیفه چار ابن یا دختر	بو حنیفه برای حمل نهد	دیگران را اقل حصه دهد
در محمد دو قول شد هر دو	زان یکی آنکه بهر حمل نهی	حصه سه بنات یا سه پسر	هر نصیبی که آن بود اکثر
قول ثانی که حصه دو پسر	یا دو دختر هر انچه بیش آید	نه پی حمل و ده بقیه آن	ورثه را اقل حصه شان
از ابو یوسف ست هم مروی	دومین قول لیث [illegible]	بلکه [illegible] قول او اقوی	که درینجاست بر همان فتوی
[illegible] که حق [illegible]	یا حق یک پسر که هست اکثر	[illegible] برای حمل نهاد	ورثه را بقیه باید داد
[illegible] کفیل [illegible] ست ضرور	تا که جبر نقص [illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] اگر بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بران رفته اند که اگر مدت [illegible] قریب [illegible] باشد [illegible] یا الجواز [illegible] تا وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر چه [illegible] قبل از ان داعی تقسیم شود قسمت [illegible] فرموده که [illegible] تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند اگر مدتش قریب باشد یا بعید لکن [illegible] بعد وضع حمل [illegible] تبدیل نمی شود [illegible] حرجی نیست بالجمله درصورتیکه قبل وضع حمل [illegible] تقسیم ترکه [illegible] شود امام ابو حنیفه رحمه الله [illegible] چار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر و زاید باشد برای حمل [illegible] ابن المبارک از امام روایت بعض علما همین را [illegible] قول مرویست از ان هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده آنست که برای [illegible] اکثر باشد باید نهاد [illegible] قول امام محمد رحمه الله بر روایت دیگر آنست که حصه دو پسر یا دو دختر [illegible] از بقیه ترکه دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدهند و همین ست قول حسن رحمه الله و این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در باب [illegible] روایت [illegible] وی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه [illegible] ورثه ضرورست تا که آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور تولدش نماید یعنی اگر [illegible] استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اثنا عشریه آنست [illegible] دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزیید و تنقیص نصیبه آنها دخلی نبود بدهند و ورثه [illegible] و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولود واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند

[illegible]	زاد [illegible] مدت اکثر	یا کم از اکثر مدت	بر زمانیکه باقیست عدت
[illegible]	[illegible] شان [illegible] آن لدران	زاد گر بعد اکثر مدت	یا که بعد از گذشتن عدت
[illegible]	[illegible] آن [illegible]		

یعنی هر گاه یکی از ورثه [illegible] باشد [illegible] حامله [illegible]

[illegible] اکثر مدت [illegible]

تا زمانیکه با قرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بزاد این ولد فرزند میت و وارث میت است و اقربای میت
اگر بمیرد وارث آنها نیز باشد و اگر خودش بمیرد مورثا اقارب میت را وارث دانند و اقربای میت را وارثش گردانند و اگر حامله بعد
انقضای اکثر مدت حمل بزاد یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن مولود هرگز نه وارث و مورث احدی از میت و اقربایش نباید دانست
بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد و سه هست حامل اگر زن دیگر بود پس اگر شش ماه زاد یا کمتر حظ میراث میرسد
بولد و ورنه زنهار مستحق نشود یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است بر سر شش ماه یا کمتر
از آن مولود از وی متولد شد درینصورت نصیبه میراثش بمولد مذکور میرسد زیراکه علوقش قبل الموت تیقن متحقق شد باو اگر
اندرون شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن مولد زنهار مستحق میراث نمیشود زیراکه تیقن علوقش قبل الموت بالبدیهه نیست
و وجودش در وقت موت شوهر زن حامله تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست و در زوجه میت ضروری بود تا نسب ولدش ثابت کرده
شود پس اینجا نظر بر اکثر مدت کرده خواهد شد و نزد امامیه زحملی که داخل ورثه است از میت باشد یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه
ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد و اگر بر سر اکثر مدت که یکسال ست متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی ست
که استناد حمل از آن بوطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین وطی خواهد شد سه اگر اقل ولد برآید
مرد حظ میراث رانخواهد برد اکثرش گر برآید و میرد حظ کامل ز ارث میگیرد گر خروجش بود ز جانب سر معتبر سینه است
در اکثر و رخروجش بود ز جانب پا ناف را اکثرش شمار آنجا تا اینجا بیان مدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حامله بود و چون از
شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان نداشت
لکن بحالت موتش هنگام زادن بیان تعیین زمان موت ضروری بود بناء علیه میگوید که اگر اقل ولد از بطن حامله برآمد و مرد
نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد برآید و میرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف ست اگر خروج ولد از جانب سر باشد
برآمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر ست که اگر در حالت حیات تا تمام سینه برآید بعد از آن بمیرد وارث خواهد شد و اگر خروجش
از جانب پا باشد آنجا برآمدنش تا ناف در شمار اکثر ست که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمرد مستحق وراثت خواهد بود
و اگر کمتر ازین زنده برآید بعد از آن بمیرد وارث نمیشود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد است
که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد مجرد حرکت را مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت

از دیه بینه شرط کرده اند سه	علما راست در مسائل حمل	بهر تصحیح ضابطی ذی الشمل	حمل را ذکر کرده شمار
ساز تصحیح مسئله یکبار	فرض کن بار دیگرش انثی	باز تصحیح ساز مسئله را	نسبت هر دو مسئله بنگر
تا چه بود است ای خردپرور	اکتفا در تماثل است بیک	در تداخل باکثرش بشتاب	درمیانش اگر وفق است اگر
ضرب کن وفق یک بکل دگر	ور تباین بود همه یک را	در جمیع دگر بزن آنجا	حاصل ضرب هر یکی ای دلبر
صین تصحیح مسئله بشمر			

اکنون قاعده تصحیح مسئله‌ای که حمل در ورثه او است بیان میکند میگوید که علمای برای تصحیح مسائل حمل ضابطه و قاعده

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینه قاعده تصحیح مسئله خنثی بمذهب عامر شعبی حسب تشریح محمد رحمة الله است بدین طریق که حمل را از ذکور شمار کرده یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس بنگرند که میان هر دو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی ازین هر دو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعداد وی اکثر باشد اکتفا کنند و اگر درمیان هر دو مسئله توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب هر یکی درین دو صورت که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند

پس سهامیکه از ذکورت او
بعد ازان حصه انوثت گیر
ده بهر وارث از نصیب او
همه باقی پس از ظهور ولد

حصه هر کس ست ای خوشخو
زان بتصحیح حالت تذکیر
هر چه کمتر بود ازین هر دو
ده بوی گر همه حقش باشد

زان بتصحیح کز انوثت است
یا بو فضل توافق ست اگر
فضل هر وارثی نگهداری
ور بود مستحق بعض ازان

در توافق بوفق ضرب نکوست
حاصل ضرب هر دو حال نگر
مستحق را بوقت بسپاری
مابقی را بوارثان برسان

چون از قاعده تصحیح مسئله فراغ حاصل شد طریقه استخراج سهام هر دو حالت بیان میکنند که بعد از تصحیح مسئله سهامیکه مسئله ذکورت حمل بحصه هر کس رسیده در کل تصحیح که از تقدیر انوثت حمل قرار یافته است ضرب باید کرد و اگر میان هر دو مسئله تباین باشد و اگر میان هر دو مسئله توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نیکوست بعد ازان سهامیکه از مسئله انوثت حمل بهر یکی از ورثه رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین مباینت شد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظه کمی و بیشی نمایند پس بهر وارثی از هر دو حصه او هر چه کمتر بود بدهند و فضل حصه نانیه زائده هر وارث را نگاهدارند هر که مستحق آن فضل باشد هر وقت وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را از حصه حمل و فضل حصص ورثه موقوف بود تا از حمل پیدا شده بدهند اگر آن ولد مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض ازان مال است آنقدر بوی رسانیده مابقی را بوارثان مستحق آن برسانند و هر قدر فضلی که از حصه هر کسی موقوف بر ظهور حمل بوده باشد همان بدهند

گر ز شخصی بماند یک دختر
ور بود در شماره انثی
بهر بیست و چار زین حاصل
سیزده سهم ده حق دختر

همزن حامل و اب و مادر
صحت از بیست و هفت آن آنجا
حصه کمتر زن حامل
گر بهر بیست حصه کمتر

گر بود حمل در شماره مرد
وفق یک زین بجمله دیگر
هر یک از والدین را برسان
یکصد و پانزده که میانند

صحت از بست و چار باید کرد
دو صد و شانزده شمار ثمره
سی و دو کمترین حصه شان
منقسم بعد وضع گردانند

هر که خواهد که از تقسیم مسئله حمل پرداخته آید مثالی برای توضیح بیان کرده که اگر شخصی بمرد و بگذارد یک دختر و زوجه حامله و پدر و مادر باقی مانده پس اگر حمل در شمار دختر باشد بصورت سبب اجتماع یک ثمن و سدس مسئله از بست و چهار تصحیح باید کرد و سه حق زوجه و چهار حق هر یکی از ابوین سیزده حق دختر حمل لذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درین صورت با جتماع یک ثمن و سدس و ثلث مسئله منبه گردید و اصل از بست و چهار بعول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه و هشت حق ابوین شانزده

حق بنت و حمل ست و در میان هر دو مسئله توافق بالثلث ست و ثلث مسئله اول هشت و ثلث مسئله ثانی نه پس وفق
احد المسئلتین را در کل دیگر ضرب کرده و صد و شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد سهم
سهام زوجه را از مسئله مذکورت چون در نه که وفق تصحیح از ثلث ست ضرب کنند بست و هفت میشود و چهار سهام هر یک
ابوین را از مسئله مذکورت در وفق تصحیح از ثلث ضرب کنند سی و شش میشود و همچنین سهام زوجه را از مسئله از ثلث در
که وفق تصحیح مذکورت ست ضرب کنند بست و چهار میشود و چهار سهام کل واحد ابوین را از مسئله از ثلث در وفق تصحیح مذکور ضرب
کنند سی و دو میشود پس بست و چهار که حصه کمتر زن حامل ست او را بدهند و سه سهم از اکثر حصه وی بر ظهور حمل موقوف دارند
و سی و دو که کمتر حصه هر یک از والدین ست به هر یکی از آنها برسانند و چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد موقوف دارند
و چون بر مذهب امام حصه چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار ابن اکثر ست و اگر سیزده باقی از مسئله
مذکورت را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد این
حصه دختر را در نه که وفق تصحیح از ثلث ست ضرب کرده حاصل ضرب را که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصه کمتر دختر از دو صد و
شانزده همین سیزده ست و بعد تقسیم این همه سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میمانند تا بعد وضع حمل موقوف دارند
اما بر مذهب امامیه در صورت اصل مسئله از بست و چهار ست کما مر و تصحیح از یکصد و بست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد رؤس
حمل از آن با ابوین و پانزده و زوجه سیزده به بنت دهند و باقی پنجاه و دو حق او و ابن بر حمل نگاه دارند
واحده یا از واحده اکثر چه جمله باقی که موقوف ست در نصیب بنات مصروف ست
مال باقی بحصه حمل احتمال چند صورت ست یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود در صورت تمام مال موقوف
که برای حمل نگاه داشته بود در حصه بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درین صورت حق بنات ثلث
و آن مسئله از ثلث شانزده بود و چون آنرا در هشت که وفق مسئله مذکورت ست ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل شود
و همین قدر درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده از آن به بنت داده و یکصد و پانزده نگاه داشته بود پس سیزده
سهام حق بنت سابقه را با یکصد و پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد و بست و هشت را بر بنات علی السویه تقسیم
طریقه تقسیم آنست که اگر سهام ایشان بر رؤس بقسمت صحیح منقسم شود فبها و در صورت توافق وفق
کل رؤس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امامیه سیزده سهام بنت
سابقه موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بود شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بالطریقه مذکوره تقسیم نمایند
ثلثین که بسهم ایشان بشود و حصه بنات میبایست لیکن چون بمذهب ایشان عول جائز نیست
میدارند شود از حمل گر پسر پیدا شود یک یا بیش ... باقی ... ز چهار سهام ... حق
کس یکجا به کل ... احتمال دوم آنست که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک یا ...

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصه زوجه بود برای زوجه برآرند تا بست و هفت حصه کامل وی شود و بعد از آن پدر و مادر
نیز چهار چهار سهم از ان باقی برآرند یعنی چهار از ان باقی که فضل حصه پدر و چهار فضل حصه مادر است به پدر و مادر بدهند تا سی و
شش کامل حصه هر یک از ابوین شود بعد از ان حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یکصد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقه مذکوره تصحیح نمایند و نزد امامیه بقیه را بشمول حصه بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند و اگر بود حمل میت ببطن بوده حق والدین هم حق زن بعد از انچه موقوف
بر تولد بود پس بده حق دختر موجود بهر تکمیل نصف پنج و نود از تتمه نصیب بنت شود مابقی نه حق عصوبت وان
عصبه هست اب او برسان حالا بیان احتمال سوم میکنند که اگر حمل میت ببطن پوشیده بود و حین تولد موت او ظاهر شده
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصه هر یک از ان اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصه اش بوده آنها از مالیکه موقوف
بر تولد بود مسترد کنند بعد از ان حق بنت واحده موجوده را که نصف است بدهند و چون سیزده سهم بدختر موجوده داده شده است
برای تکمیل نصف که فرض بنت است از تتمه سهام موقوفه نود و پنج نصیب بنت میشود تا یکصد و هشت که نصف دو صد و شانزده باشد
به بنت برسد و مابقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت است به پدر باید رسانید که عصبه همان است نزد علمای امامیه
صورت ظهور میت از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بیست باشد برای بنت نموده مابقی پنج را بر ابوین و بنت
رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل دخلی در تغیر و تبدیل حق او ندارد تمام حصه اش بدهند مثل
زوجه حامله و پسر که حمل را در تغیر سدس پدر و ثمن زوجه دخلی نیست و اگر وارثی که ...
حمل محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث تا زمان تولد چیزی نیابد مثل زوجه حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد ابن اخ و عم
هم از میراث محروم خواهد شد **بیان مفقود** وارث کس نمیشود مفقود وارثش نیز کس نخواهد بود مال او را
نگاه باید داشت تا وقتی زنده بایدش انگاشت اختلافی بمدتش مرویست فوق صد و پنج یا که ده یا بیست چون
ز اقران او نماند کسی حکم مرگش نموده اند بسی بعض گویند کز دم میلاد چون نود بگذرد نه کم نه زیاد حکم مرگ او
اولی علماست بر همین فتوی مفقود عبارت از شخص غائب است که خبرش منقطع شود و حال حیات و ممات او معلوم
نباشد و حکمش آنست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزله میت است و وارث کسی نمیشود و در حق مال خودش
که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین و او را زنده باید انگاشت
تا آنمدت حکم موتش نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که ... سال
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن سلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون ...
زندگانی کرد مقر خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد ...
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بیست سال است ... حکم مرگش ...

که از اقران و امثال وی کسی زنده نماند و همچنین است در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
و زیادت بگذرد حکم مرگ مفقود اولی باشد و علما بر همین قول اخیر فتوی داده اند و بمذهب امامیه مدت انتظار مفقود اختلاف بسیار
است از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آنمدتست که امثال و
اقرانش زنده نمانند * مال مفقود جمعی از اعلام * داشته وقف اجتهاد امام * لیک از مال مورثان وی * حصهٔ او بدار ای خوش خو *
چونکه در مدتش نشد حاضر * حکم مرگش ز شرع شد صادر * مالش آن وارثان او ببرند * که دم حکم بر ز عمر خورند * بود مالیکه بهر او
موقوف * ساز بر وارثی کسی مصروف * که ز متروک اوی مفقود * مال در حیز توقف بود * یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هر گاه حاکم وقت بداند که تا اینمدت امثال مفقود زنده نتوانند ماند
مالش بر ورثهٔ او تقسیم نماید و همین است مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لیکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصهٔ مفقود بدارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب
خواهد بود آنکس محجوب خواهد گردید خواه بحجب حرمان یا بحجب نقصان و ورثهٔ دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هر گاه که مفقود در مدت
انتظار حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم
مرگش از عمر بهره میخورند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکهٔ مورثش موقوف بود بر ورثهٔ آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکهٔ او
مال مذکور برای مفقود موقوف بوده یعنی آن مال را بورثهٔ مورثش باید داد بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود به
برایش نهاده اند بورثهٔ موجوده بدهند * اصل تصحیح مسئله که در آن * هست مفقود از نشان پنهان * زنده مفقود را بگیر اول *
پس تصحیح مسئله بعمل * بعد از آنش گرفته از اموات * باز تصحیح کن بحال وفات * نسبت هر دو مسئله بنگر * ضرب تصحیح همچو حمل شمر *
یعنی قاعدهٔ تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین است که اولاً مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند و بعد از آن
مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو مسائل
باهم و تصحیح مسئلهٔ اخیره مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هر چه که کسی را از مسئلهٔ وفات
مفقود رسیده در وفق مسئلهٔ حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئلهٔ حیاتش یافته در وفق مسئلهٔ وفاتش
یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد
ظهور حالش هر که مستحق بقیهٔ موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلاً زنی مرد از زوج و دو اخت اعیانی خواهر
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود از جهت نصف که فرض زوج است مسئله از دو [illegible] یکی حق زوج و یکی حق اخ
و اختین است و چون این یک سهم بر رؤس ایشان مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار سهم بزوج و دو باخ
و یک باخوات بدهند و بر فرض ممات مفقود باجتماع نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول [illegible] تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پرد از ند برای زوج از مسئله حیات چهار بود
بعد ضربش در مسئله وفات بست و هشت حاصل میشود و برایش از مسئله موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست و چهار
میشود و همین اقل ست که بوی بدهند و برای اخت از مسئله حیات دو بود و بعد ضربش در مسئله وفات چهارده میشود و برای آنها
از مسئله ممات چهار بود بعد ضربش در مسئله حیات هم دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی هجده
از تصحیح بانتظار مفقود نگاه دارند پس اگر بزندگی مفقود پی برند زوج را چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوف برده باخت
سپارند و نزد امامیه بهر صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار ازان بزوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند و دو باختین
رسانند و بصورت ظهور موت مفقود حصه مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد بیان مرتد
میرد و کشته گر شود مرتد + یا که ملحق بدار حرب شود + کسب اسلام و ردتش هر دو + دان حق وارثان مسلم او +
مذهب صاحبین هست همین + لیک نزد امام اعظم دین + هرچه مکسوب حال ردت اوست + موضعش بیت مال هست و سلک
شافعی گفت هست بیت المال + موضع مال کسب هر دو حال + هرچه بعد لحوق کسب نمود + فیئی بالاتفاق خواهد بود +
مرتد آنست که از اسلام برگردد و بعد ایمان کلمات کفر بر زبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس انچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثه مسلم اوست همین ست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزد امام اعظم دین
ابو حنیفه رحمه الله هرچه در حالت ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال ست و هرچه در حال اسلام کسب کرده بود
لابد حق ورثه مسلمین او شد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هرچه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده است آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین و شافعی
رحمهم الله فیئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثه او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود و انچه مرتده راست در
هر حال + وارث مسلمش برد آنمال + یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حالی خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آنمال خواهند یافت نزد امام ابی حنیفه و اصحاب وی و وجه فرق در
مرتد و مرتده آنست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها ورنه او را بکشند پس حکم موتش
مستند بر ردت اوست که بمجرد ردت هالک گردید ازینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابی حنیفه رحمه الله بورثه نمیرسد
اگرچه ادای دیون فرمه اش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند تا توبه
نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از ملک او باشد و بورثه مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم مالش در مال
مرتد یکیست چون از بیان مورثیت مرتد و مرتده پرداخته آمد بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود + هر زن و مرد کان

مسئله از دو و تصحیح از نصف ... ست

بیان مرتد

شود مرتد و وارث بعکس نمیگردد و مرتد اگر تمام اهل بلد شوند پس توارث میان شان باشد یعنی هر زن و مرد که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یکصورت که اگر جمله اهل یک بلد مرتد
شوند پس توارث در میان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد ورثه او باقربای موجوده او اگرچه مرتد باشند خواهد رسید
و نزد علمای اثنا عشریه مرتد دو قسم مرتد است خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بوده و خودش بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواه ملی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد از آن از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
اگرچه بعید القرابت باشند خواهد رسید بوارث کافر او اگرچه اقرب بود نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
مال او بمذهب ایشان بامام زمان است چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بیت المال است و ازینجا لازم آمد که مرتد وارث
هیچکس نه مسلم و مرتد نمیتواند شد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد
و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل است و مرتد ملی بعد مهلت تا سه روز یا تا آن زمان که رجوع او بسوی اسلام
متیقن نباشد لکن درینجا خلاف اهل سنت است زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بوده نیست و در بینونت زوجه
بمجرد ارتداد میان فریقین اختلافی نیست **بیان اسیر** مسلمی را اگر گرفته به بند * کافران سوی دار حرب برند * تا زمانیکه
مسلمیت اسیر معلوم باشد حکمش در همه احکام حکم مسلم گیرند و برگشت از طریقه اسلام * عین مرتد شناس در احکام * از آنجا که اسیر را در یکصورت
حکم مفقود و در [illegible] بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته بسوی دار حرب بند برند تا زمانیکه
اسیر مسلم است حکم او بعینه حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقه اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او بعینه احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت و اگر از اسلام و کفر نیست خبر * هم ز موت و
حیات نیست اثر * پس اسیر است درچنین هنگام * مثل مفقود در همه احکام * یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات و نشانی پیدا نیست درینوقت اسیر در همه احکام مثل مفقود است بالاتفاق بین الفریقین هرگاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه آن
دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران ادای شهادت نمایند در آنصورت
البته قاضی را میرسد که حکم بافتراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید **بیان حرقی و غرقی** جمعی از اقربا که باهم شان *
از قرابت توارث است [illegible] * دفعة آن جماعه غرق شدند * یا همه مبتلای حرق شدند * شده بالجمله آنچنان معلوم
نشد که سبق مرگ کس مفهوم * هر قریبی که او بقید حیات * هست وارث شود ازین اموات * نشود وارثی یکی دیگر * زین جماعه
بمذهب اثنا عشری * یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعة غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند خانه را آتش
در گرفت و اینها را حرقی گویند منسوب بحرق یا بافتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

وهمچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند بالجمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی معلوم نگشت
پس حکم این جماعه آنست که هرکس از اقربای شان که او بقید حیات است وارث این اموات خواهد شد و از این جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود و مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین است و همین رفته اند علمای اثناعشریه در هالکان بحرق و هالکان
حتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی است و هالکان با امراض وبائیه و غیره لیکن قولیست از علی و ابن
مسعود هم شده مروی که هم وارث اند این اموات در متاعیکه داشتند بذات خود هرچه باهم رسیده از این میراث
نیست باید که محل توارث. یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک
قول دیگر هم از جناب علی مرتضی و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بدین طریقه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات
وارث یکدیگر هستند که از هر متاعی که مملوکه ذاتی هر شخص این اموات است بدیگری از این اموات که توارث میانه آنها است بارث
خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچه بطریق ارث بکدیگر در حصه هر یکی از این اموات رسیده آن مال
محل ارث یکدیگر نخواهد بود ورنه وراثت مال ذاتی خودش لازم خواهد آمد همین است مذهب امامیه در توریث کسانیکه بغرق یا بهدم سقف
دفعةً بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت حجر
وارث باشد و بصورت ادعاء اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی
از آن صاحب اولاد است باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و ضعیف را وارث میکنند و بعد
آن بالعکس مینمایند مثلا پسر و پدر دفعةً غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن است و همچنین از وارثان پدر
غریق زوجه و یک ابن است و ترکه پدر غریق یکصد و بیست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار در این صورت
بر مذهب اکثر اشهر ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینار است بزوجه باقی چهل و دو به پسر
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینار است بزوجه باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنا بر قول
ثانی که مختار امامیه است اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینار است بزوجه او دهند و باقی را
میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد از آن پسر را میت و پدر را وارث فرض
کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده از آن یکی بزوجه و هفت به پسر
زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق بدهند پنجاه
و شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده است ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسر پسرش هشتاد و سه

دینار میرسد و همچنین اگر پسر دو برادر خانه بیفتاد و سه یکی مادر و یک دختر و مولی گذاشتند و ترکه پسر یکی نود دینار است پس مسئله بمذهب ایشان هم از ترکه پسر واحد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر هر یک و نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر هر یک و باقی سی دینار بمولی هر یک میدهند و بمذهب امامیه درینصورت تقسیم ترکه هر یکی بر مادر و دختر او فرضا و ردا باشد که وجوب بنت در شان عصبه بنوه است و مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بروایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود اولا برادر اکبر را میت و برادر اصغر را وارث شمرده شصت دینار در سدس و نصف ام و بنت سانیده سی دینار باقی به برادر اصغر دهند و همچنین ترکه برادر اصغر بعد وضع نصیب ام و بنت و سی دینار به برادر اکبر رسانند و ازین سی دینار هر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هر یک سانیده ده ده بمولی هر یک میدهند پس مادر هر یکی را بست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد والله اعلم بالصواب

فلنختم المسائل الکتاب ــــ ختم شد تکمله بحمد الله + از ابو الحامد جریده سیاه + دارم امید از خدای کریم + که رسد خلق را ازان نفع عمیم چون از ختم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن خاتمه میسازم و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه بصورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله را از سه فرض کنند یکی از آن حق موصی له است و دو باقی را با تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق است وفق تصحیح مسئله را و اگر تباین است کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای اجنبی بمثل حصه احدی از ورثه خود نمایند و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درینصورت باید که تصحیح مسئله ورثه نموده عدد سهام وارثی را که برای موصی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح افزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه عول تقسیم آن نمایند مثلا شخصی یک زوجه و یک پدر و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که مثل حصه پسر باو دهند تصحیح مسئله از بست و چهار باشد سهام زوجه چهار و باب چهار و هفده بابن است پس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض ورثه اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درینصورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست طریقه اش مثل طریقه تصحیح مسائل حمل است که اولا بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند در هر دو مسئله ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب مخرج هر دو مسئله شمارند و حصه مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل ضرب باو دهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند و هرچه باقی ماند بموصی له رسانند مثلا شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصه ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ وصیت مسئله از ده تصحیح میباید و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المسئلتین تباین است یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصه هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم اجازت یک بود بضرب ده در مسئله اجازت ده میشود بهر یکی بدهند و حصه ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن ورکل مسئله عدم اجازت سی وشش میشود بوی رسانند باقی سی وچهار بموصی له بدهند صورتش اینست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت ۲ تصحیح از ۱۰ — تصحیح اخیر از ۹۰

زید

ابن	اب	ام	موصی له مثل حصه ابن
۴	۱	۱	۴

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ — میان ہر دو مسئله نسبت تباین

زید

ابن	اب	ام	موصی له مثل حصه ابن
۴	۱	۱	۳

فصل دوم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان ثبت تحریر یافت مسئله کدام صورت است که شخصی مرد و زوجه حامله گذشت اگر زنش پسر واحد یا فوق الواحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکر و انثی زاید جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق الواحد زاید یک ثلث از ترکه حق او باشد الجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه که حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زائد بر یک دختر ثلثان به دختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را جز ثمن چیزی نرسد باقی بدختران رد کرده شود که نزد شان وجود ورثه نسبی حاجب از استحقاق ولائی است اگر ولد مرده زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا مسئله در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکه میت وارث تواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد الجواب در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو از آن دختران و باقی یک برادر زاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوثت ذوی الارحام معدود شده باهم له عصبیت میرسد نزد امامیه بهر صورت همه ترکه حق دختران است مسئله اگر کسی را چند ورثه حمل باشد کدام صورت است که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود الجواب در آن صورت که میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل حمل پسر زاده حمل ذکر را چیزی نمیرسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بر تقدیر انوثت حمل حمل بپانزده سدس تصحیح که دو با به بنت الابن تکملة للثلثین دهند و درین مسئله نزد امامیه عول را ناجائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده است حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو بهر یک از ابوین و پنج به بنت رسد مسئله در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

زن وارث تمام ترکه باشد و بدختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزوج نموده
حامله شد و اولا زوجش مرد بعد ازان عبد معتق درگذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبه و نسبت
و در صورت تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام ست چیزی نخواهد رسید و نزد امامیه بهر دو صورت ولد الاخ
وارث است مسئله کدام صورتست که اگر بشمول ورثه دیگر پسر یا پدر بودی ازترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی چهار هزار
دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت سه دختر گذاشت و ترکه اش دوازده هزار دینار ست و نزد امامیه فرضا و ردا همه بدختران رسد
اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورتست که شخصی چهار زوجه گذاشت و زوجه اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه و ثانیه ربع مال
متروک و نصف ثمن آن و زوجه ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت جز زوجات اربعه وارثی ندارد
زوجه اولی بنت عمه او و زوجه ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی با وی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجه اولی ست یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی ابویه و پنج سهام نصیب زوجه ثانیه
یک بزوجیت و چهار بقرابت رحمی امیه بالاتفاق فریقین مسئله چگونه صورتست که شخصی بر ترکه میتی دعوی کند که زوجه تما
من اگر زنده است و ازین مال وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت را مادر و
دو خواهر عیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شخص شوهر خواهر اخیافیه است گذاشت مسئله از شش یک ازان حق مادر ست و چهار
حصه هر دو اخت عیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فریضه وی ست و بصورت مماتش نصیبه زوج او بعصوبت باشد
که برادر علاتی میت ست و نزد امامیه بصورت جز با در دیگر برادر ارث نرسد مسئله زنی مرد و سه بنای عم خود گذاشت کدام
صورت یکی از آنها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شود و برادر عیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با مادر
این زن ازدواج نمود و ازین پسر پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجه جد خود بود و بعد فوت پدر خود وارث ترکه جد خود شود و برادر عیانی
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورتست که هفت برادر با اخت اخیافیه خود در میراث متساویة السهام باشند الجواب
وقتیکه پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذاشته بمرد بعدش جد این بنای سبعه وفات یافته ورثه
خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیافیه اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه و از باقی اثمان سبعه یک یک ثمن بهر یکی ازین بنای سبعه
میرسد بالاتفاق مسئله مردی و پسرش در ما ورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکه میتی توانند شد الجواب
صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود درآمده درگذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه مورث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزاده خود تزوج کرد و ازوی پسری متولد شده این شخص بعد فوت برادرزاده خود درگذشت پس نصف ترکه بنصفه

دختر پسرش نصف باقی به بیوه دخترش که نبیره برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جمله ترکه جز دختر به دیگری نرسد
مسئله یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب
چون یکی از آن دو اخوان با دختر عم خود نکاح کند آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی
حق برادر دیگر به سبب عصوبت بالاتفاق مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه عبدی با حره نکاح کرد و از وی دو دختر حره متولد شدند و بعد از آن با کنیزی تزوج نمود و از وی
یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد از آن یکی از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد در این صورت بنت حره مشتریه
مستحقه ثلث بالفرض و ثلث باقی بالولاء و بنت حره دیگر وارث یک ثلث بالفرض است و بنت رقیقه از میراث حظی نخواهد برد و نزد امامیه
هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقتسام خواهند نمود و مشتریه استحقاق ولاء ندارد مسئله شخصی هفده دینار و هفده تن زنان
وارثه مختلفة السهام گذاشته در گذشت بکدام طریقه هر زنی را از آن زنان یک یک دینار رسید الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه
و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد در این صورت مسئله از دوازده عول بهفده یابد پس هفده دینار
... که سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار حق هر چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه است
و در این صورت اثنا عشریه که عول را جائز ندانند نقصان را باخوات عائد گردانند پس بطریقه شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع
باشد بزوجات اربعه ... دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و دو ثلث باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع
باخوات اعیانیه ثمانیه مسئله خال اخیافی میت کدام صورت وارث گردیده عم اعیانیش را حاجب باشد الجواب صورتیکه
برادر علاتی شخصی ام ... التزویج کرد پسری گذاشته در گذشت پس این شخص هم عم اعیانی و هم ابن الاخ که خال اخیافی اوست گردید
... عم اعیانی میراث ... تمام ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادرزاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد
و بعد گذشتن از پنج پسران با نامی خمسه من جمله مال ... دو دینار و سدس بقیه مال و دوم را چهار دینار و سدس باقی و سوم را
شش دینار و سدس باقی و چهارم را هشت دینار و سدس بقیه و پنجم را هرچه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دینار صحاح بلا کسر حق
ارثش برسد این همه مال چند دینار است الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنا خمسه ده دینار میرسد مسئله میتواند شد که یکی عم
دیگری باشد و آن دیگر خال ... عم خود بود الجواب آری اگر شخصی با دختر زوجه پسر خود نکاح کند و از هر یکی از زنان ابن پسری
متولد شود این ابن عم علاتی ابن الابن باشد و آن ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخصی
دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکی ... نکاح ...
ولد ... در ... آن برادر دیگر هم عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولادین هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال
مسئله شخصی ابن عم و خال کسی میتواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادر اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند این پسر برادر اکبر زین آن فرزند ربیبه که از تخمه برادر اصغر بوجود آمده هم خال باشد و هم ابن العم

مسئلهٔ شخصی اول روز از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیش زن خویش دید پرسید که این کیست زن گفت که شوهر من است و تو بندهٔ او هستی این چه صورت است اگر ممکن الوقوع است بینوا و توجروا الجواب نعم بایں طریق که مرد دختر خود را بنکاح غلام خود در آورد و آن دختر از آن بنده حامله گردید یوم المیلاد قبل وضع حمل بندهٔ مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از آن بوضع حمل عدتش منقضی شد همان دم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت انداز اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تنشیط خواطر سمت تحریر یافت

فصل سوم چون درین علم ضرورت ضرب و قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن در دو اصل بنگارش می آید

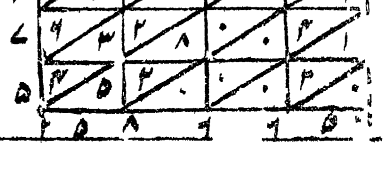
اصل اول بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود عبارت از عشرات و مئات و الوف باشد سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام ستهٔ این مثلث نگاشته

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱								
۲	۴							
۳	۶	۹						
۴	۸	۱۲	۱۶					
۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵				
۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶			
۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹		
۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	
۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱

... آحاد ... ضرب عقود در عقود نیز راجع بطرف ضرب آحاد در آحاد است که صورت ...

اصل اول فصل سوم در ضرب

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین باهم جمع کنند و از جملهٔ آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیهٔ
مراتب مجموعهٔ اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن هیچ یک اگر باشد و در مرتبه یا مراتب باقیه ماقبل صفر گذارند مثالش
$\frac{80}{59}$ ضرب هفت در هشتاد که بضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبهٔ هفت یکست و مرتبهٔ هشتاد دو
مجموع سه شد بعد طرح یکی از آن دو باقی ماند پس پنجاه و شش را در مرتبهٔ دوم نوشتم و پنجاه را بعد از آن در مرتبهٔ اول صفر گذاشتم
پانصد و شصت شد و همچنین $\frac{900}{54}$ ضرب شصت در نهصد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع
مراتب پنج که بعد اسقاط یک چهار ماند پس چهار را که اول اعداد حاصل ضرب است در مرتبهٔ چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتم و در
مرتبهٔ اول و ثانی و ثالث اصفار گذاشتم مجموع پنجاه و چهار هزار میشوند و طریقهٔ ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات اینست که اول مرکبات را
در سطری نویسند و آحاد یا عقود را زیر آن بمرتبهٔ او نویسند و زیر آن خطی عرضی کشیده اولا آحاد یا عقود را در مرتبهٔ اول عدد مرکبه ضرب
کرده حاصل ضرب اگر کمتر از عشره باشد در مرتبهٔ آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زائد بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر
عشره واحد محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبهٔ ثانیهٔ مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه فزوده آنچه
حاصل شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبهٔ ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبهٔ ثانیهٔ مضروب فیه صفر باشد
اعداد محفوظهٔ سابقه را در انجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبهٔ سوم همچنین ضرب کنند
مثالش ضرب شش در هفت هزار و سی و دو بدین صورت $\frac{7032}{42192}$ همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و
هفتاد و پنج بدین صورت $\frac{80675}{4033750}$ و طرق ضرب مرکبات بسیار است لکن اسهل از همه طریقهٔ شبکه است که شکلی
مربع کشیده طول آنرا بمراتب مضروبین و عرض آنرا بمراتب مضروب آخر مربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را
بخطی مورب دو مثلث کنند بعده مضروبین بالای مربعات فوقانیه بطور مراتب نویسند و مضروب آخر بطرف
چپ نگارند بطوری که عشرات بالای آحاد و مئات بالای عشرات و الوف بالای مئات باشد پس هر مرتبه از مضروب در مضروب فیه
ضرب کرده حاصل ضرب را در مربعی که مقابل آنها است نویسند آحاد در مثلث زیرین و عشرات در مثلث بالائی نویسند و در مرتبه که
صفر باشد مربعات مقابل آن را خالی گذارند و بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر چه در مثلث زیرین مربع
تحتانیه جانب یمین است اولا آنرا نویسند بعده اعدادی که مابین سطور موربه بالائیش واقع است جمع کرده بطریق جمع نگارند
اگر عشره حاصل شود صفر بجای آن نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای
هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطر تحتانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا عدد محفوظ نویسند اگر باشد ورنه صفر گذارند و صورت شبکه



وطریقهٔ امتحان صحت وسقم آنست که میزان مفرد بین که عبارت از تقیهٔ آنهاست بعد طرح نه نه گرفته و در یکدیگر ضرب کرده حاصل ضرب را با میزان سطر مجموع به بینند اگر میان هر دو تماثل نیست خطا در عمل ست **فصل دوم** بدانکه قسمت تجزیهٔ اعداد مقسوم است بر اعداد مقسوم علیه و قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیه است یا کمتر از مقسوم علیه یا زائد بر آن پس هرگاه اخراج قسمت و آن تابع صورت تام مقسوم را با مقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلاً مقسوم هفت ست و مقسوم علیه هشت اول آنرا با نسبت هفت ثمن ست همان خارج قسمت باشد و همچنین با پنزده مقسوم را با سی مقسوم علیه نسبت نصف ست که همان خارج قسمت باشد و در صورت ثالثه عددی ثالث را طلب کنند که اگر آنرا در مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیه کم باشد اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم یکمتر از مقسوم علیه حاصل شود آنرا خارج صحیح دانند و هرچه از مقسوم باقی مانده است آنرا با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه را خارج دانند مثلاً یکهزار و هشتصد و پنجاه و دو را بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت هفتاد و یک صحیح و شش جزو کسر از بیست و شش جزو باشد بنسبت

خاتمة	۷۱ / ۵۲ / ۱۸ / ۲۶	الکتاب

هذا الجدول المثلثی خاتم ما اردنا ایراده فی ذلک الکتاب اللهم لا مانع لما منحت وانت الموفق للصواب لا اراد لفضلک وانت المفتی لمغلقات الابواب علیک التعویل وفی الابکال اذا عالت الامور الصعاب وانت خیر الوارث لیس وراءک المرجع والمآب اشکرک شکرا لا ینبغی لاحد سواک ایها الکریم الوهاب علی توفیقک ایای لختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع الشامل لخلاف احکام مواریث اهل السنة والامامیة فی کل باب والناسخ اکثر صحف الفن لاحتوائه علی فوائد دخائر الفرائض والحساب التی خلت عنها تلک الکتب مع کثرة الفصول والابواب ولسبع خلون من اولی الجمادیین قد استتم واستراح من تسوید المکتاب سنة الف ومائتین وتسعة وسبعین من هجرة مضاعف الحسنات مقیل السیات نولقا بسم المجیب مجاب المرسل الی الثقلین بالحکمة وفصل الخطاب صلی الله وسلم علیه وعلی آله واصحابه ورثة الانبیاء خیر آل وا صحاب وقد انشد مولوی خاسنة ختامه بلسان العجم علی الجناب الحبر العلامة قبلة اولی الالباب الاعظم بالمجد العلی والافخم بالفضل الجامع لا زالت مولوی هادی علی الدکنوی سلمه الله الولی

قطعه
جمع کرد این کتاب فیض نصاب ⁂ بهمه شان مشکل میراث
گفت هادی بسال تالیفش ⁂ شد مجلی مسائل میراث

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که رسالهٔ فتاوی المیراث از تصنیفات عمدة العلماء الکرام مولوی محمد یوسف علی ادام الله سلمه الواحد در مطبع فیض منبع منشی نول کشور صاحب بمقام لکهنؤ ماه رجب المرجب سنه ۱۲۹۳ هجری مطابق ماه ستمبر سنه ۱۸۷۶ ع بار سوم حلیهٔ طبع در پوشید

عصبات			صنف اول ذوی الارحام		صنف ثانی ذوی الارحام		الارحام				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ولد ... الام	[illegible]	[illegible]
نصف	نصف	نصف	نصف	نصف	نصف	نصف	نصف	نصف	نصف	نصف	نصف
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذو — تس

جد صحیح از طبقهٔ ثانیه‌دم	نصف فرضا ورد اق	سدس فرضا [illegible]	حجب ق	ثلثان [illegible]	[illegible] یا سس فرضا وردا [illegible]	یا سس فرضا وردا تس وحجب [illegible]	باشتراک ق	سدس اگر جده [illegible]				
جدهٔ صحیحه از طبقهٔ ثانیه‌دم	نصف فرضا ورد اق	سدس فرضا ورد اق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ربع یا سس فرضا وردا [illegible]	اقاعده ق	باشتراک ق	[illegible]			
ولد الام از طبقهٔ ثانیه‌دم	نصف فرضا ورد اق	سدس فرضا ورد اق	حجب ق	[illegible] فرضا ورد اق	حجب ق	حجب ق	حجب [illegible]	[illegible]	باشتراک [illegible]	باولدالام		
اخت اعیانیه از طبقهٔ ثانیه‌دم	النصف [illegible] عولا [illegible] بهر حال	سدس ربع فرضا ورد اق	حجب ق	[illegible]	[illegible]	نصف باثلث [illegible]	کل بقاعده [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کل	
اخت علاتیه از طبقهٔ ثانیه‌دم	النصف [illegible] عولا [illegible] بهر حال	سدس ربع فرضا ورد اق	حجب ق	[illegible]	[illegible]	نصف ثلث [illegible]	بقاعده ق [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باشتراک ق
ابن از طبقهٔ اولی‌دم	باقی شد ربع ق	باقی هفت ثمن ق	باقی پنج سدس ق	باقی پنج سدس ق	بقاعده ق	کل ق	باقی پنج سدس [illegible]	باقی پنج سدس [illegible]	کل ق	کل ق	کل ق	باشتراک ق
ابن الابن از طبقهٔ اولی‌دم	باقی سه ربع ق	باقی هفت ثمن ق	پنج سدس ق	پنج سدس ق	نصف باواحده [illegible]	بقاعده ق	پنج سدس [illegible]	پنج سدس [illegible]	کل ق	کل ف	کل ق	عجب ق
اخ اعیانی از طبقهٔ ثانیه‌دم	باقی نصف ق	باقی سدس ربع ق	حجب ق	[illegible]	نصف باواحده [illegible]	نصف باثلث [illegible]	کل باشتراک [illegible]	پنج سدس [illegible]	پنج سدس [illegible]	بقاعده ق	کل ق	حجب [illegible]
اخ علاتی از طبقهٔ ثانیه‌دم	باقی نصف ق	باقی سدس ربع ق	حجب ق	[illegible]	نصف باواحده [illegible]	نصف باثلث [illegible]	[illegible]	پنج سدس [illegible]	پنج سدس [illegible]	نصف باواحده [illegible]	[illegible]	حجب ق
عم اعیانی [illegible]	باقی	باقی	حجب	[illegible]	[illegible]	نصف باثلث	حجب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حجب

[illegible]

وارث														
جد صحیح از طبقه ثانیه حم	نصف فرضا ورداق	سدس فرضا ورداق	حجب ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باشتراک ق	[illegible]						
جدهٔ صحیحه از طبقه ثانیه حم	نصف فرضا ورداق	سدس فرضا ورداق	[illegible]	حجب ق	[illegible]	[illegible]	باقاعدة ق	باشتراک ق						
ولد الام از طبقه ثانیه حم	نصف فرضا ورداق	سدس فرضا ورداق	حجب ق	[illegible]	حجب ق	حجب ق	[illegible]	[illegible]	باشتراک ق					
اخت اعیانیه از طبقه ثانیه حم	[illegible]	سدس فرضا ورداق	حجب ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باشتراک ق				
اخت علاتیه از طبقه ثانیه حم	[illegible]	سدس فرضا ورداق	حجب ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باشتراک ق			
ابن از طبقه اولی حم	باقے [illegible] ق	باقے [illegible] ق	[illegible]	[illegible]	بقاعده ق	کل ق	[illegible]	[illegible]	کل ق	کل ق	کل ق	باشتراک ق		
ابن الابن از طبقه اولی حم	باقے سدس ربع ق	باقے [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بقاعده ق	[illegible]	[illegible]	کل ق	کل ق	کل ق	حجب ق	باشتراک ق	
اخ اعیانی از طبقه ثانیه حم	باقی نصف ق	باقے [illegible]	حجب ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بقاعده ق	کل ق	حجب ق	حجب ق	باشتراک ق	
اخ علاتی از طبقه ثانیه حم	باقی نصف ق	باقے [illegible]	حجب ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بقاعده ق	حجب ق	حجب ق	حجب ق	باشتراک
عم اعیانی از طبقه ثالثه حم	باقے نصف ق	باقے [illegible] ق	حجب ق	[illegible]	[illegible]	حجب ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حجب ق	حجب ق	حجب ق	حجب ق

با ولد الام — با ابن — با ابن الابن — با اخ اعیانی — با اخ علاتی

[illegible]